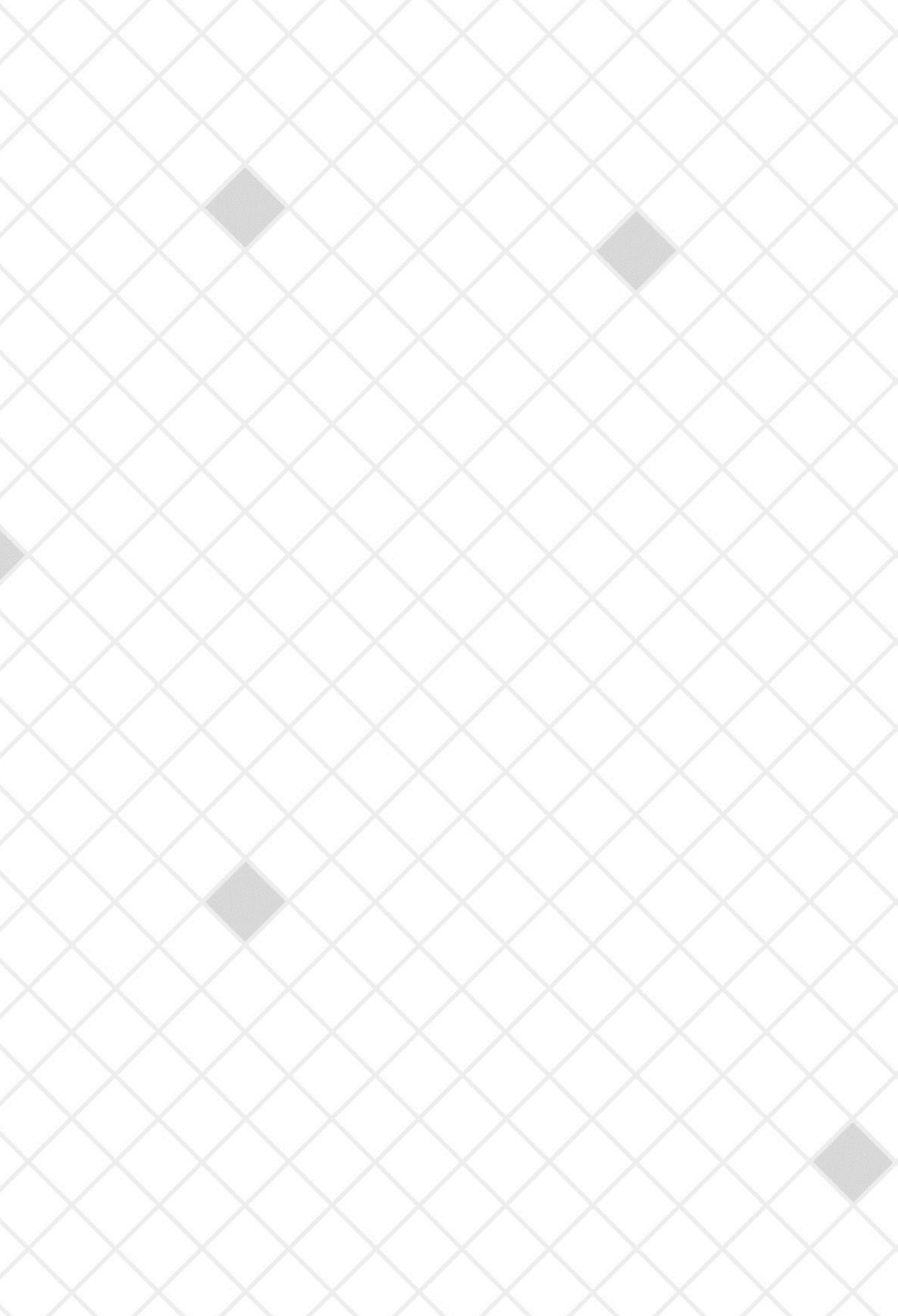


سلسله مباحث
مهدویت
(۱۷)

حکومت عباسیان

دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حکومت عباسیان

مؤلف: نجم الدین طبری



سرشناسه	: طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	: حکومت عباسیان / مولف نجم‌الدین طبسی.
مشخصات نشر	: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۳۰۴-۴-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: عباسیان Abbasids
شناسه افزوده	: عباسیان -- تاریخ Abbasids - History
رده‌بندی کنگره	: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده‌بندی دیوبی	: ۳۸/۶ DS
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۰۲/۹۵۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: ۹۴۳۷۸۶۸
	: فیبا

حکومت عباسیان

مؤلف	: نجم‌الدین طبسی
ویراستار	: ابوالفضل علیدوست
ناشر	: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد	: عباس فریدی
صفحه‌آرا	: اشرف جاسمی
شمارگان	: ۵۰۰ نسخه
نوبت چاپ	: اول / زمستان ۱۴۰۲
شابک	: ISBN: ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۳۰۴-۴-۸
قیمت	:



تمامی حقوق محفوظ است.

قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ ۲۴

تلفن: ۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۰ / ۳۷۸۳۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۱۷) نمابر: ۳۷۷۳۷۱۶۰ - ۲۵

www.mahdi.ir

entesharatmarkaz@chmail.ir

مقدمه پژوهش

حوادث آخرالزمانی و رویدادهایی همچون «تجدید حکومت بنی‌العباس قبل از ظهور» که در برخی روایات به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور شمرده شده است؛ می‌تواند بر رخداد‌های اجتماعی تأثیرگذار باشد و حتی در مواردی باعث برداشت‌ها و گاه رفتارها و تطبیق‌های ناروا گردد و لذا که ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم و پرداخت علمی و روزآمد به موضوع اخیرالذکر را می‌طلبد؛ زیرا تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار است. در این زمینه مرکز تخصصی مهدویت رسالت ویژه‌ای برعهده دارد.

مرکز تخصصی مهدویت که در جهت تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است، به تشکیل درس خارج مهدویت اقدام کرده است تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی در این خصوص فراروی علاقه‌مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار، حضرت آیت الله طیبی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می شمارم و مراتب تشکر و امتنان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت، و نیز حجج اسلام: سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری و مهدی صفری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند؛ اعلام می دارم. انتظار می رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و پژوهش های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی علیه السلام قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه مولف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما الحجة بن الحسن المهدي رضى فداه
شكر خدای عزوجل را که به ما توفیق خدمت به فرهنگ مهدویت عنایت کرد.

امسال چهاردهمین سال است که مباحث خارج مهدویت را در حوزه
علمیه تدریس و مطرح می‌کنم که الحمدلله این مباحث با استقبال
فراوانی روبه‌رو شده است. امیدوارم این اقدام مورد قبول ولی نعمت ما -
حضرت بقیة الله قرار گیرد. خدا را شاکرم که بخشی از این بحث‌ها
چاپ و در اختیار مشتاقان قرار گرفته است.

کتاب حاضر: «بازگشت حکومت عباسیان قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه» از
جمله همان بحث‌هایی است که مطرح شده و پس از تدوین و تجدید نظر
و اعمال پاره‌ای از ملاحظات به همت مرکز تخصصی مهدویت چاپ و در
اختیار دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به این سلسله درس‌ها قرار می‌گیرد.

جا دارد از حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای کلباسی، مسئول
 محترم این مرکز و نیز حجج اسلام مصلحی و توسلی که در چاپ و نشر
 این مجموعه تلاش و سعی فراوانی داشته و دارند کمال تشکر را داشته
 باشم. امیدوارم سایر دروس خارج مهدویت نیز چاپ و در اختیار
 علاقه‌مندان قرار بگیرد.

نجم الدین طبسی

قم مقدس

ربیع الثانی ۱۴۴۵ق

مهرماه ۱۴۰۲ شمسی

فهرست مطالب

۲۱	جلسه اول.....
۲۲	روایت اول.....
۲۳	منابع روایت.....
۲۳	بررسی سندی.....
۲۴	۱. محمد بن همام.....
۲۴	۲. حسن بن علی بن یسار (یا بشار) الثوری.....
۲۴	۳. خلیل بن راشد.....
۲۴	۴. علی بن ابی حمزه بطائنی.....
۲۴	بررسی دلالتی.....
۲۵	روایت دوم.....
۲۶	منابع روایت.....
۲۶	بررسی سندی.....
۲۶	علی بن احمد بندنجی.....
۲۹	جلسه دوم.....

- ۲۹.....ادامه بررسی سند روایت دوم.
- ۲۹.....محمد بن علی قرشی.
- ۳۲.....روایت سوم.
- ۳۵.....مفهوم شناسی واژگان.
- ۳۵.....کبش.
- ۳۷.....فی فَوْرِ ذَلِكِ.
- ۳۷.....منابع روایت.
- ۳۹.....جلسه سوم.
- ۳۹.....بررسی سندی روایت سوم.
- ۳۹.....بررسی سندی روایت بر اساس نظر علمای عامه.
- ۳۹.....۱. عصام بن رواد بن جراح.
- ۴۰.....۲. سفیان بن سعید.
- ۴۰.....۳. منصور بن معتمر.
- ۴۰.....۴. ربیع بن حراش.
- ۴۰.....بررسی سند روایت بر اساس نظر علمای شیعه.
- ۴۰.....۵. ربیع بن حراش.
- ۴۵.....جلسه چهارم.



روایت چهارم.....	۴۵
نظر مرحوم نعمانی در مورد روایت.....	۴۸
منابع روایت.....	۵۰
بررسی سندی.....	۵۰
۱. عمیره (عمرة یا غمرة) بنت اوس.....	۵۰
۲. عمر (عمرو) بن سعد.....	۵۰
جلسه پنجم.....	۵۵
روایت پنجم.....	۵۵
منابع روایت.....	۵۶
بررسی سندی.....	۵۶
الف) بررسی سند اول.....	۵۷
۱. ولید بن مسلم.....	۵۷
ب) بررسی سند دوم.....	۵۸
بررسی دلالی.....	۵۸
جلسه ششم.....	۶۱
روایت ششم.....	۶۱
منابع روایت.....	۶۲

- ۶۲..... بررسی سندی.....
- ۶۴..... تبع.....
- ۶۴..... بررسی دلالی.....
- ۶۴..... دارت رحی بنی العباس.....
- ۶۶..... زیتون.....
- ۶۶..... ابن آكلة الاکباد.....
- ۶۷..... روایت هفتم.....
- ۶۸..... عباس عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.....
- ۶۹..... جلسه هفتم.....
- ۶۹..... بررسی سندی روایت هفتم.....
- ۶۹..... ۱. عبد الله بن مسعود.....
- ۷۰..... ۲. محمد بن عبد الله بن عرس.....
- ۷۰..... ۳. احمد بن عمر بن يوسف یمامی.....
- ۷۰..... ۴. محمد بن سدوس الصنعانی.....
- ۷۰..... ۵. عبد الرحمن بن مینا.....
- ۷۰..... ۶. مینا.....
- ۸۱..... جلسه هشتم.....



روایت هشتم.....	۸۱
منابع روایت.....	۸۲
بررسی سندی.....	۸۳
روایت نهم.....	۸۵
منابع روایت.....	۸۶
بررسی سندی.....	۸۶
بررسی سند اول روایت.....	۸۷
۱. خطیب بغدادی.....	۸۶
۲. حسن بن ابی بکر.....	۸۹
۳. شجاع بن جعفر انصاری.....	۸۹
۴. محمد بن زکریا غلابی.....	۸۹
۵. محمد بن عبد الرحمن بن قاسم تیمی.....	۸۹
۶. یحیی بن عبد الله بن حسن.....	۹۰
بررسی سند دوم روایت.....	۹۰
۱. نایل بن نجیح.....	۹۰
۲. عمرو بن شمر.....	۹۱
جلسه نهم.....	۹۴

- ۹۴.....ادامه بررسی سندی روایت نهم.
- ۹۶.....بررسی دلالی
- ۹۶.....روایت دهم
- ۹۸.....بررسی روایت
- ۹۹.....بررسی سندی
- ۹۹.....احمد بن یوسف بن یعقوب ابو الحسن جعفی
- ۹۹.....بررسی دلالی
- ۱۰۴.....جلسه دهم
- ۱۰۴.....روایت یازدهم
- ۱۰۵.....مفهوم شناسی واژگان
- ۱۰۵.....کبش
- ۱۰۵.....الف) علاج
- ۱۰۶.....ب) لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَ الدَّيْلَمُ وَ السَّنْدُ وَ الهِنْدُ وَ البَرْبَرُ وَ الطَّيْنَسَانُ
- ۱۰۶.....منابع روایت
- ۱۰۷.....بررسی دلالی
- ۱۰۸.....بررسی سندی
- ۱۰۸.....۱. احمد بن مابنداد



۲. ابوصادق..... ۱۰۸
۳. احمد بن هلال العبرتائی..... ۱۰۸
- جلسه یازدهم..... ۱۱۴
- ادامه بررسی سند روایت یازدهم..... ۱۱۴
- احمد بن هلال عبرتایی..... ۱۱۴
- جلسه دوازدهم..... ۱۲۴
- روایت دوازدهم..... ۱۲۴
- منابع روایت..... ۱۲۵
- بررسی سندی..... ۱۲۵
- بررسی سند اول..... ۱۲۵
۱. علی بن احمد بندنیجی..... ۱۲۶
۲. عبید الله بن موسی علوی..... ۱۲۶
۳. احمد بن ابی احمد وراق..... ۱۲۶
- بررسی سند دوم..... ۱۲۶
- محمد بن احمد بن حسن قطوانی..... ۱۲۷
- بررسی دلالی..... ۱۲۷
- جلسه سیزدهم..... ۱۳۰

- روایت سیزدهم..... ۱۳۰
- منابع روایت..... ۱۳۱
- بررسی سندی روایت سیزدهم..... ۱۳۱
۱. احمد بن هوذة باهلی..... ۱۳۱
۲. ابراهیم بن اسحاق نهاوندی..... ۱۳۳
۳. عبد الله بن حماد انصاری..... ۱۳۷
- مفهوم شناسی واژه يعرف و یتکر..... ۱۳۸
۴. حسین بن ابی العلاء..... ۱۳۸
۵. عبد الله بن ابی یعفر..... ۱۴۲
- بررسی دلالی..... ۱۴۲
- جلسه چهاردهم..... ۱۴۴
- ادامه بررسی دلالی روایت سیزدهم..... ۱۴۴
- بحثی در مورد قرقیسیا..... ۱۴۴
- نظریه زبیدی در مورد قرقیسیا..... ۱۴۵
- محورهای اصلی بحث..... ۱۴۵
- محور نخست: محدوده جغرافیایی قرقیسیا..... ۱۴۶
- الف) در شمال غربی عراق..... ۱۴۶




۱. سخن ابن بشار متوفای ۳۸۰ هجری ۱۴۶
۲. گفته ابن خردادبه متوفای ۳۰۰ هجری ۱۴۶
۳. سخن صاحب مراصد الاطلاع ۱۴۷
۴. سخن ابن ابی الحدید ۱۴۷
- ب) در شمال فلسطین ۱۴۹
- محور دوم: قرقیسیا در روایات خاصه (شیعه) ۱۴۹
- روایت اول قرقیسیا ۱۴۹
- بررسی سندی ۱۵۰
- بررسی دلالی ۱۵۱
- جلسه پانزدهم ۱۵۴
- ادامه بررسی دلالی روایت سیزدهم ۱۵۴
- روایت دوم قرقیسیا ۱۵۴
- بررسی روایت ۱۵۵
- روایت سوم قرقیسیا ۱۵۶
- بررسی سندی ۱۵۶
۱. عبد الواحد بن عبد الله ۱۵۶
۲. محمد بن جعفر قرشی ۱۵۷

۳. محمد بن حسین بن ابی الخطاب..... ۱۵۷
۴. حذیفه بن المنصور..... ۱۵۸
۵. محمد بن سنان..... ۱۵۸
- توثیقات محمد بن سنان..... ۱۶۰
- جلسه شانزدهم..... ۱۶۴
- ادامه بررسی سندی روایت سوم از روایات قرقیسیا در منابع خاصه..... ۱۶۴
- ادامه بررسی شخصیت محمد بن سنان:..... ۱۶۴
- روایت چهارم قرقیسیا..... ۱۶۸
- منابع روایت چهارم قرقیسیا..... ۱۷۶
- الف) منابع شیعی..... ۱۷۶
- ب) منابع عامه..... ۱۷۶
- بررسی سندی..... ۱۷۶
- بررسی دلالی..... ۱۷۶
- جلسه هفدهم..... ۱۷۸
- روایت پنجم قرقیسیا در منابع شیعه..... ۱۷۸
- بررسی سندی..... ۱۸۱
۱. قرقارم..... ۱۸۱



۲. نصر بن لیث مروزی ۱۸۲
۳. عبد الله بن لهیعه ۱۸۳
- شرح حال عبد الله بن لهیعه در کتاب‌های عامه ۱۸۳
- محور سوم: قرقیسیا در روایات عامه ۱۸۶
- روایت اول قرقیسیا ۱۸۶
- اشکالات روایت ۱۸۷
- روایت دوم قرقیسیا ۱۸۸
- منابع روایت دوم ۱۸۹
- اشکالات روایت دوم ۱۸۸
- جلسه هجدهم ۱۹۰
- روایت سوم قرقیسیا ۱۹۰
- اشکالات روایت سوم قرقیسیا ۱۹۱
- توضیح کلام ذهبی ۱۹۲
- روایت چهارم قرقیسیا ۱۹۵
- توضیحی در مورد بربر ۱۹۸
- جلسه نوزدهم ۲۰۴
- ادامه بررسی روایت چهارم قرقیسیا در کتاب‌های عامه ۲۰۴

۲۱۰	جلسه بیستم
۲۱۰	ادامه بررسی روایت چهارم قرقیسیا در کتاب‌های عامه
۲۱۰	اشکالات روایت چهارم قرقیسیا
۲۱۱	بربر در روایات خاصه
۲۱۹	جلسه بیست و یکم
۲۲۰	روایت پنجم قرقیسیا
۲۲۰	اشکالات روایت پنجم قرقیسیا
۲۲۸	نتیجه بررسی روایات دال بر بازگشت عباسیان
۲۳۱	جلسه بیست و دوم
۲۳۱	توجهاتی در مورد روایات دال بر بازگشت عباسیان به حکومت
۲۳۶	نتیجه
۲۳۵	کتابنامه



جلسه اول

یکی از مباحثی که در مورد مهدویت بسیار مطرح می‌شود، «علامت بودن روی کار آمدن و به حکومت رسیدن مجدد بنی‌العباس^۱» برای ظهور امام زمان علیه السلام است. به عبارت دیگر، یکی از علامات حتمی ظهور امام زمان علیه السلام را بازگشت حکومت عباسیان مطرح می‌کنند که البته ادعای آنان، ادعایی بعید نیست؛ زیرا روایاتی بر این مطلب دلالت دارند. لذا باید آن روایات را از لحاظ سند و دلالت مورد بررسی قرار داد تا حقیقت مطلب روشن شود.

عباسیان از نسل عبد الله بن عباس هستند که به نظر ما تنها انسان سالم در بین آنها «عبد الله بن عباس» بود و دیگر عباسیان مورد مناقشه، بحث ورد هستند. عملکرد عباسیان در خونریزی و سفاکی و هتک حرمت اهل بیت علیهم السلام اگر بیش‌تر و بدتر از بنی‌امیه نباشد، کم‌تر از آنها

۱. بنی‌العباس حکومت طولانی (از ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ. ق) داشتند.

نیست؛ در حالی که عباسیان به نام اهل بیت علیهم السلام و با شعار «الرضا لآل محمد علیهم السلام» بر سر کار آمدند.

عباسیان تاریخ ننگینی دارند. محمد کامل در مقدمه کتاب موطأ مالک می نویسد: «اصلاً سیاست عباسیان با امویان تفاوت نمی کرد.» در این زمینه روایاتی وارد شده اند که لازم است بررسی شوند:

روایت اول

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَسَارِ الثَّوْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَلِيلُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: زَامَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ عليه السلام بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ فَقَالَ لِي يَوْمًا يَا عَلِيُّ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَرَجُوا عَلَيَّ بَنِي الْعَبَّاسِ لَسَقَيْتِ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمَحْتَمِومِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيْئَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَ خَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّى يُقَالَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ ثُمَّ يَتَجَدَّدُ حَتَّى يُقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ؛^۱ علی بن ابی حمزه می گوید: بین مکه تا مدینه همراه موسی بن جعفر علیه السلام بودم.

۱. زاملت: کجاوه دو طرف دارد، کسی را که ردیف طرف مقابل می نشیند، زامله گویند؛ یعنی رفیق راه.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۳۰۲، ب ۱۸، ح ۹.

روزی آن حضرت به من فرمود: «ای علی! اگر همه اهل آسمان‌ها و زمین بر بنی‌عبّاس خروج کنند، زمین از خون همه آنان سیراب می‌شود تا آن‌گاه که سفیانی خروج کند.» به آن حضرت گفتم: ای سرور من! امر او از حتمّیات است؟ حضرت فرمود: «آری.» سپس اندکی سر به زیر افکند و بعد سر بلند کرد و فرمود: «حکومت بنی‌عبّاس حيله و نیرنگ است. از بین می‌رود تا جایی که گفته می‌شود: دیگر چیزی از آن به جای نمانده است. سپس دوباره شکل‌گیری خود را شروع می‌کند، تا جایی که گفته شود: چیزی بر سر آن نگذشته است.»

منابع روایت

۱. الغیبة نعمانی، ص ۳۰۲، ب ۱۸، ح ۹؛
۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۴۰، از الغیبة نعمانی؛
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، از الغیبة نعمانی؛
۴. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵، ص ۴۰۸.

بررسی سندی

سندی که برای این روایت ذکر شده، به این صورت است: «أخبرنا محمد بن همام، قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدّثنا الحسن بن علی بن یسار الثوری، قال: حدّثنا الخلیل بن راشد، عن علی بن أبي حمزة، قال: ...».

۱. محمد بن همام

در اعتبار ایشان بحثی نیست.

۲. حسن بن علی بن یسار (یا بشار) الثوری

از ایشان چه «ابن یسار» باشد و چه «ابن بشار» در کتاب های رجالی ذکری نشده است.^۱

۳. خلیل بن راشد

ایشان مهمل است.^۲

۴. علی بن ابی حمزه بطائنی

ایشان رئیس واقفیه است و البته به نظر ما روایات او مورد قبول است. نتیجه: این روایت از لحاظ سند «ضعیف» است؛ لذا بیان مطلب اعتقادی طبق آن صحیح نمی باشد؛ مگر این که روایات آن به حد «استفاضه» برسد.

بررسی دلالتی

بر اساس این روایت، عباسیان تا زمان خروج سفیانی هستند. این عبارت امام بر این نکته دلالت دارد که عباسیان هنوز باقی هستند؛ چون سفیانی هنوز خروج نکرده است؛ مگر این که گفته شود سفیانی چند نفر هستند؛

۱. ر.ک: مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۶۷ و ص ۲۷۵.

۲. ر.ک: همان، ج ۲۶، ص ۲۵.

اما آن سفیانی که جزء علامات حتمی ظهور امام زمان علیه السلام می باشد، یک نفر است. البته در تاریخ چند نفر ادعای سفیانی بودن کرده اند. قسمت پایانی این روایت مهم است که گفته شده است آن ها سقوط می کنند؛ به گونه ای که چیزی از آن ها باقی نمی ماند؛ ولی دوباره به حکومت می رسند؛ به گونه ای که گفته می شود اصلاً حادثه ای بر آن ها نبوده است. از این رو، این روایت از جنبه دلالت بر بازگشت عباسیان به حکومت، صراحت دارد.

سلسه اول

روایت دوم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُنْدَنِيحِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجُهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ فَقَالَ كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنَّ سُلْطَانَهُمْ لَقَائِمٌ؛^۱ حسن بن جهم می گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: خداوند امور شما را به صلاح گرداند! آنان می گویند که سفیانی در حالی قیام می کند که بساط سلطنت بنی عباس برچیده شده باشد. امام فرمود: «دروغ می گویند؛ او قیام می کند و بساط سلطنت آنان هنوز برپا است.»

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱.

منابع روایت

۱. الغيبة نعمانی، ص ۳۱۵، ب ۱۸، ح ۱۱؛
۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ب ۲۵، ح ۱۳۹، از الغيبة نعمانی؛
۳. بشارة الاسلام، ص ۱۵۶، از الغيبة نعمانی.

بررسی سندی

سندی که برای این روایت ذکر شده، به این صورت است: «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: ...»

۱. علی بن احمد بندنیجی

ابن غضائری در مورد او می نویسد: «سکن الرملة، ضعيف متهافت لا يلتفت اليه؛ او در نزدیکی حلب، در منطقه ای به نام رمل ساکن بود. او ضعیف و روایات او متناقض است و به کلام او اعتنایی نمی شود.»^۱

البته منسوب بودن این کتاب به غضائری نامشخص است و لذا مرحوم خویی در معجم رجالی خود، این کتاب را قبول ندارد و انتسابش را به ابن غضائری به طور جزم و قطع، رد کرده است.^۲ آقا بزرگ تهرانی نیز نسبت دادن کتاب الضعفاء را به ابن غضائری اجحاف بزرگی در حق وی


۱. ابن غضائری، واسطی بغدادی، احمد بن حسین، رجال، ص ۸۲.

۲. خویی، ابو القاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۰۲.

و این کتاب را مجعول دشمنان عالمان و بزرگان شیعه دانسته است.^۱ البته نظر مرحوم مامقانی و مرحوم تستری در مورد این کتاب متفاوت است. علامه حلی در مورد ایشان در خلاصة الاقوال در باب دوم (باب ضعفاء) مطالبی آورده است. البته نقل علامه حلی و ابن داود، و در مورد علی بن احمد بندنیجی، همان نص ابن غضائری است؛ اما بیان نکرده‌اند که از ابن غضائری نقل کرده‌اند.

لذا علی بن احمد بندنیجی از سوی ابن غضائری تضعیف دارد که در صورت پذیرش کتاب ابن غضائری علی بن احمد بندنیجی ضعیف است و در صورت عدم قبول کتاب ابن غضائری، ایشان توثیق ندارد.

۱. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۰، ۸۹.



جلسه دوم

ادامه بررسی سند روایت دوم

بحث در بررسی سندی روایت دوم بود که در ادامه به تکمیل آن می‌پردازیم:

محمد بن علی قرشی

مرحوم مامقانی پس از نقل کلام ابن داود که گفته است: «و کیف کان فالرجل مسلّم الضعف»؛ در مورد او می‌فرماید:

لكن رواية الشيخ المفيد عليه السلام عنه ما لم يكن تخليطا او غلوا او تدليسا
او تفرد به مجمل ربما يكشف عن بعض الإعتقاد عليه في الرواية عنه
و عن عدم الإعتقاد عليه في القصر على بعض حديثه فتدبر؛ لكن
روایت کردن شیخ مفید عليه السلام از او آنچه را تخلیط، غلو، تدلیس و تفرد
در آن نباشد، مجمل است. چه بسا گویای اعتماد کردن بعضی در
روایت کردن از او و از عدم اعتماد بر او در بعضی دیگر از احادیث
وی می‌باشد.

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ج ۳، ص ۱۵۱.

مرحوم نجاشی در مورد او می نویسد:

و كان يلقب مُحَمَّد بن علي أبا سمينة، ضعيف جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء. و كان ورد قم- و قد اشتهر بالكذب بالكوفة- و نزل على أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى مدة، ثم تشهر بالغلو، فحفي، و أخرجه أحمد بن مُحَمَّد بن عيسى عن قم، و له قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل، و كتاب الوصايا، و كتاب العتق؛^۱ او به ابو سمينه ملقب بود؛ شخصی است ضعیف و فاسد الاعتقاد که در چیزی بر او اعتماد نمی شود. او وارد قم شد؛ در حالی که در کوفه به کذب مشهور بود و بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد گردید و به غلو مشهور شد و لذا به او جفا شد. احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و [در این زمینه] برای او قصه ای است.

مرحوم خوبی نیز در مورد او می فرماید:

بقي هنا أمران: الأول: أن مُحَمَّد بن علي بن إبراهيم الملقب بأبي سمينة لا ينبغي الشك في ضعفه لما عرفت، و قد استثنى ابن الوليد من روايات مُحَمَّد بن أحمد بن يحيى ما يرويه عن أبي سمينة. و قد وقع في إسناد كامل الزيارات، و المذكور فيه مُحَمَّد بن علي القرشي، فقد روى عن عبيد بن يحيى الثوري، و روى عنه مُحَمَّد بن أبي القاسم ماجيلويه. و يمكن أن يقال: إن مُحَمَّد بن علي القرشي الواقع في سند كامل

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۳۲.

الزيارات لم يعلم أنه أبو سمينة، و قد التزم الصدوق عليه السلام أن لا يذكر في كتابه إلا ما يعتمد عليه، و يحكم بصحته، فكيف يمكن أن يذكر فيه روايات من هو معروف بالكذب و الوضع، إذا فمحمد بن علي القرشي الكوفي رجل آخر غير أبي سمينة، المشهور بالكذب؛^۱ دو امر باقى ماند: اول، محمد بن علي بن ابراهيم، ملقب به ابو سمينه كه در ضعيف بودن او شكى نيست به سبب آنچه شناختى و به تحقيق، ابن وليد از روايات محمد بن احمد بن يحيى آنچه را از ابو سمينه روايت کرده است، استثنا کرده و به تحقيق او در اسناد كامل الزيارات واقع شده و ممكن است گفته شود: محمد بن علي قرشى كه در اسناد كامل الزيارات است، معلوم نيست كه همان ابو سمينه باشد و به تحقيق مرحوم صدوق ملتزم شده كه در كتابش غير از آنچه را بر آن اعتماد دارد ذكر نكند و به صحت آنها حكم کرده است. پس چگونه ممكن است در آن، رواياتى را از كسى كه به كذب و وضع معروف است، نقل كند؟! بنا بر اين، محمد بن علي قرشى كوفى شخص ديگرى غير از ابو سمينه است كه به كذب مشهور مى باشد.

اشكال به بيان مرحوم خويى

اولاً: مرحوم صدوق ملتزم شده است كه روايات مورد اعتماد را نقل كند؛ نه اين كه روايات را از كسانى نقل كند كه به آنها اعتماد دارد؛ لذا ممكن

۱. خويى، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۲۱.

است با وجود این‌که در سند این روایات، شخص ضعیفی چون محمد بن علی ابو سمینه باشد؛ برای مرحوم صدوق از قراین و شواهد دیگری اعتماد بر صحت روایات حاصل شده باشد و لذا آن‌ها را ذکر کرده است. **ثانیاً:** اگر ثابت شود که مرحوم صدوق از ایشان نقل کرده است، چرا این امر، دلیل دیگری بر اعتبار این شخص نباشد؟ همان‌طور که از واقع شدن او در سند کامل الزیارات وثاقت او را استفاده کردید. پس ایشان دو توثیق دارد: یکی از مرحوم صدوق و دیگری از ابن قولویه که با تضعیف نجاشی و ابن غضائری تعارض می‌کند؛ لذا اگر به تساقط قائل شوید، این شخص ضعیف است و اگر به مقدم بودن دو توثیق قائل شدید، موثق می‌شود.

البته مرحوم خوئی از مبنای اولی خود در مورد کامل الزیارات برگشت و بیان دوم ایشان در مورد التزام مرحوم صدوق، بر اثنین و دوگانه بودن دلالتی ندارد.

نتیجه: بنابراین، به دلیل کلام مرحوم نجاشی در مورد این شخص، ما نمی‌توانیم او را معتبر بدانیم. بیان مرحوم صدوق نیز بر اعتبار این شخص دلالتی ندارد؛ لذا این روایت از لحاظ سند «ضعیف» است.

روایت سوم

و زُوِيَ عَنِ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ فِتْنَةً تَكُونُ بَيْنَ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قَالَ فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ يَخْرُجُ عَلَيْهِمُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ فِي قَوْرِ ذَلِكَ حَتَّى يَنْزِلَ دِمَشْقَ فَيَبْعَثُ جَيْشِينَ

جَيْشًا إِلَى الْمَشْرِقِ وَ آخَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَنْزِلُوا بِأَرْضِ بَابِلَ مِنْ
 الْمَدِينَةِ الْمَلْعُونَةِ يَعْنِي بَغْدَادَ فَيَقْتُلُونَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ
 يَفْضَحُونَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ امْرَأَةٍ وَ يَقْتُلُونَ بِهَا ثَلَاثِمِائَةَ كَبْشٍ مِنْ بَنِي
 الْعَبَّاسِ ثُمَّ يَنْحَدِرُونَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيُخْرِبُونَ مَا حَوْلَهَا ثُمَّ يُخْرَجُونَ
 مُتَوَجِّهِينَ إِلَى الشَّامِ فَتَخْرُجُ رَايَةُ هُدَى مِنَ الْكُوفَةِ فَتَلْحَقُ ذَلِكَ
 الْجَيْشَ فَيَقْتُلُونَهُمْ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ وَ يَسْتَنْقِدُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ
 السَّبِيِّ وَ الْعَنَائِمِ وَ يَحُلُّ الْجَيْشُ الثَّانِي بِالْمَدِينَةِ فَيَنْتَهَبُونَهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
 بِلَيَالِيهَا ثُمَّ يُخْرَجُونَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْبَيْدَاءِ بَعَثَ اللَّهُ
 جَبْرَيْلَ فَيَقُولُ يَا جَبْرَيْلُ اذْهَبْ فَأَبْدِهِمْ فَيَضْرِبُهَا بِرِجْلِهِ ضَرْبَةً يَحْسِفُ
 اللَّهُ بِهِنَّ عِنْدَهَا وَ لَا يُفْلِتُ مِنْهَا إِلَّا رَجُلَانِ مِنْ جُهَيْنَةَ فَلِذَلِكَ جَاءَ
 الْقَوْلُ وَ عِنْدَ جُهَيْنَةَ الْخَبْرُ الْيَقِينُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ لَوْ تَرَى إِذْ
 فَرَعُوا»^۱ إِلَى آخِرِهَا أُرْوَدُهُ النَّعْلِي فِي تَفْسِيرِهِ؛^۲ وَاز حذیفه یمان
 چنین روایت شده است: پیامبر ﷺ از فتنه‌ای که بین مشرق و
 مغرب واقع خواهد شد، یاد کرد و فرمود: «درحالی که آن‌ها گرفتار
 چنان فتنه‌ای هستند، سفیانی بی‌درنگ و بدون وقفه از وادی یابس
 [=نام منطقه‌ای است در اردن] بر آن‌ها خروج می‌کند، تا آن‌که به

۱. سبأ: ۵۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

دمشق فرود می‌آید. آنگاه دو لشکر، یکی را به سوی مشرق و دیگری را به سوی مدینه روانه می‌کند تا این‌که به زمین بابل از شهر نفرین شده [=بغداد] فرود می‌آیند و بیش از سه هزار تن را می‌کشند و شکم بالغ بر یکصد زن را به پاره می‌کنند؛ و سیصد نفر از سران بنی‌العباس را می‌کشد؛ سپس به کوفه می‌آیند و آنچه را اطراف آن است، خراب می‌کنند؛ سپس از آن‌جا بیرون می‌روند و به سوی شام روی می‌آورند. در این هنگام لشکر هدایت از کوفه خروج می‌کند و به آن لشکر می‌رسد و آن‌ها را از دم تیغ می‌گذرانند، به طوری که حتی یک نفر که خبر مرگ بقیه را ببرد، باقی نمی‌ماند؛ و آنچه از اسیران و غنیمت‌ها که در دست آن‌هاست، از آنان بازپس می‌گیرند؛ و اما لشکر دوم، وارد مدینه می‌شود و سه شبانه‌روز به غارت و چپاول آن‌جا می‌پردازد. آنگاه لشکریان بیرون می‌آیند و به سوی مکه روانه می‌گردند تا این‌که به بیابان [بیداء الآن داخل مدینه قرار گرفته است] می‌رسند و خداوند در این هنگام جبرئیل را برمی‌انگیزد و می‌فرماید: «جبرئیل ایشان را نابود گردان!» پس جبرئیل با پای خود ضربتی به آن زمین می‌زند و زمین آن‌ها را در خود فرومی‌برد، و هیچ‌کس از آن‌ها نجات نمی‌یابد، مگر دو مرد از جهینه.»

مفهوم شناسی واژگان

کبش

«کبش»، در لغت به معنای میش نر است. در مجمع البحرین چنین آمده است:

فِي الْحَبْرِ قَالَ أَبُو سَفْيَانَ: لَقَدْ عَظَّمْتُمْ مُلْكَ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ. كَانَ الْمَشْرُكُونَ يَنْسُبُونَ النَّبِيَّ إِلَى أَبِي كَبْشَةَ، وَكَانَ أَبُو كَبْشَةَ رَجُلًا مِنْ حُرَّاعَةَ خَالَفَ قُرَيْشًا فِي عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَعَبَدَ الشَّعْرَى، فَلَمَّا خَالَفَهُمُ النَّبِيُّ فِي عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ شَبَّهُهُ بِهِ. وَقِيلَ هُوَ نَسَبُهُ إِلَى جَدِّ النَّبِيِّ ﷺ لِأَمِهِ، فَأَرَادُوا أَنَّهُ نَزَعَ إِلَيْهِ فِي الشَّبْهِ. وَالْكَبْشُ: فَحْلُ الضَّأْنِ فِي أَيِّ سَنٍ كَانَ، وَقِيلَ الْحَمْلُ إِذَا ثَنَى وَإِذَا خَرَجَتْ رِبَاعِيَّتُهُ، وَالْجَمْعُ كِبَاشٌ كَكِتَابِ. وَكَبْشُ الْقَوْمِ: سَيِّدُهُمْ - قَالَ الْجَوْهَرِيُّ وَ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ (هُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ). وَكَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ ذَكَوْرٍ لَصَلْبِهِ: عَبْدُ الْمَلِكِ وَوَلِيُّ الْخِلَافَةِ، وَعَبْدُ الْعَزِيزِ وَوَلِيُّ مِصْرَ، وَبِشْرٌ وَوَلِيُّ الْعِرَاقِ، وَمُحَمَّدٌ وَوَلِيُّ الْجَزِيرَةِ وَ لَمْ يَلِ الْخِلَافَةَ أَرْبَعَةٌ إِخْوَةٌ إِلَّا هُمْ؛ أَبُو سَفْيَانَ قَبْلَ أَنْ يَفْتَحَ مَكَّةَ بِأَيْدِيهِمْ نِيْرُوهُای اسْلَامِ ااین جَمْلَه رَا كَفْت: «لَقَدْ عَظَّمْتُمْ مُلْكَ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ». وَازِ پِیَامِبِرِ اَكْرَمِ ﷺ بِه ابْنِ اَبی كَبْشَه تَعْبِیْر كَرْدَه اسْتِ پِیَامِبِرِ ﷺ رَا بِه اَبو كَبْشَه نَسَبْتِ مِی دَادَنْد. اَبو كَبْشَه مَرْدِی از

۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۵۱.

قبیله خزاعه بود که با قریش در پرستش بت‌ها مخالفت می‌کرد. از آن جا که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با قریش در پرستش بت‌ها مخالفت کرد، به او می‌گفتند: «ابن ابی کبشه.» البته بعضی نیز گفته‌اند: نام جد مادری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «ابو کبشه» بوده است. آنان با گفتن ابن ابی کبشه اراده می‌کردند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مانند او است. در کلام امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مورد مروان آمده است: مروان پدر چهار قوچ است. او چهار پسر داشت: ۱. عبد الملک که خلیفه شد؛ ۲. عبد العزیز که والی مصر شد؛ ۳. بشر که والی عراق شد؛ ۴. محمد که والی جزیره [موصل] شد و هیچ‌گاه چهار برادر در یک زمان والی نبودند. به هر حال کبش عنوانی برای بزرگان قوم است.

لذا قصد کسانی که به این روایت برای بازگشت عباسیان به حکومت قبل از ظهور استناد می‌کنند، گفتنی این است که این روایت معنا پیدا نمی‌کند، مگر این که بگوییم آن‌ها حاکمیت خواهند داشت؛ و گونه دیگر کبش در مورد آن‌ها معنا ندارد. لذا در روایت که می‌فرماید: سیصد نفر کبش بنی العباس را می‌کشد؛ یعنی آن‌ها دارای حاکمیت هستند و بزرگان آن حاکمیت حساب می‌شوند.

فی فَوْرٍ ذَلِك

در مجمع البحرین در توضیح فور آمده است:

قوله تعالى: ﴿مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا﴾^۱ أى من غضبهم الذى غضبوه بیدر،
و أصل الفَوْر الغليان و الاضطراب، يقال فَارَتِ القدرُ فَوْرًا و
فَوْرَانًا: إذا غلت، أستعير للسرعة. قوله: ﴿وَ فَاَرَ التَّنُّورُ﴾^۲ أى نبع،
يقال فَارَ الماءُ يَفُورُ فَوْرًا: نبع و جرى؛^۳ جوشش و اضطراب را
می‌گویند؛ اما برای سرعت استعاره گرفته‌اند؛ یعنی با سرعت و با
عجله.

جلسه دوم

منابع روایت


۱. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۷۴؛
۲. الکشف و البیان، ثعلبی، ج ۸، ص ۹۴؛
۳. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۹، ص ۲۲۶؛
۴. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۸ از تفسیر ثعلبی و می‌گوید: نظیر این روایت را علمای ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده‌اند؛

۱. آل عمران: ۱۲۵.

۲. هود: ۴۰.

۳. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۴۵.

۵. منهج الصادقين، ج ۷، ص ۴۲۱، همان نص طبری؛
۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶، همان نص مجمع البيان؛
۷. نور الثقلين، ج ۴، ص ۳۴۳، از مجمع البيان؛
۸. معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ۷، ص ۴۹۱.



جلسه سوم

بررسی سندی روایت سوم

سندی که برای این روایت ذکر شده، به این صورت است: «حدثنا عصام بن رواد بن الجراح، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا سفیان بن سعید، قال: حدثني منصور بن المعتمر، عن ربعي بن حراش، قال: سمعت حذيفة ابن اليمان، يقول: قال رسول الله ﷺ: ...»

بررسی سندی روایت بر اساس نظر علمای عامه

۱. عصام بن رواد بن جراح

علمای عامه همگی ایشان را توثیق کرده‌اند. البته حاکم ابو احمد، بنا بر آنچه در میزان الاعتدال^۱ آمده، او را جرح کرده است: «لینه الحاکم.» «لینه» از الفاظ جرح ضعیف و کمرنگ است؛ به معنای کم‌ترین رتبه الفاظ جرح است.

۱. ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، ص ۶۶.

۲. سفیان بن سعید

جلو نام او **إِسْبَاطُ** می‌گذارند؛ یعنی (روی عنه صحاح سته) و کسی که صحاح سته از او روایت نقل کنند، طبق مبنای عامه ثقه است و با این حال، ایشان را نیز توثیق کردند. البته ابن مبارک گفته است که او مدلس است، و در مورد تدلیس هم می‌گویند: تدلیس در صحابه هم وجود داشته است؛ ابو هریره نیز تدلیس می‌کرده است.^۱

۳. منصور بن معتمر

در مورد ایشان گفته‌اند: «ثقه است.»

۴. ربیع بن حراش

در مورد ایشان گفته‌اند: «مجمع علی ثقته.»

نتیجه: روایت مذکور از نظر عامه مشکل سندی ندارد.

بررسی سند روایت بر اساس نظر علمای شیعه

از نظر ما بیش تر آن‌ها یا مهمل‌اند یا مجهول.

۵. ربیع بن حراش

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قال ابن داود: ربعی (بالکسر) ابن خراش (بالخاء المعجمة

المكسورة، و الرءاء المهملة، و الشين المعجمة) انتهى. و لم يذكر فيه

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۰۲.

مدحا و لا قدحا. و ظاهر عدّه إياه فى القسم الأوّل، كونه معتمدا عليه عنده. و قال الميرزا- فى هامش رجاله الكبير- : لم أجده فى غير رجال ابن داود، و لا فيه علامة موضع أخذه منه. و قال فى الوسيط: ربعى بن خراش، ابن داود لا غيره. و قد ذكره العامّة، و قالوا: عابد، ورع، لم يكذب فى الإسلام، من جملة التابعين و كبارهم، روى عن عليّ عليه السلام، مات سنة إحدى و مائة. انتهى. و عن مختصر الذهبي: ربعى بن خراش العطفانى العيسى الكوفى العالم العامل ... إلى أن قال: لم يكذب قطّ. و كان قد آلى على نفسه أن لا يضحك حتى يعلم فى الجنة هو أو فى النار، متّفق على ثقته، و أمانته، و الاحتجاج به، توفى سنة إحدى و مائة. انتهى. و قال المولى الوحيد- فى التعليقة- : إنّه يظهر من ترجمة أخيه مسعود أنّهما من خواصّ عليّ عليه السلام من مضر. انتهى. قلت: هو كما قال، فإنّ البرقي... و غيره قالوا: إنّ من خواصّ أمير المؤمنين عليه السلام من مضر: ربعى، و مسعود ابنا خراش العبسيان. و حينئذ فلا يختصّ ذكره بالعامّة، كما توهمه الميرزا. و كونه من خواصّه، يعادل ما سمعته من العامّة فى حقّه؛ لأنّ خاصّته لا يكون إلا عدلا ثقة، بل رتبته فوق العدالة؛^١ ابن داود در مورد او مدح يا قدحى ذكر نكرده و ظاهر اين كه او را در قسم اول ذكر کرده، اين است كه او نزد ابن داود مورد

١. مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال فى علم الرجال، (ط الحديثة)، ج ٢٧، ص ٧١.

اعتماد بوده است و میرزا در حاشیه رجال کبیر فرمودند: او را در غیر رجال ابن داود نیافتم و معلوم نیست که ابن داود از چه کسی نقل کرده است. در وسیط گفته است: تنها این داود ربعی بن خراش او را ذکر کرده است و به تحقیق عامه او را ذکر کردند و گفته اند: او عابد، پرهیزکار و در اسلام هیچ دروغی نگفته است. از مختصر ذهبی نقل شده است: ربعی بن خراش غطفانی، عبسی، کوفی، عالم، عامل... تا اینکه می گوید: هیچ گاه دروغ نگفته است. و بر خودش چنین می گرفت که نخندد تا بداند اهل بهشت است یا اهل جهنم. وثاقت و امانت و احتجاج به او مورد اتفاق است. تابعین و بزرگان آنها است، از علی ع روایت نقل کرده است و در سال ۱۰۱ هجری از دنیا رفت. مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه می فرماید: از ترجمه برادر او مسعود ظاهر می شود که این دو از خواص علی ع و از قبیله مضر هستند. می گویم: همین طور است. برقی و غیر او گفته اند: از خواص امیر المؤمنین ع از قبیله مضر است، ربعی و مسعود فرزندان خراش عبسی هستند. پس ذکر او به عامه اختصاص ندارد؛ همچنان که میرزا توهم کرده است. و اینکه او از خواص امیر المؤمنین ع است، معادل همان چیزی است که از عامه در مورد او شنیده ایم؛ چون از خواص نمی باشد مگر کسی که عادل و ثقه باشد؛ بلکه رتبه خواص بودن فوق عدالت است.

اشکال: اگر ایشان جزء خواص امیر المؤمنین ع بودند، چرا در تاریخ

نقش بارزی در مورد او مطرح نیست و با توجه به این که او تا سال ۱۰۱ هجری بود، در وقایع مهمی که برای اهل بیت پیش آمد (همچون واقعه کربلا) از وی ذکری نیست؟! نمی توان قائل شد که او تقیه می کرده است؛ چون او در بین عامه ظاهر بوده است و لذا از او بسیار تعریف کرده اند.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

بسم الله
سوم

شهادة الثقة الخبير البرقى و العلامة الحلّى رضوان الله عليهما بأن
المرّجم من خواصّ أمير المؤمنين عليه السلام يرفعه إلى قمة الوثاقفة و الجلالة.
و من الغريب جدا عدّ الساروى فى توضيح الاشتباه له من العامّة،
لاستفادته ذلك من توثيقهم له، و هو تسرّع و عدم تثبّت منه؛ لأنّ
من درس المصادر الرجاليّة من العامّة علم بأنّهم كما يضعفون كثيرا
من أعلام الشيعة و ثقافتهم فيما لو تجاهروا بالبراءة، فكذلك يوثقون
جمعا من رواة الشيعة، و هذا منهم، ففتنّ؛ 'شهادت ثقة آگاه، برقى
و علامه حلّى - که رضوان خداوند بر آن دو باد - به این که مترجم از
خواص امیرالمومنین بود، او را به قله جلال و وثاقت می رساند.
عجیب این است که مرحوم ساروی او را در توضیح الاشتباه از عامه
قرار داده است؛ به دلیل توثیقی که عامه نسبت به او داشتند، و این
تسرّع و عدم دقت است؛ زیرا کسی که با مصادر رجالی عامه آشنا
باشد، درمی یابد که آنها همچنان که بسیاری از بزرگان و ثقات

شیعه را به دلیل به برائت تجاهر می‌کردند؛ تضعیف می‌کردند، همچنین جمعی از روات شیعه را توثیق می‌کردند و ایشان از همین گروه است.

نتیجه: به نظر ما هم ربعی مورد قبول است و این طور نیست که هر کس در واقعه کربلا نبوده است، مورد سؤال باشد؛ مگر این که ندای امام ع را شنیده و اجابت نکرده باشد، یا امام ع او را دعوت کرده و او جواب رد داده باشد. البته توثیق ربعی مشکل سند روایت را حل نمی‌کند؛ چون افراد دیگری که در سند روایت هستند، از نظر عامه موثق هستند و معلوم است که توثیق آن‌ها برای ما حجت نیست؛ چنان که توثیق ما برای آن‌ها حجت نمی‌باشد. لذا نمی‌توان به این روایت برای اثبات مطلب استناد کرد.

جلسه چهارم

روایت چهارم

وَ بِهِ عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرٍو بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا تَقُومُ الْقِيَامَةُ حَتَّى تُفَقَّ عَيْنُ الدُّنْيَا وَ تَظْهَرَ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ وَ تِلْكَ ذُمُوعُ حَمَلَةِ الْعَرْشِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَظْهَرَ فِيهِمْ عَصَابَةٌ لَا خَلَاقَ لَهُمْ يَدْعُونَ لَوْلَدِي وَ هُمْ بِرَاءٍ مِنْ وَلَدِي تِلْكَ عَصَابَةٌ رَدِيئَةٌ لَا خَلَاقَ لَهُمْ عَلَى الْأَشْرَارِ مُسَلْطَةٌ وَ لِلْجَبَابِرَةِ مُقْتَنَةٌ وَ لِلْمُلُوكِ مُبِيرَةٌ تَظْهَرُ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ يَقْدُمُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ اللَّوْنِ وَ الْقَلْبِ رَثُّ الدِّينِ لَا خَلَاقَ لَهُ مُهَجَّنٌ زَنِيمٌ عُنَلٌ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الْعَوَاهِرِ مِنَ الْأُمَّهَاتِ مِنْ شَرِّ نَسْلِ لَا سَفَاهَا اللَّهُ الْمَطْرَ فِي سَنَةِ إِظْهَارِ غَيْبَةِ الْمُتَعَبِّبِ مِنْ وَلَدِي صَاحِبِ الرَّابَةِ الْحُمْرَاءِ وَ الْعَلَمِ الْأَخْضَرِ أَيُّ يَوْمٍ لِلْمُخَيَّبِينَ بَيْنَ الْأَنْبَارِ وَ هَيْتَ ذَلِكَ يَوْمَ فِيهِ صَيَلَمُ الْأَكْرَادِ وَ الشُّرَاةُ وَ خَرَابُ دَارِ الْفِرَاعِنَةِ وَ مَسْكَنُ الْجَبَابِرَةِ وَ مَاوَى الْوَلَاةِ الظَّلَمَةِ وَ أُمَّ الْبِلَادِ وَ أُخْتِ الْعَادِ تِلْكَ وَ رَبِّ عَلِيٍّ يَا عَمْرٍو بْنَ سَعْدٍ بَغْدَادُ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْغِصَاةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنِي الْعَبَّاسِ الْخَوَنَةَ الَّذِينَ يَقْتُلُونَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي وَ لَا يُرَاقِبُونَ فِيهِمْ

ذَمِّي وَ لَا يَخَافُونَ اللَّهَ فِيمَا يَفْعَلُونَهُ يُحْرَمَنِي إِنَّ لِبَنِي الْعَبَّاسِ يَوْمًا كَيَوْمِ
 الطَّمُوحِ وَ لَهُمْ فِيهِ صَرْخَةٌ كَصَرْخَةِ الحُبَلَى الوَيْلُ لِشَيْعَةِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ
 مِنْ الحَرْبِ الَّتِي سَنَحَ بَيْنَ نَهَاوْنَدَ وَ الدَّيْنَوَرِ تِلْكَ حَرْبُ صَعَالِكِ
 شَيْعَةِ عَلِيٍّ يَفْدُمُهُمْ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ اسْمُهُ عَلَى اسْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْعُوتٌ مَوْصُوفٌ بِاعْتِدَالِ الحُلُقِيِّ وَ حُسْنِ الحُلُقِيِّ وَ نَصَارَةِ اللُّؤْنِ لَهُ فِي
 صَوْتِهِ ضِجَاجٌ وَ فِي أَشْفَارِهِ وَطْفٌ وَ فِي عُنُقِهِ سَطْعٌ أَفْرَقُ الشَّعْرِ
 مُفْلَجُ الثَّنَائِيَا عَلَى فَرَسِهِ كَبَدْرٍ تَمَامٌ إِذَا تَجَلَّى عِنْدَ الظَّلَامِ يَسِيرُ بِعِصَابَةٍ
 خَيْرِ عِصَابَةٍ أَوْثٌ وَ تَقَرَّتْ وَ دَانَتْ لِلَّهِ بِدَيْنِ تِلْكَ الأَبْطَالِ مِنْ
 العَرَبِ الَّذِينَ يَلْحَقُونَ حَرْبَ الكَرِيهَةِ وَ الدَّبْرَةَ يَوْمَئِذٍ عَلَى الأَعْدَاءِ
 إِنَّ لِلْعُدُوِّ يَوْمَ ذَاكَ الصَّيْلَمَ وَ الإِسْتِصَالَ؛^۱ و به همین سند از
 حصین بن عبد الرحمن و او از پدرش و او از جدش، عمرو بن سعد
 چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «رستاخیز برپا
 نمی شود تا چشم دنیا از حدقه بیرون آید^۲ و در آسمان، سرخی
 مخصوصی پدیدار گردد و آن ناشی از اشک خونین حاملان عرش
 است که بر اهل زمین می ریزند تا آن که جماعتی که بهره و نصیبی از
 دین ندارند، در میان مردم پیدا شوند و برای فرزندم دعوت می کنند؛
 در صورتی که خودشان از فرزندم بیزارند. آنان جماعتی پست

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۱۴۷، ب ۱۰، ح ۵.

۲. کنایه از ذهاب و از بین رفتن نعمت های دنیا می باشد.

فطرت هستند که نصیبی از اخلاق ندارند، بر بدکاران و اشرار (بنی امیه) مسلطند و ستمگران را فتنه انگیز و شاهان را مرگ آفرینند. آنان در نخلستان‌های کوفه آشکار می‌شوند؛ پیشاپیش آنان مردی است سیاه چهره، سیاه دل، بی‌دین، بی‌نصیب و بی‌اصل و نسب و حرامزاده و بدخو که در دامن مادران نابکار بزرگ شده و از بدترین نسل‌ها است که خدا باران خود را از آنان دریغ دارد! این پیشامد، در سالی است که غیبت کبرای فرزند غایبم اعلام می‌شود.^۱ صاحب پرچم سرخ و بیرق سبز است، وای که چه روزی این ناکام‌ها در پیش دارند؛ میان این دو شهر «انبار» و «هیت»! آن روز، روز سخت و بزرگی برای کردها و خوارج^۲ خواهد بود؛ روز ویرانی کاخ فرعون‌ها و جایگاه ستمگران و فرمانداران ظالم است و روز خرابی ما در شهرها و با شهر عاد [یا شهر ننگ] هم ردیف است و ای عمر بن سعد! به پروردگار علی سوگند این شهر، شهر بغداد خواهد بود. ای لعنت خداوند بر گناهکاران از بنی امیه و بنی عباس! خائسانی که پاک‌ترین فرزندان مرا می‌کشند و حقی را که من به گردنشان دارم در مورد فرزندانم رعایت نمی‌کنند و در آنچه نسبت به حریم من انجام

۱. غیبت کبرا سال ۲۶۰ هجری اعلام شده است؛ در حالی که عباسیان سال ۱۳۲ هجری به حکومت رسیدند.

۲. «شراة»: خوارج، آنان چنین می‌پندارند که جان خود را به رضای خدا فروخته‌اند.

می‌دهند از خدا نمی‌ترسند. همانا بنی عباس را روزی از نوع روزهای سخت و شدید در پیش است و ایشان را در آن روز فریادی است چون فریاد زن باردار هنگام زاییدن. وای بر پیروان بنی عباس در آن جنگ که میان نهاوند و دینور [=نزدیکی کرمانشاه] صورت خواهد گرفت، و آن جنگ فقرای شیعه علی‌علیه‌السلام است، به سرکردگی مردی از همدان که نامش همچون نام پیغمبر ﷺ است. او به اخلاق معتدل، خوش خلقی و خوش رنگی توصیف شده است. دارای صدایی با ابهت و مژگانی بلند و گردنی کشیده است؛ میان زلفش از هم باز و دندان‌های پیشینش فاصله‌دار است؛ سوار بر اسبش همچون ماه شب چهارده که در تاریکی می‌درخشد، همراه با جمعیتی حرکت می‌کند که بهترین جمعیتی هستند که پناه به دین برده‌اند، و به وسیله آن به خدا تقرب جسته‌اند و متدین به آن دین گشته‌اند. آنان از گروه عرب هستند که خود را آن روز به آن جنگ سخت و شکست دهنده می‌رسانند و با دشمنان می‌جنگند. آن روز برای دشمن روز مصیبت و بیچاره‌گی است.

نظر مرحوم نعمانی در مورد روایت

مرحوم نعمانی پس از نقل این حدیث می‌فرماید:

و فی هذین الحدیثین من ذکر الغیبة و صاحبها ما فیہ کفایة و شفاء
للطالب المرتاد و حجة علی أهل الجحد و العناد و فی الحدیث
الثانی إشارة إلى ذکر عصابة لم تکن تعرف فیما تقدم و إنما یبعث

فی سنة ستین و مائتین و نحوها و هی كما قال أمير المؤمنین علیه السلام سنة إظهار غیبة المتغیب و هی كما وصفها و نعتها و نعت الظاهر برایتها و إذا تأمل اللیب الذی له قلب كما قال الله تعالی: ﴿أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾ هذا التلویح اکتفی به عن التصریح نسأل الله الرحیم توفیقا للصواب برحمته؛^۱ در این دو حدیث، از غیبت و صاحب غیبت به مقدار کافی یاد شده است و برای کسی که جوایز حقیقت باشد، شفا بخش و بر اهل انکار و عناد حجت را تمام کرده است. در حدیث دوم به جمعیتی اشاره شده است که از پیش چنین جمعیتی شناخته نشده و فقط در سال ۲۶۰ هجری و همان حدود بر انگیزته خواهند شد؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در سالی که غیبت کبرا به مردم اعلام خواهد شد» و همان طور شد که امیرالمؤمنین علیه السلام توصیف کرد و خصوصیات آن گروه و صفت کسی که پرچمش را به دست می گیرد بیان فرمود. اگر هوشمند اهل دلی - چنانچه خدای تعالی فرموده است: ﴿أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾؛ یا گوش فرا دهد، در حالی که شاهد باشد - در این اشاره، تأمل کند به تصریح نیازی نخواهد داشت. از خدای رحیم خواستاریم که با رحمت خودش به ما توفیق وصول به حقیقت را عنایت فرماید!

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغیبة، ص ۱۴۹.

مرحوم نعمانی به این روایت برای اثبات غیبت امام زمان علیه السلام استناد می‌کند و می‌فرماید: این قضایا به سال ۲۶۰ هجری مربوط است، پس این روایت ربطی به بازگشت مجدد عباسیان به حکومت قبل از ظهور ارتباطی ندارد؛ لذا متن این روایت اجنبی از ادعای مدعیان است.

منابع روایت

۱. الغیبة نعمانی، ص ۱۴۹؛
۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶.

بررسی سندی

سندی که برای این روایت ذکر شده، به این صورت است: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِيرَةُ بِنْتُ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ضَمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ بِهِ عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرٍو بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ...»

۱. عمیره (عمرة یا غمرة) بنت اوس

هر کدام از این سه نقل که باشد، مهمل است.

۲. عمر (عمرو) بن سعد

ایشان ظاهراً عمرو بن سعد بن معاذ اشهلی باشد که مجهول است؛ اما

۱. یعنی بالسند المتقدم ذكره.

مرحوم مجلسی، عمر بن سعد ثبت کرده و ظاهرا علامه مجلسی آن را مسلم گرفته که راوی عمر بن سعد است؛ لذا می‌فرماید:

أقول: إنما أوردت هذا الخبر مع كونه مصحفا مغلوطا و كونه سنده

منتھیا إلى شر خلق الله عمر بن سعد لعنه الله لاشتماله على الإخبار

بلسه
تھا
م

بالقائم رضی اللہ عنہ لیعلم تواطؤ المخالف و المؤلف علیہ رضی اللہ عنہ؛^۱ منحصر این

روایت را با وجود این‌که غلط و تصحیف فراوان دارد و سند آن به

شوروترین خلق خداوند، عمر بن سعد - لعنت خداوند بر او باد -

منتھی می‌شود؛ وارد کردم، به دلیل شامل بودن آن بر اخبار حضرت

قائم رضی اللہ عنہ تا دانسته شود که همه از مخالف و موافق، بر حضرت

مهدی رضی اللہ عنہ اتفاق نظر دارند.

اشکال: راوی این روایت، طبق آنچه در مورد سن او گفته شده است،

نمی‌تواند عمر بن سعد باشد؛ چون بعضی گفته‌اند که او روز فوت

خلیفه دوم به دنیا آمده است؛ برخی می‌گویند او در کربلا، ۲۲ سال

داشته که در این صورت او اواخر حکومت امیرالمومنین به دنیا آمده

است. عمر بن سعد انسان منفوری است؛ اگر چه ذهبی و امثال او سعی

می‌کنند این راوی را از جنایاتی که انجام داده است، تطهیر کنند. ذهبی

می‌گوید:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۷.

امیر السریة الذین قاتلوا الحسین ثم قتلته المختار و کان ذا شجاعة و اقدام... قتل هو و ولداه صبرا؛^۱ او امیر لشکری بود که حسین را کشتند. سپس مختار او را کشت و او صاحب شجاعت و اقدام بود... او و دو فرزندش به قتل صبر کشته شدند.

در مورد عمر بن سعد، در تہذیب التہذیب از عجلی چنین نقل شده است: «کان یروی عن أبیه احادیث روى الناس عنه و هو تابعی ثقة و هو الذی قتل الحسین علیہ السلام؛ او از پدرش احادیثی روایت می کرد و مردم از او روایت می کردند و او تابعی و ثقه است و او کسی است که حسین علیہ السلام را به قتل رساند.»^۲

آیا اگر یکی از سه خلیفه به جای امام حسین علیہ السلام، بود و عمر بن سعد هم در قتل آن‌ها مشارکت داشت، باز هم عمر بن سعد را ثقه می دانستند؟! در همان کتاب از ابن ابی خیثمة چنین نقل شده است:

أن ابن زیاد بعث عمر بن سعد علی جيش لقتال الحسین وبعث شمر بن ذی الجوشن وقال له اذهب معه فإن قتلته وإلا فاقتله وأنت علی الناس وقال بن أبی خیثمة عن بن معین کیف یكون من قتل الحسین ثقة؟! قال عمرو بن علی: سمعت یحیی بن سعید یقول: ثنا إسماعیل ثنا العیزار عن عمر بن سعد. فقال له موسی رجل من بنی ضبیعة یا

۱. ذہبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۹.

۲. عسقلانی، احمد بن حجر، تہذیب التہذیب، ج ۷، ص ۴۵۱.

أبا سعيد هذا قاتل الحسين. فسكت فقال له عن قاتل الحسين
تحدثنا فسكت وروى ابن خراش عن عمرو بن علي نحو ذلك وقال
فقال له رجل أما تخاف الله تروى عن عمر بن سعد فبكي وقال لا
أعود؛ ابن زياد، عمر بن سعد را همراه لشکری برای جنگ با
حسین علیه السلام فرستاد و همراه او شمر را فرستاد و به او گفت: همراه
او برو؛ اگر حسین علیه السلام را کشت [به مأموریتش عمل کرده، کاری
به او نداشته باش]؛ وگرنه او را بکش و تو بر مردم امیر باش. ابن
خثیمه از ابن معین [که از کلام عجللی ناراحت شده] نقل کرده
است که چه طور قاتل حسین ثقه است؟! [سپس از] عمرو بن
علی چنین نقل می‌کند: از یحیی بن سعید چنین شنیدم: عیزار
بن حریث [در جلسه درس، بر روی منبر] به ستایش عمر بن
سعد پرداخت و از او حدیث نقل کرد پس مردی به نام موسی از
قبیله بنی ضبیعه بلند شد و گفت: ای ابا سعید! این قاتل
حسین علیه السلام است. او چیزی نگفت. دوباره آن مرد گفت: آیا از
قاتل حسین برای ما حدیث می‌کنی؟! [مجدداً با سعید] سکوت
کرد. مانند این مطلب را ابن خراش نیز از عمرو بن علی نقل
کرده است، با این تفاوت که در آن، عمرو بن علی می‌گوید:
مردی به او [=عیزار بن حریث] گفت: آیا از خدا نمی‌ترسی که از

عمر بن سعد روایت نقل می‌کند؟! [سپس برای او قضایای کربلا را عنوان کرد]. گریه کرد و [=عیزار بن حرث] گفت: دیگر تکرار نمی‌کنم.^۱

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

عن تَهذیب أحمد بن عبدون العجلي: «كان عمر بن سعد يروى عن أبيه أحاديث، و روى الناس عنه. قتل الحسين، و هو تابعي ثقة»
 قاتل الله هؤلاء العامة العمياء في توثيقهم مثله! و حشرهم معه؛^۲ از تهذیب احمد بن عبدون عجلي: عمر بن سعد احاديثی از پدرش روایت می‌کرد و مردم از او روایت می‌کردند. او حسین را کشت و او تابعی و ثقة است. خداوند بکشد چنین عامه‌ای که چشمانشان در توثیق مانند عمر بن سعد کور است؛ و آن‌ها را با او محشور کند!

نتیجه: راوی، اگر عمر بن سعد باشد که تکلیف او مشخص است؛ حتی عامه او را نمی‌پذیرند، او از افسق فاسقان است و اگر عمرو بن سعد اشهلی باشد، مجهول است و از جنبه دلالت نیز مضطرب است.

۱. همان. مشابه این مطلب در کتاب تهذیب الكمال نقل شده است (مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الكمال في أسماء الرجال، ج ۲۱، ص ۳۵۷).
 ۲. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۰۱.

جلسه پنجم

روایت پنجم

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ أَبِي أُمَيَّةَ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، قَالَ: «تَخْرُجُ رَايَةَ سَوْدَاءَ لِبَنِي الْعَبَّاسِ، ثُمَّ تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ أُخْرَى سَوْدَاءَ، فَلَانِسُهُمْ سُودٌ، وَثِيَابُهُمْ بَيْضٌ، عَلَى مُقَدِّمَتِهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحِ بْنِ شُعَيْبٍ مِنْ تَمِيمٍ، يَهْزُمُونَ أَصْحَابَ السُّفْيَانِيِّ حَتَّى يَنْزِلَ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، يُوْطِئُ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ، وَيَمُدُّ إِلَيْهِ ثَلَاثِمِائَةَ مِنَ الشَّامِ، يَكُونُ بَيْنَ خُرُوجِهِ وَبَيْنَ أَنْ يُسَلَّمَ الْأَمْرَ لِلْمَهْدِيِّ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ شَهْرًا؛^۱ پرچم‌های سیاهی از بنی عباس و پس از آن پرچم‌های سیاه دیگری از خراسان خروج می‌کنند که حاملان آن‌ها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند. پیشاپیش آنان مردی است که وی را صالح بن شعیب و یا شعیب بن صالح می‌نامند؛ او از قبیله بنی تميم است. آنان نیروهای سفیانی را شکست می‌دهند و در بیت المقدس فرود می‌آیند تا مقدمه حکومت حضرت مهدی علیه السلام را فراهم آورند. تعداد سیصد تن دیگر از شام به او می‌پیوندند. فاصله خروج او تا تقدیم زمام امور به حضرت مهدی علیه السلام، هفتاد و دو ماه می‌باشد.

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۸۹۴.

منابع روایت

۱. الفتن ابن حمّاد، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۸۹۴ و در (ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۸۰۴) به همان سند. البته نه کتاب نزد ما معتبر است و نه مولف آن؛
۲. ملاحم ابن المنادی، ص ۲۰۷، ح ۱۵۱؛
۳. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها، دانی، ج ۵، ص ۱۰۵۶، ح ۵۷۳؛
۴. عقد الدرر، ص ۱۶۹، ب ۵، از السنن الواردة؛
۵. عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲، ص ۶۷-۶۸، از ابن حمّاد؛
۶. الفتاوی الحدیثیة، ص ۳۱، از عرف السیوطی؛
۷. القول المختصر، ص ۳۴، ب ۱، ح ۱۸؛
۸. برهان متقی هندی، ص ۱۵۱، ب ۷، ح ۱۷؛
۹. فرائد فوائد الفکر، ص ۱۲۴؛
۱۰. ملاحم ابن طاووس، ص ۱۱۳، ب ۸۴، ح ۹۸، از ابن حمّاد؛
۱۱. ملحقات إحقاق الحقّ، ج ۲۹، ص ۴۱۲ و ص ۴۱۳ و ص ۴۷۲ و ص ۴۷۴ از منابع اهل سنت؛
۱۲. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۴.

همان طور که ملاحظه کردید، چنین روایتی در کتاب‌های شیعه ذکر نشده و مرحوم ابن طاووس نیز آن را از منابع اهل سنت نقل کرده است.

بررسی سندی

این روایت با دو سند متفاوت نقل شده است که در ادامه به بررسی دو سند می پردازیم:

الف) بررسی سند اول

اولین اشکالی که در سند این روایت وجود دارد، آن است که محمد حنفیه این روایت را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت نمی‌دهد. البته محمد حنفیه شخصیت بزرگ و جلیل و مدافع ولایت و امامت می‌باشد و کسی از شیعه او را تضعیف نکرده است.

ولید بن مسلم

این شخص در کتاب‌های خاصه مطرح نشده است؛ اما در کتاب‌های عامه در تهذیب الکمال،^۱ از احمد بن حنبل نقل شده که گفته است: «هو كثير الخطأ؛ او كثير الاشتباه بود» و کسی که كثير الاشتباه باشد، اصل در روایت او، عدم اعتبار آن است. ابو مسهر می‌گوید:

كان الوليد يأخذ من ابن أبي السفر حديث الأوزاعي، و كان ابن أبي السفر كذاباً، و هو يقول فيها: قال الأوزاعي؛ وليد حديث أوزاعي را از ابن ابی سفر می‌گرفت و او کذاب بود؛ و ولید می‌گفت: أوزاعي گفت: وليد برای این‌که روایت او را قبول کنند، واسطه را حذف می‌کرد و مستقیم از اوزاعی^۲ نقل می‌کرد؛ یعنی

۱. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱۹، ص ۴۶۳.
 ۲. البته به نظر ما خود اوزاعی همچون ابی سفر می‌باشد. اوزاعی می‌گوید: «ما اخذنا عطائنا حتى شهدنا علي بن ابي طالب عليه السلام بالنفاق و الكفر»؛ اما به هر حال، عامه اوزاعی را قبول دارند.

مدلس بود. شعبة بن حجاج در مورد تدلیس گفته است: «اخ

الکذب» و گاهی گفته است: «لإن اذنی احب الی من أن ادلس.»

دارقطنی می‌گوید: «الولید بن مسلم یرسل یروی عن الأوزاعی أحادیث

عند الأوزاعی عن شیوخ ضعفاء؛ او احادیثی را که نزد اوزاعی از شیوخ

ضعیفی نقل شده را ارسال می‌کند و از اوزاعی روایت می‌کند.»^۱

ب) بررسی سند دوم

سند دوم به این صورت است: «السنن الواردة فی الفتن و غوائلها للدانی:

حدثنا ابن عقیان، حدثنا أحمد، حدثنا سعید، حدثنا نصر، حدثنا علی، حدثنا

خالد بن سلام الشامی، عن عبد الکریم، عن مُحمَّد بن الحنفیة، قال: ...».

اولین اشکال این سند آن است که نام‌های احمد، سعید، نصر، علی و

عبد الکریم بین ده‌ها نام مشترک است.

اشکال دوم آن، خالد بن سلام شامی است که مجهول است. بر این

اساس، این روایت به دو سندش، هم طبق نظر رجالیان عامه و هم طبق

نظر رجالیان خاصه ضعیف است.

بررسی دلالتی

در این روایت بیان شده است که پرچم‌های سیاهی از بنی عباس خروج

می‌کنند؛ یعنی آن‌ها سلطه و حاکمیت پیدا می‌کنند. برخی از

۱. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۳۱، ص ۹۷.

صاحب نظران، از «ثم» ذکر شده در روایت چنین استفاده کرده‌اند: در این روایت چنین بیان شده است که پس از پرچم‌های بنی‌عباس، پرچم‌های خراسان خروج می‌کنند؛ از طرفی نیز خروج پرچم‌هایی از خراسان در آخر الزمان و قبل از ظهور امام زمان علیه السلام می‌باشد؛ پس عباسیان مقارن خراسانی‌ها خواهند بود.

ط
سسه
بنی
عباس

اما در این روایت بیان شده که بین شعیب بن صالح و سفیانی نزاعی است که در آن، شعیب پیروز می‌شود و پس از آن، شام را پایتخت خود قرار می‌دهد و او تا ظهور امام زمان علیه السلام که مدت هفتاد و دو ماه تا آن باقی مانده، وجود دارد؛ در حالی که ما روایات بسیاری داریم که خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز اتفاق می‌افتد؛ لذا اگر پرچمی که در این روایت ذکر شده است، پرچم خراسانی باشد؛ باید زمان اندکی تا ظهور باقی مانده باش، نه هفتاد و دو ماه. از ظهور تا سقوط سفیانی پانزده ماه بیش‌تر نمی‌شود؛ از ظهور سفیانی تا ظهور امام زمان علیه السلام، نه ماه است و از ظهور او تا سقوطش پانزده ماه است؛ در حالی که در این روایت چنین بیان شده که خراسانی با سفیانی درگیر می‌شود و آن‌ها را شکست می‌دهد و تا ظهور امام زمان علیه السلام به مدت هفتاد و دو ماه هست و این خلاف روایاتی است که در مورد خروج خراسانی و سفیانی وارد شده است و لذا بر فرض قبول این روایت، متن آن با روایات صحیح دیگر سازگار نیست.

جلسه ششم

روایت ششم

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ، عَنْ أَرْطَاةَ، عَنْ نُبَيْعٍ، عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: «إِذَا دَارَتْ رَحَى بَنِي الْعَبَّاسِ، وَرَبَطَ أَصْحَابُ الرَّايَاتِ السُّودِ خُبُوهُمْ بِرَيْثُونِ الشَّامِ، وَتُهْلِكُ اللَّهُ لَهُمُ الْأَصْهَبَ، وَيَقْتُلُهُ وَعَامَهُ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَى أَيْدِيهِمْ، حَتَّى لَا يَبْقَى أَمْوِيٌّ مِنْهُمْ إِلَّا هَارِبٌ أَوْ مُخْتَفٍ، وَيَسْقُطُ السَّعْفَتَانِ: بَنُو جَعْفَرٍ وَبَنُو الْعَبَّاسِ، وَيَجْلِسُ ابْنُ آكِلَةَ الْأَكْبَادِ عَلَى مَنْبَرِ دِمَشْقَ، وَيَخْرُجُ الْبُرَيْرُ إِلَى سُرَّةِ الشَّامِ فَهُوَ عَلَامَةٌ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ؛^۱ كَعْبٌ مِي گويد: زمانی که آسیاب فرزندان عباس چرخید و صاحبان پرچم‌ها، اسبان خود را در [محلّه] زيتون شام بستند؛ [در این صورت]، خداوند خود اصهب و همه خانواده او را با داستان آن‌ها [= صاحبان پرچم‌ها] به قتل می‌رساند تا این که یک اموی از آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ مگر این که فرار می‌کند و یا مخفی می‌شود و فرزند [هند] جگرخوار به منبر دمشق می‌نشیند و بربر^۲ به سوی سره شام خروج می‌کند. پس آن علامت خروج مهدی عجل الله فرجه است.

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. در مورد این طایفه در درس‌های بعد به تفصیل بحث می‌شود.

در این روایت، عبارت «إِذَا دَارَتْ رَحَا بَنِي الْعَبَّاسِ»، به قدرت، حکومت، حاکمیت و بسط سلطه بنی‌العباس اشاره دارد. سپس از رایات سود صحبت می‌کند و سپس می‌فرماید: آن، علامت خروج مهدی عجل الله فرجه است. به این روایت استناد کرده‌اند که مراد حکومت و حاکمیت مجدد بنی‌العباس است.

منابع روایت

۱. الفتن ابن حمّاد، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۱۰: «حدثنا عبد الله بن مروان، عن أُرطاة، عن تبيع، عن كعب، قال: ... و لم يسنده إلى النبي صلى الله عليه وآله...»؛
۲. عرف السيوطي، الحاوي، ج ۲، ص ۶۹، از ابن حمّاد، و در آن است: «إذا دارت ... و يسقط الشعبان»؛
۳. برهان متقی هندی، ص ۱۲۰، ب ۴، ف ۲، ح ۲۴، از الفتن ابن حمّاد؛
۴. القول المختصر، ص ۹۴، به صورت مرسل؛
۵. ملاحم ابن طاووس، ص ۱۲۴، ب ۱۰۶، ح ۱۲۳، از ابن حمّاد؛
۶. معجم الأحاديث الإمام المهدي عجل الله فرجه، ج ۲، ص ۲۵۴.

بررسی سندی

سند این روایت به این صورت است: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ عَنْ أُرطَاةَ عَنْ تَبِيْعٍ عَنْ كَعْبٍ، قَالَ:»

اولین اشکال سند این روایت، آن است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منسوب نیست و حرف کعب است. کعب اصلاً پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ندیده و شخصی یهودی بوده که برخی اسرائیلیات را وارد دین کرده است. هیچ کس حتی اهل سنت او را توثیق نکرده‌اند. البته مرحوم شوشتری مطلبی را از وی نقل می‌کند که بر مدح او دلالت دارد؛ اما به مدح تصریح ندارد و البته در مذمت او مطالبی وجود دارد: ابوذر با چوب بر سر او زد و فرمود: «یا ابن الیهودیة ما لک و الفتوی؛ ای فرزند یهودیه! تو را چه به فتوا چه در امور مسلمانان؟!»

بعضی از مفسران اهل سنت نیز به او معترض هستند. ابن کثیر که از علمای متعصب اهل سنت است، به گونه‌ای که شبهه ناصبی بودن در او هست، در عین حال در سوره نمل نسبت به کعب متعرض شده و قائل شده که او تحریف‌هایی را به تفاسیر وارد کرده است.^۱

کعب از علمای بنی اسرائیل و در علوم آن‌ها متخصص و قصاص (داستان سرا) بود و در نمازهای جمعه قبل از خطبه‌ها، سخنرانی و افکار خودش را ترویج می‌کرد. به همین دلیل، امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام، دیگر به او اجازه سخنرانی نداد و او را مسجد بیرون کرد.

۱. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمرو بن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۷۹، ذیل تفسیر سوره نمل.

تبیع

ابن سعد می گوید:

هو تبیع ابن عامر الحمیری ابن امرأة کعب الاحبار، کان دلیلاً لنبی
 فعرض علیه الاسلام فلم یسلم و اسلم فی زمن الصدیق و قد کان
 یقص عند اصحاب رسول الله ﷺ، تابعی من اهل الشام، کان
 عالماً قد قرأ الکتب و سمع من کعب الأحبار علماً کثیراً؛ تبیع
 فرزند عامر حمیری و فرزند همسر کعب الاحبار بود. وی او را هنما
 و بلد چی پیامبر ﷺ بود. آن حضرت اسلام را به او عرضه کرد؛
 ولی او اسلام نیاورد و در زمان ابوبکر مسلمان شد. او برای
 اصحاب رسول خدا داستان می گفت و یکی از تابعین و عالمان
 اهل شام بود. وی کتاب‌هایی خوانده و از کعب الاحبار دانش
 فراوانی فرا گرفته بود.

بنابراین، تبیع هیچ توثیقی در کتاب‌های اهل سنت ندارد.

نتیجه: این روایت از لحاظ سند، حتی نزد عامه ضعیف است.

بررسی دلالی

دارت رحی بنی العباس

«رحی» در مجمع البحرین چنین تبیین شده است:

۱. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۳، ص ۲۰۴.

فِي الْحَدِيثِ: «أُولُوا الْعِزْمَ مِنَ الرُّسُلِ سَادَةُ الْمُرْسَلِينَ وَ النَّبِيِّينَ، عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحَى». أى السماوات، أو هي مع الأرض. و فِي الْحَبْرِ: «تَدْوُرُ رَحَى الْإِسْلَامِ حِمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ». دوران الرَّحَى قيل: هو كناية عن الحرب و القتال، شبهها بِالرَّحَى الدائرة التي تطحن الحب، لما يكون فيها من تلف الأرواح و هلاك الأنفس. و «دارت عليه رَحَى الموت» إذا نزل به. و فِي وَصْفِ السَّحَابِ: «كَيْفَ تَرَوْنَ رَحَاهَا». أي استدارتها، أو ما استدار منها. و عن ابن الأعرابي: «رَحَاهَا» وسطها و معظمها. و «الرَّحَى» القطعة من الأرض تستدير و ترفع ما حوله؛^۱ در روایت بیان شده است: اولو العزم من الرسل سادات المرسلین و النبیین علیهم دارت رحی؛ یعنی آسمانها و زمین به یمن وجود آنها می چرخد، آسمان و زمین تحت امر آنها می باشد.

بنابراین، دارت رحی بنی العباس، کنایه از اقتدار و سلطه و بسط سلطه و در اختیار داشتن امور است. آسیاب آنها می چرخد؛ به آن معناست که حکومت و حاکمیت به دست می آورند؛ البته نه حاکمیت اول، بلکه حاکمیتی دومی که با آمدن رایات سود^۲ مقارن است.

۱. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲. روایاتی در مورد رایات سود در کتابهای عامه وارد شده و چند روایت هم در کتابهای

زیتون

در معجم البلدان آمده است:

و الزیتون أيضا: قرية على غربی النيل بالصعيد و إلى جانبها قرية يقال لها الميمون. الزیتونَةُ: موضع كان ينزله هشام بن عبد الملك في بادية الشام فلما عمّر الرصافة انتقل إليها فكانت منزله إلى أن مات؛^۱ و نیز در مورد زیتون، محلی به این نام، در غرب رود نیل وجود دارد [که البته به این روایت ربطی ندارد] و در کنار آن روستایی وجود دارد که به آن میمون گفته می شود؛ اما مورد دیگر، محلی به نام زیتونه است؛ مکانی بیابانی در اطراف شام که هشام بن عبدالملک در آن سکونت داشت و هنگامی که رصافه را [در بغداد] ساختند به آن جا منتقل شد و تا زمان مرگ وی این مکان، منزگاه و محل سکونتش شد.

ابن آكلة الاکباد

این واژه به جریان سفیانی اشاره دارد و به سبب این که مادر بنی سفیان هند جنگر خوار بود؛ معمولا چنین تعبیری را در مورد آنها به کار می بردند. عثمان بن عنبسه (سفیانی) نیز از لحاظ نسل به آنها منتهی می شود. او از فرزندان خالد بن یزید (برادر معاویه) می باشد.

خاصه در مورد آن وجود دارند که باید بررسی شوند. البته اصل رایات سود مسلم است؛ اما کیفیت و تطبیق آن باید مورد بررسی قرار گیرد.

۱. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۶۳.

به هر حال، از این روایت حاکمیت مجدد بنی العباس و همزمانی آن با امویان را استفاده می‌کنند؛ ولی افزون بر این که سند آن مورد اشکال بود، به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده نشده؛ بلکه از حرف‌های کعب الاحبار است.

روایت هفتم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَرَسٍ، نا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ يُونُسَ
 الْيَمَامِيُّ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَدُوسٍ الصَّنَعَائِيُّ، ثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مِينَاءَ،
 عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 لِلْعَبَّاسِ: «لَنْ تَذْهَبَ الدُّنْيَا، حَتَّى يَمْلِكَ مِنْ وَلَدِكَ يَا عَمُّ فِي آخِرِ
 الزَّمَانِ عِنْدَ انْقِطَاعِ دَوْلَتِهِمْ، وَهُوَ الثَّامِنُ عَشَرَ، يَكُونُ مَعَهُ فِئْتَةٌ عَمِيَاءُ
 صَمَاءُ، يُقْتَلُ مِنْ كُلِّ عَشْرَةِ آلَافٍ تِسْعَةُ آلَافٍ وَتِسْعُمَائَةٍ، لَا يَنْجُو
 مِنْهَا إِلَّا الْيَسِيرُ، وَيَكُونُ قِتَالُهُمْ بِمَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ» قَالَ: فَبَكَى
 الْعَبَّاسُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا يُبْكِيكَ؟ إِنَّهُمْ شِرَارُ أُمَّتِي،
 يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُزُوقِ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا وَلَا يَهْتَمُّونَ
 الْآخِرَةَ»؛^۱ ابن مسعود نقل می‌کند که پیامبر به [عموی خود] عباس
 فرمود: «دنیا تمام نمی‌شود، مگر این که فرزندی از نسل تو در آخر
 الزمان حکومت می‌کند، بعد از آن که دولت آن‌ها از بین رفت و او
 هجدهمین نفر می‌باشد. همراه او فتنه‌ای کر و کوری خواهد بود که از

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۲۹۷، ح ۶۴۶۱ و هیشمی، نور
 الدین، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۵، ص ۱۸۸، ح ۸۹۵۸.

هر ده هزار، نه هزار و نهصد نفر کشته می شوند.^۱ کسی از آن‌ها نجات نمی‌یابد، مگر عده کمی؛ و کشتار آن‌ها در مکانی در عراق می‌باشد. «عباس [با شنیدن کلام رسول خدا ﷺ] گریه کرد. سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «چرا گریه می‌کنی؟! آن‌ها بدترین افراد امت من هستند و دنیا را طلب می‌کنند و اهتمامی به آخرت ندارند.»

عباس عموی پیامبر ﷺ

ایشان به مسائل شخصی خود بیش از مسائل مذهبی و حمایت از اهل بیت علیهم‌السلام اهمیت می‌داد. نسبت به قضایا و مسائل و مصایبی که بر امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام گذشت، بی تفاوت بود. مرحوم خوئی روایت صحیح السندی را از کافی شریف نقل می‌کند، مبنی بر این که اگر حمزه و جعفر شاهد ظلم‌های بر امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بودند، نفوسشان را به هلاکت می‌انداختند تا دیگر آنچه را بر امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام گذشت، نبینند؛ در حالی که عباس، عموی پیامبر ﷺ نسبت به آن مصایب بی تفاوت بود.

۱. بعضاً چنین اشکال می‌کنند که در کتاب‌های شیعه آمده است که امام زمان عجل‌تعالیه از هر ده هزار نفر، نه هزار و نهصد نفر را می‌کشد! در جواب می‌گوییم: اولاً، روایات مرفوعه است؛ ثانیاً، در کتاب‌های معتبر عامه هم مانند روایت پیامبر ﷺ به عباس آمده و این اشکال به خود آنان نیز وارد است؛ ثالثاً، چنین روایاتی به تعداد کمی از انسان‌های معاند مربوط است که حق را نمی‌پذیرند و با آن مخالفت می‌کنند.

جلسه هفتم

بررسی سندی روایت هفتم

سند این روایت به این صورت است: «سلیمان بن احمد طبرانی عن مُحَمَّد بن عبد الله بن عرس حدثنا احمد بن عمر بن يوسف اليمامي حدثنا مُحَمَّد بن سدوس الصنعاني حدثنا عبد الرحمن بن مينا عن ابيه عن عبد الله بن مسعود عن النبي ﷺ: ...»

۱. عبد الله بن مسعود

تنها مرحوم سید مرتضی نسبت به ایشان نظر مثبتی دارد؛ آن هم گفته شده که نظر ایشان از باب مماشات و جدل و احتجاج علیه عامه است؛ چون آن‌ها مطلق صحابه را قبول دارند؛ در حالی که نزد ما صحابی بودن ملاک اعتبار نیست؛ زیرا بسیاری از صحابه فاسق و مجرم بودند و حد الاهی بر آن‌ها جاری شد؛ بلکه ملاک، عمل صحابه و پیروی آن‌ها از امیرالمؤمنین عليه السلام است و ابن مسعود از کسانی بود که به دنبال حکومت خلفا رفت و با امیرالمؤمنین عليه السلام بیعت نکرد و لذا عبدالله بن مسعود از نظر ما معتبر نیست.

۱. ر.ک: خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۴۴-۳۴۶، (ذیل ترجمه

۲. محمد بن عبد الله بن عرس

ایشان در کتاب‌های عامه و خاصه وجود ندارد.

۳. احمد بن عمر بن یوسف یمامی

ایشان مهمل است.

۴. محمد بن سدوس الصنعانی

ایشان نیز مهمل است.

۵. عبد الرحمن بن مینا

ایشان نیز مهمل است.

۶. مینا

ایشان از نظر عامه معتبر نیست. صاحب تقریب التهذیب در مورد او

می‌نویسد: «مینا بکسر المیم وسكون التحتانية ثم نون ابن أبي مينا الخراز

مولی عبد الرحمن ابن عوف متروک.»^۱ ذهبی می‌گوید:

مینا بن ابی مینا الذی روی عن عثمان، وابن مسعود. ما حدث عنه

سوی همام الصنعانی والد عبد الرزاق. قال أبو حاتم: یکذب. وقال

ابن معین والنسائی: لیس بثقة. وقال الدارقطني: متروک. عباس

عبد الله بن مسعود، ش (۷۱۷۲).

۱. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۹، ش ۱۵۶۴.

الدوری، سمعت یحیی یقول: ومن مینا الماص بظر أمه حتی یتکلم فی الصحابة. وسمعته أيضا یقول: روی عبد الرزاق، عن أبيه، عن مینا مولى عبد الرحمن ابن عوف. ومینا لیس بثقة. ابن عدی، أخبرنا عمر بن سنان، حدثنا الحسن بن علی أبو عبد الغنی، حدثنا عبد الرزاق، عن أبيه، عن مینا بن ابی مینا، عن عبد الرحمن بن عوف أنه قال: ألا تسألونی قبل أن تشوب الأحادیث الاباطیل، قال رسول الله: أنا الشجرة، وفاطمة أصلها أو فرعها، وعلی لقاحها، والحسن والحسين ثمرتها، وشبعتنا ورقها ... الحدیث. قلت: ولعله من وضع ابی عبد الغنی؛^۱ مینا بن ابی مینا کسی است که از عثمان و ابن مسعود روایت کرده است. کسی از او حدیث نقل نکرده است، مگر پدر عبد الرزاق. [با این که ایشان تابعی و از صحابه روایت نقل می کند؛ اما به او اعتنایی نکردند]. ابوحاتم گفته است: «یکذب.» ابن معین و نسائی گفته اند: «لیس بثقة.» دار قطنی گفته است: «متروک.» عباس دوری از یحیی بن معین نقل کرده که گفته است: «یتکلم فی الصحابة.»^۲ همچنین شنیدم

۱. ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص ۲۳۷، ش ۸۹۸۱.

۲. مراد عامه از صحابه غیر امیرالمؤمنین ع و امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. آن‌ها راوی بی را که علیه امیرالمؤمنین ع بدگویی و ناسزا گفته باشد، در عین حال ثقة می دانند؛ مانند لِمَاذ ابن زبارة که در مورد او می گویند: «کان شتاما یشتم علی بن ابی طالب ع»؛ در عین حال، در مورد او می گویند: «ثقة، ثقة، ثقة» یا مثلاً حریض بن عثمان حنسی ۱۴۰ مرتبه امیرالمؤمنین ع را لعن کرد؛ در عین حال در مورد او گویند: «ثقة، ثقة، ثقة»؛ یا ابراهیم بن

که می‌گفت: ... «و مینا ثقه نیست.» [در ادامه ذهبی به عنوان نمونه این روایت را از ایشان نقل می‌کند: مینا بن ابی مینا از پدرش از عبد الرحمن بن عوف چنین نقل می‌کند: آیا سؤال نمی‌کنید قبل از این که احادیث به اباطیل مختلط گردد؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «من درختی هستم که فاطمه علیها السلام اصل یا فرع آن است و علی لقاح آن است و حسن و حسین علیهما السلام ثمره آن هستند و شیعیان ما برگ‌های آن هستند...» من [=ذهبی] می‌گویم: شاید این حدیث از وضع ابی عبد الغنی باشد.

بر این اساس، مینا از نظر اهل سنت مردود است و شاید علت عدم اعتبار او انحراف از صحابه و نقل فضایل باشد.

در کتاب‌های خاصه نیز در مورد مینا مطلبی نداریم که دلالت بر وثاقت او کند؛ مگر روایاتی که از او در مورد ولایت نقل شده است که توسط آن روایات می‌توان حسن بودن او را کشف کرد. از لحن کلام عباس دوری می‌توان استفاده کرد که ایشان شیعه به حساب می‌آمده است. او می‌گوید: «او در مورد صحابه تکلم می‌کرد» و این به آن معناست که ایشان نسبت به خلفا زاویه داشته است. همچنین مینا روایاتی نقل می‌کند که دال بر حسن بودن او است.

يعقوب جوزجانی که از نواصب است؛ در عین حال احمد بن حنبل برای او نامه می‌نوشت و با نامه‌هایی که احمد برای او می‌نوشت، ارکان ظلم و نصب خود را محکم می‌کرد؛ در حالی که هر کس را که کوچک‌ترین جسارتی به خلفا کرده باشد نامعتبر می‌دانند.

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

روی الغيبة عنه خبر امّ سليم صاحبة الحصاة. و روی ابن الجوزی
 خبراً «مینا» فی طریقہ: أَنَّ النبی ﷺ قَالَ: «لَوْ أَطَاعُوا عَلِيًّا لِيَدْخُلَنَّ
 الْجَنَّةَ أَجْمَعِينَ» و قَالَ: «مِينَا غَالٍ فِي التَّشْيِيعِ» أَنْكَرَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ خَيْرَ
 مِينَا فِي إِطَاعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ لَمْ يَطْعَهُ كَأَسْلَافِهِ؛^۱ [مرحوم نعمانی در]
 الغيبة خبر امّ سليم، صاحب حصات را از مینا روایت کرده است؛
 و ابن جوزی خبری را نقل کرده که مینا در طریق آن است: پیامبر
 اکرم ﷺ فرمودند: «اگر علی را اطاعت کنید، هر آینه
 همگی داخل بهشت می‌شوید» و ابن جوزی گفته است: مینا در
 تشیع غالی بود. ابن جوزی خبر مینا در اطاعت از علی را
 انکار می‌کند؛ چون او نیز مانند گذشتگانش علی را اطاعت
 نکرد.

بل
 سینه
 هفت

مرحوم نمازی نیز می‌فرماید: «و بهذا الإسناد عنه عن جابر بن عبد
 الله الأنصاری، رواية شريفة مفصلة في الاعتصام بحبل الله؛^۲ و با این
 سند، روایت شریف مفصلی از مینا و او از عبد الله انصاری در مورد
 اعتصام به حبل الله نقل شده است.»

۱. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۰.

۲. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۵۱.

روایت مورد اشاره مرحوم نمازی به این صورت است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعَمَّرِ الطَّبْرَائِيُّ بِطَبْرِيَّةَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ
ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ مَوَالِي يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ مِنْ
النُّصَابِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ
السَّكَنِ مَعًا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ مِينَا
مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: وَفَدَّ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَهْلُ الْيَمَنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ
يُسُؤُونَ بَسِيسًا فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَوْمٌ رَقِيقَةٌ
قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيْمَانُهُمْ وَ مِنْهُمْ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا يَنْصُرُ
خَلْفِي وَ خَلْفَ وَصِيِّ حَمَائِلِ سُؤْفِهِمِ الْمِسْكُ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ
مَنْ وَصِيكَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَكُمْ اللَّهُ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ جَلٌّ وَ عَزٌّ:
﴿وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَ لَنَا
مَا هَذَا الْحَبْلُ فَقَالَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنْ
النَّاسِ﴾ فَالْحَبْلُ مِنَ اللَّهِ كِتَابُهُ وَ الْحَبْلُ مِنَ النَّاسِ وَصِيِّ فَقَالُوا يَا
رَسُولَ اللَّهِ مَنْ وَصِيكَ فَقَالَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ
يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾^٣ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا

١. آل عمران: ١٠٣.

٢. همان: ١١٢.

٣. الزمر: ٥٦.

جَنَّبُ اللَّهِ هَذَا فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ اللَّهُ فِيهِ: ﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ هُوَ وَصِيِّي وَ السَّبِيلُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِي فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ بِالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا أَرِنَاهُ فَقَدِ اشْتَقْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَكِّمِينَ فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيِّي كَمَا عَرَفْتُمْ أَبِي نَبِيَّكُمْ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)^٢ أَي إِلَيْهِ وَ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ: ثُمَّ قَالَ فَقَامَ أَبُو عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ فِي الْأَشْعَرِيِّينَ وَ أَبُو عَرَّةَ الْخَوْلَانِيُّ فِي الْخَوْلَانِيِّينَ وَ طَلِبِيَانُ وَ عُثْمَانُ بْنُ قَيْسٍ فِي بَنِي قَيْسٍ وَ عُرْنَةُ الدَّوْسِيُّ فِي الدَّوْسِيِّينَ وَ لَاحِقُ بْنُ عِلَاقَةَ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ وَ أَخَذُوا بِيَدِ الْأَنْزَعِ الْأَصْلَعِ الْبَطِينِ وَ قَالُوا إِلَى هَذَا أَهْوَتْ أَفْئِدَتُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْتُمْ نَجَبَةُ اللَّهِ حِينَ عَرَفْتُمْ وَصِيِّي رَسُولَ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُعْرِفُوهُ فِيمَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ هُوَ فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ نَحْنُ هُمْ قُلُوبُنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَاهُ رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ اطْمَأَنَّتْ نُفُوسُنَا وَ انْجَاسَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَ انْتَلَجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَانَتْ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ

١. الفرقان: ٢٧.

٢. ابراهيم: ٤٧.

إِلَّا اللَّهَ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَنْتُمْ مِنْهُمْ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي سَبَقَتْ لَكُمْ بِهَا الْحُسْنَى وَ أَنْتُمْ عَنِ النَّارِ مُبْعَدُونَ قَالَ فَبَقِيَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الْمُسَمَّوْنَ حَتَّى شَهِدُوا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَمَلِ وَ صَفِيْنَ فُقُتِلُوا بِصَفِيْنَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِشَرِّهِمْ بِالْجَنَّةِ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُمْ يَسْتَشْهَدُونَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۱ مُحَمَّد بن عبد الله بن معمر طبرانی در طبریه در سال ۳۳۳ هجری برای ما حدیث کرد (این مرد، از هواداران یزید بن معاویه و ناصبی و دشمن اهل بیت بود) او گفت: پدرم برای من چنین گفت: علی بن هاشم و حسین بن سکن برای من چنین روایت کردند: عبد الرزاق بن همّام برای ما چنین گفت: خبر داد مرا پدرم از مینا غلام عبد الرحمن بن عوف از جابر بن عبد الله انصاری، که جمعی از مردم یمن به مدینه آمدند که خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برسند؛ آن حضرت [به حاضران] فرمود: «یمنی‌ها با شتاب بسیار و با روی خوش بر شما وارد می‌شوند.» هنگامی که آنان بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شدند، فرمود: «آنان گروهی هستند که دل‌هایشان نرم و ایمانشان استوار است. منصور از میان آنان است که با هفتاد هزار تن قیام می‌کند. جانشین من و جانشین وصی مرا یاری خواهد کرد؛ بند شمشیرهایشان از چرم است.» آنان پرسیدند: ای رسول خدا! وصی

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۳۹.

شما کیست؟ فرمود: «کسی که خداوند ملازمت راه او را به شما امر کرده و فرموده است: همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرّق نشوید.» عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ! برای ما روشن فرما که این ریسمان چیست؟ حضرت فرمود: «آن، عبارت از گفته خداوند است در این آیه: مگر به ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم؛ اما ریسمان خدا کتاب او است، و ریسمانی از مردم، منظور وصی من است.» پرسیدند: ای رسول خدا ﷺ! وصی تو کیست؟ پاسخ داد: «کسی است که خدای تعالی در باره او این آیه را فرو فرستاده است: که کسی بگوید ای دریغ و افسوس بر آنچه در جنب خدا کوتاهی کردم!» آنان عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ! مراد از جنب خدا چیست؟ فرمود: «همان است که خداوند در باره اش می فرماید: روزی که ستمکار دست‌های خود را به دندان گزیده و می گوید: ای کاش با پیامبر ﷺ راهی را در پیش گرفته بودم! او همان وصی من است و پس از من راه رسیدن به من است.» گفتند: ای رسول خدا ﷺ! به حق آن که تو را به راستی به پیامبری برگزیده است، او را به ما نشان بده که ما به دیدار او مشتاق شدیم. آن حضرت فرمود: «او همان کسی است که خدا او را برای مؤمنان چهره‌شناس و با فراست نشانه‌ای قرار داده است، اگر شما مانند صاحب‌دل یا ناظر آگاهی که گوش فرا می‌دارد، به او بنگرید، خود خواهید دانست همان‌گونه که من پیامبر شما هستم. او نیز وصی من است. حال به میان صف‌ها بروید و

چهره‌ها را از نظر بگذرانید. پس هر کس که دل‌های شما به جانب او گرایش پیدا کند، حتماً خود اوست؛ زیرا خدای عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: دل‌های پاره‌ای از مردم را به جانب آنان بگرایان؛ یعنی به جانب او و تبارش.» سپس راوی می‌گوید: ابو عامر اشعری از میان طائفه اشعریان برخاست و در میان خولانیان، ابو غرّه خولانی و در میان بنی قیس، ظبیان و عثمان بن قیس و در میان دوسیان، عرنه دوسی و لاحق بن علاقه برخاستند و به میان صف‌ها رفتند و چهره‌ها را از نظر گذراندند و بعد دست مردی را گرفتند که دو طرف پیشانی و جلو سرش بی‌موبود و شکمی بزرگ داشت [از نظر تاریخی این توصیف صحیح نیست] و گفتند: ای رسول خدا! دل‌های ما به جانب این شخص گرایید. پس پیامبر ﷺ فرمود: «شما بندگان بزرگوار خدایید که جانشین رسول خدا ﷺ را پیش از آن که به شما معرفی شود، شناختید. اکنون بگوئید چگونه دانستید او همان شخص است؟» پس همه در حالی که با صدای بلند گریه می‌کردند گفتند: ای رسول خدا! ما به جمعیت نگاه کردیم، دل‌های ما به هیچ‌کدام از آنان تمایلی نشان نداد؛ ولی وقتی او را دیدیم، دل‌های ما به تپش افتاد و سپس آرامشی در ما پدید آمد و دل‌هایمان تکان خورد و اشک از دیدگانمان سرازیر شد و قلب‌هایمان آرامش یافت، تا آن جا که گویی او پدر ما است و ما فرزندان اویم. پس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد: «تأویل قرآن را جز خدا و آنان که در دانش ثابت قدمند، کسی نمی‌داند» و فرمود: «شما از آن جمله [= ثابت قدمان در علم]

محسوب می‌شوید، به دلیل جایگاه و مقامی که از قبل برای شما به نکویی مقدّر فرموده و شما از آتش به دور خواهید بود.» راوی می‌گوید: گروه یاد شده همچنان در مدینه ماندند تا در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفین حاضر شدند و سرانجام در صفین کشته شدند؛ خدایشان رحمت کند! رسول خدا به آنان بشارت بهشت داده و به آنان خبر داده بود که در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت می‌رسند.

یکی از راه‌های تشخیص حسن و اعتبار راوی، طریق نقل اخبار او^۱ است. از نقل چنین اخباری ما استقامت رأی او را می‌فهمیم؛ چنان که مطلبی در مورد توثیق فرات بن ابراهیم کوفی نداریم؛ اما مرحوم مجلسی می‌فرماید: از طریق کتاب او، وثاقت و اعتبار کتاب او را به دست می‌آوریم.^۲ نتیجه: از روایاتی که مینا نقل کرده است، ما سلیم العقیده و معتبر بودن او را کشف می‌کنیم. البته سند این روایت به دلیل اشخاص مهمل دیگری که در سند روایت بودند، معتبر نمی‌باشد.

۱. عامه نیز چنین مبنایی علیه حق دارند. ابو غده می‌گوید: از علامات وضع حدیث این است که راوی رافضی و روایت در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. معنای کلام او این است که روایات در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام را باید از کتاب‌های روایی خارج کرد؛ چون روایات فضایل را غیر شیعه نقل نمی‌کند و شیعه هم که نقل کند، طبق نظر ابو غده، نشان وضع حدیث است.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۷.

جلسه هشتم

روایت هشتم

أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْأَزْهَرِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُوسَى،
وَأَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ
حَيُّوَيْهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُنَادِي، قَالَ: ذَكَرَ فِي إِسْنَادِ
شَدِيدِ الضَّعْفِ عَنِ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ أَبِي
قَيْسٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
يَقُولُ: «تَكُونُ مَدِينَةٌ بَيْنَ الْفَرَاتِ وَدِجْلَةَ يَكُونُ فِيهَا مَلِكٌ بَنِي
الْعَبَّاسِ، وَهِيَ الزُّرَّاءُ، يَكُونُ فِيهَا حَرْبٌ مُقَطَّعَةٌ يُسَى فِيهَا التِّسَاءُ
وَيُذْبَحُ فِيهَا الرَّجَالُ كَمَا تُذْبَحُ الْغَنَمُ»، قَالَ أَبُو قَيْسٍ: فَقِيلَ لِعَلِيِّ: يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ سَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الزُّرَّاءُ؟ قَالَ: «لَأَنَّ الْحَرْبَ
تَدُورُ فِي جَوَانِبِهَا حَتَّى تَطْفِقَهَا»؛^١ از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین روایت شده
است: «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: شهری بین فرات و دجله ساخته می شود که
در آن حکومت بنی العباس می باشد و آن شهر زوراء است، در آن

١. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ١، ص ٣٣٩، ح ٤٣.

جنگی شدید می‌باشد، که در آن زنان به اسارت برده می‌شوند، مردان ذبح می‌گردند؛ همان‌طور که گوسفند را ذبح می‌کنند.» ابوقیس می‌گوید: به علی گفته شد: ای امیر المومنین! برای چه پیامبر خدا آن محل را زوراء نامید؟ حضرت فرمود: «زیرا همین‌طور جنگ اطراف آن شعله‌ور است تا این که کل شهر را فراگیرد.»

منابع روایت

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۴۳؛
۲. ملاحم ابن المنادی، ص ۱۸۷، ح ۱۳۰؛
۳. الکشف و البیان، ج ۸ ص ۳۰۲؛
۴. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها، ج ۴، ص ۹۰۵، ح ۴۶۹؛
۵. الموضوعات ابن جوزی، ج ۲، ص ۶۱؛
۶. تذکرة قرطبی، ج ۲، ص ۶۸۰، ۶۹۷ و ۷۴۴؛
۷. جامع الأحادیث، ج ۴، ص ۷۷۲، ح ۱۳۵؛
۸. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۱، ح ۳۱۰۳۸؛
۹. نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

بررسی سندی

خطیب بغدادی هنگامی که این روایت را نقل می‌کند، می‌گوید: «إسناده شدید الضعف؛ سند آن خیلی ضعیف است.»^۱

۱. همان.

متقی هندی بعد از نقل کلام خطیب بغدادی، به آن جواب نمی‌دهد که این گویای آن است که ایشان نیز اشکال به سند را پذیرفته است. البته می‌گوید: سیوطی گفته است: این حوادث به دویست سال بعد از فوت خطیب مربوط است و این حوادث این حدیث را تقویت می‌کند. می‌گوییم بر فرض قبول روایت طبق بیان سیوطی، این روایت به دویست سال پس از خطیب مربوط است؛ یعنی زمان آن گذشته است و لذا نمی‌توان به آن برای بازگشت بنی‌العباس قبل از ظهور استناد کرد. شایان ذکر است تتمه‌ای که خطیب بغدادی برای این حدیث نقل می‌کند، متقی هندی^۱ آن را نقل نکرده است:

قال ابو قیس و قيل لعلی ع: یا امیرالمؤمنین ع! لم سماها رسول الله ص الزوراء؟ قال: لأن الحرب تدور فی جوانبها حتی تطبقها؛ ابو قیس می‌گوید: به علی ع گفته شد: ای امیرالمؤمنین! چرا پیامبر خدا آن محل را زوراء نامید؟ حضرت فرمود: «بدان دلیل که جنگ اطراف آن شعله‌ور می‌شود تا این‌که کل شهر را فرا گیرد.»

۱. کتاب متقی هندی «کنز العمال» است که سیوطی آن را تحت عنوان «جامع الاحادیث» تنظیم کرده است.

روایت نهم

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ أَخْبَرَنَا شُجَاعُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ التَّمِيمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: وَحَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عِمْرَانَ الْعَجِينِيُّ، عَنْ نَائِلِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ أَبِي حَرْبِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَيْبِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، سَمِعْتُ حَبِيبِي مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: سَيَكُونُ لِي بِنِي عَمِّي مَدِينَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، بَيْنَ دَجَلَةَ وَدُجَيْلٍ وَقَطْرُئِيلَ وَالصَّرَاةِ^۲ يُشِيدُ فِيهَا بِالْحَشَبِ وَالْأَجْرِ وَالْجِصِّ وَالذَّهَبِ؛ يَسْكُنُهَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ، وَجَبَابِرَةٌ أُمَّتِي، أَمَا إِنَّ هَلَاكَهَا عَلَى يَدِ السُّفْيَانِيِّ كَأَنِّي بِهَا وَاللَّهِ قَدْ صَارَتْ حَاوِيَةً عَلَى عُرُوشِهَا؛^۳ ابى حرب بن ابى الأسود دؤلى از پدرش، گفته است: على بن ابى طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «شنیدم، حبيبم محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود: به زودی برای فرزندان عموی من شهری در

۱. قطربل: قریه ای است بین بغداد و عکبرا (حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۱).
۲. «هو نهر يأخذ من نهر عيسى من عند بلدة يقال لها الحول، بينها وبين بغداد فراسخ، ويسقي ضياع نادوريا و يتفرع منه انهار إلى أن يصل إلى بغداد» (همان، ج ۳، ص ۳۹۹).
۳. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۹، ح ۴۲ و فتلاوی، مهدی حمد، نهج الخلاص، ص ۴۷۳.

جانب مشرق بین دجله و دجیل و قطربل و صرّاء می باشد. این شهر با چوب، آجر، گچ و طلا ساخته شده است. بدترین خلق خداوند^۱ و ظالمان از امت در آن ساکن می شوند؛ اما هلاکت آنان [=اهل شهر یا جبابره؛ روشن نمی باشد] به دست سفیانی است، به خدا قسم! گویا این شهر را می بینم که شهر ویرانه ای شده است.»

منابع روایت

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۸؛
۲. التذکره قرطبی، ج ۲، ص ۶۸۱؛
۳. الموضوعات ابن جوزی، ج ۲، ص ۶۱؛
۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

بررسی سندی

سند این روایت به دو طریق نقل شده است:

طریق اول: «أخبرنا الحسن بن أبي بكر، قال: أنبأنا شجاع بن جعفر الأنصاري، قال: نا مُحَمَّد بن زكريّا الغلابي، قال: حدثنا مُحَمَّد بن عبد الرحمن بن القاسم التيمي، قال: نا أبي، عن يحيى بن عبد الله بن حسن، عن أبيه، عن حسن بن حسن، عن مُحَمَّد بن الحنفية...»؛

۱. این کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اعتبار اوایل ایجاد شهر است. امروزه چهار پنجم آن از شیعیان می باشند. البته مراد روایت این نیست که هر کسی که در آن جا زندگی می کند، شر و جبار است؛ بلکه بیان می کند که شرار و جباران در آن جا هستند.

طریق دوم: «قال: و حدثني عثمان بن عمران العجيفي، عن نائل بن نجيح، عن عمرو ابن شمر، عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه، قال: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: ...»

طریق اول این حدیث به محمد بن حنفیه ختم می شود که در جلالت ایشان تردیدی نیست و طریق دوم آن به ابی الأسود دؤلی که ایشان هم مشکلی ندارد؛ اما دیگر افراد سند، مورد اشکال هستند. در ادامه به اختصار به بررسی آنها می پردازیم:

بررسی سند اول روایت

۱. خطیب بغدادی

خطیب بغدادی از نظر اهل سنت دارای جایگاه و اعتباری است؛ اما از نظر ما اعتباری ندارد. ذهبی در سیر اعلام النبلاء پس از تعریف و تمجید از او، وجوه ضعفی هم درباره او نقل می کند. او مشکل اخلاقی داشته است. در مورد علت این که او دمشق را ترک و به صور هجرت کرده است، چنین گفته اند:

قال: كان سبب خروج أبي بكر الخطيب من دمشق إلى صور أنه كان يختلف إليه صبي مليح، سمّاه مكّي، فتكلم الناس في ذلك. و كان أمير البلد رافضياً متعصباً، فبلغته القصة، فجعل ذلك سبباً للفتك به، فأمر صاحب شرطته أن يأخذ الخطيب بالليل و يقتله. و كان صاحب الشرطة سنياً، فقصده تلك الليلة مع جماعة و لم يمكنه

أَن يَخَالَفَ الأَمْرَ فَأُخَذَهُ، وَ قَالَ: قَدْ أَمَرْتُ فَيْكَ بِكَذَا وَ كَذَا، وَ لَا أَجِدُ لَكَ حَيْلَةَ إِلاَّ أَيُّ أَعْبَرَ بِكَ عِنْدَ دَارِ الشَّرِيفِ ابْنِ أَبِي الجَنِّ العَلَوِيِّ، فَإِذَا حَازَيْتَ البَابَ اقْفِزْ وَ ادْخُلِ الدَّارَ، فَإِنِّي لَا أَطْلُبُكَ؛^۱ بچه‌ای زیبا، بسیار به خانه او رفت و آمد می‌کرد و لذا مردم در مورد او گفت و گو داشتند... امیر شهر نیز رافضی متعصبی بود، چون این خبر به او رسید، آن را سبب به قتل رساندن خطیب قرار داد و لذا به صاحب شرطه‌اش دستور داد که خطیب را در شب بگیرد و او را به قتل برساند. صاحب شرطه سنی بود، همراه جماعتی قصد او را کرد و برای او امکان نداشت که با این امر مخالفت کند. پس او [=خطیب] را گرفت و به او گفت: به من چنین و چنان دستور داده‌اند و حيله‌ای برای تو نیافتم، مگر این که من تو را کنار خانه شریف بن ابی جن علوی عبور دهم. پس چون برابر آن رسیدیم، فرار کن و داخل آن بشو؛ من تو را طلب نمی‌کنم.

همچنین ذهبی نقل می‌کند:

وَ قَالَ المَوْثِقُن السَّاجِي: تَحَامَلَتِ الحَنَابِلَةُ عَلَيِ الحَظِيْبِ حَتَّى مَالِ إِلَى مَا مَالِ إِلَيْهِ. قَالَتْ: تَنَاكَدُ ابْنُ الجَوْزِيِّ وَ غَضَ مِنَ الحَظِيْبِ وَ نَسَبَهُ إِلَى أَنَّهُ يَتَعَصَّبُ عَلَيِ اصْحَابِنَا الحَنَابِلَةَ، لَيْتَ الحَظِيْبُ تَرَكَ الحُدَّ عَلَيِ الكِبَارِ فَلَمْ يَرَوْهُ؛ حَنَابِلَةٌ بَرَّ خَطِيْبٍ حَمَلَهُ كَرَدْنَهُ تَا كَارِ اوْ بَهْ آنْ جَا

۱. ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۸۱-۲۸۲.

رسید که رسید. ابن جوزی او را دست کم گرفته و از مقام او کاسته و به او نسبت داده که موضع گیری های او علیه حنابله متعصبانه است. ای کاش خطیب بعضی مطالب را علیه کبار ترک کرده بود و روایت نمی کرد.^۱

او در کتابش در مورد ابو حنیفه گفته است: او چهار صد مسئله بر خلاف پیامبر ﷺ نظر داده و در مواردی کلام پیامبر ﷺ را نقل کرده و به آن حضرت نسبت دیوانگی داده است.

۲. حسن بن ابی بکر

ایشان مهمل است.

۳. شجاع بن جعفر انصاری

ایشان نیز مهمل است.

۴. محمد بن زکریا غلابی

ایشان نیز مهمل است.

۵. محمد بن عبد الرحمن بن قاسم تیمی

ایشان مهمل است.

۱. همان، ص ۲۸۹.

۶. یحیی بن عبد الله بن حسن

ایشان نیز مهمل است.

نتیجه: هیچ یک از افراد موجود در سند روایت اول معتبر نیست.

بررسی سند دوم روایت

سند دوم روایت به این صورت است: «قال [خطیب]: و حدثني عثمان بن عمران العجيفي، عن نائل بن نجیح، عن عمرو ابن شمر، عن أبي حرب بن أبي الأسود الدؤلي، عن أبيه، قال: ...»

جلسه هشتم

۱. نائل بن نجیح

ایشان طبق مبنای خود عامه ضعیف است. در کتاب تهذیب الکمال در مورد او چنین گزارش شده است:

قال أبو حاتم: شيخ. وَقَالَ أبو بكر البرقاني: قال الدارقطني: نائل بغدادی. قلت: ثقة؟ قال: لا... قال أبو أحمد: وأحاديثه مظلمة جدا؛ ابوحاتم در مورد او می گوید: شیخ ابوبکر برقانی [واژه «شیخ» طبق مبنای عامه یکی از اصطلاحاتی است که در تضعیف به کار برده می شود]، نیز از دارقطنی در مورد او چنین نقل کرده است: «نائل بغدادی. قلت: ثقة؟ قال: لا؛ نائل، اهل بغداد است؛ ابوبکر برقانی می پرسد: آیا او ثقة است؟ دارقطنی پاسخ می دهد: خیر.» ابواحمد نیز در مورد او می نویسد: «احادیثه مظلمة جدا.»^۱

۱. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۳۰۸-۳۰۹.

در پاورقی این کتاب نیز آمده است: «و قال ابن حجر فی التهذیب: قال العقيلي: «لا أصل لحديثه»؛ ابن حجر عسقلانی در کتاب التهذیب می‌گوید: عقیلی گفته است: «لا أصل لحديثه.»^۱

۲. عمرو بن شمر

ایشان مورد قبول علمای عامه و خاصه نیست. ذهبی در مورد او می‌گوید: «عمرو بن شمر الجعفی الکوفی الشیعی»؛ و در مورد او چنین گزارش می‌کند:

روی عباس عن یحیی: «لیس بشیء» وقال الجوزجانی: «زائف کذاب» وقال ابن حبان: «رافضی یشتم الصحابة ویروی الموضوعات عن الثقات» وقال البخاری: «منکر الحدیث»... وقال النسائی والدارقطنی وغیرهما: «متروک الحدیث»... قال السلیمانی: «کان عمرو یضع علی الروافض»؛ یحیی بن معین در مورد او گفته است: «لیس بشیء.» [لیس بشیء طبق مبنای یحیی بن معین تضعیف است]. ابراهیم بن یعقوب جوزجانی^۲ نیز در مورد وی می‌گوید: «کذاب.» ابن حبان نیز در مورد او گفته است: «رافضی یشتم

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. جوزجانی از متعصبان اهل سنت و ناصبی است و نصب خود را مبنا و آن را جزء مبانی علم رجال قرار داد. او اهل کوفه را منحرف می‌دانست؛ زیرا ملاک او بر حق بودن معاویه بود!

الصحابة و يروى الموضوعات عن الثقات.» بخاری او را «منکر الحدیث» معرفی کرده است و نسائی، دار قطنی و دیگران وی را «متروک الحدیث» دانسته‌اند... سلیمانی در مورد او می‌نویسد:
 «کان یضع علی الروافض.»^۱

نتیجه: این روایت از نظر خود عامه نیز ضعیف می‌باشد.

۱. ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۶۸-۲۶۹.

جلسه نهم

ادامه بررسی سندی روایت نهم

عمرو بن شمر را بررسی و بیان کردیم که او نزد عامه از اعتباری برخوردار نیست؛ اما نظر علمای شیعه هم بر عدم اعتبار او است. مرحوم نجاشی در مورد او می‌نویسد: «ضعیف جدا، زید أحادیث فی کتب جابر الجعفی ینسب بعضها إليه، و الأمر ملتبس؛^۱ او جدا ضعیف است، روایاتی را وارد کتاب جابر جعفی کرد، امر در مورد او مشتبه است.»

همچنین مرحوم نجاشی رحمته الله او را در ترجمه جابر جعفی تضعیف می‌کند.^۲

مرحوم خوئی در مورد او می‌نویسد:

الرجل لم تثبت وثاقته فإن توثيق ابن قولويه إياه معارض بتضعيف
النجاشي فالرجل مجهول الحال. هذا وقد وثقه المحدث النوري في
المستدرک (الجزء ۳، الفائدة الخامسة في شرح مشيخة الفقيه في
طريق الصدوق إلى جابر بن يزيد الجعفي...) و اعتمد في ذلك على

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۲۸۷، ش ۷۶۵.

۲. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۰۷.

روایه الأجلاء و خمسة من أصحاب الإجماع عنه و على اعتماد الشيخ المفيد عليه. و الجواب عن ذلك قد تقدم غير مرة و قلنا إن رواية الأجلاء، أو أصحاب الإجماع عن شخص، و كذلك اعتماد القدماء عليه لا تدل على وثاقته؛^۱ وثاقت این شخص برای ما ثابت نیست؛ و توثیق عام علی بن ابراهیم نسبت به او با تضعیف نجاشی تعارض می‌کند. پس این شخص مجهول الحال است. این، در حالی است که مرحوم محدث نوری در مستدرک، به سه دلیل ایشان را توثیق می‌کند: ۱. روایت أجيلا از او؛ ۲. روایت کردن پنج نفر از اصحاب اجماع از او ۳. اعتماد کردن شیخ مفید بر او.

پاسخ به ایشان، آن است که روایت کردن بزرگان یا اصحاب اجماع از شخصی و همچنین اعتماد قدما بر شخصی بر وثاقت آن شخص دلالت نمی‌کند. شایان ذکر است که فرمایش مرحوم خوئی در خصوص تعارض توثیق عمرو بن شمر توسط علی ابراهیم با تضعیف وی از سوی مرحوم نجاشی، به قبل از بازگشت ایشان از مبنایشان در مورد کامل الزیارات مربوط است؛ اما پس از بازگشت از این مبنای، تضعیف نجاشی بلا معارض باقی می‌ماند. گفتنی است در کتب اربعه، از ایشان، ۱۶۷ روایت نقل شده است که این گویای عدم ضعف و اعتبار و وثاقت او است؛ چون صحیح نیست

۱. همان.

که از شخصی ضعیف این تعداد روایت در کتب اربعه نقل شود؛ مگر این که بگوییم این اماره نیست؛ بلکه اصل است و اصل هم زمانی معتبر است که دلیل دیگری نباشد و حال آن که در مورد ایشان تضعیف مرحوم نجاشی وجود دارد.

نتیجه: بر فرض قبول اعتبار عمرو بن شمر، مشکل سند این روایت حل نمی‌شود؛ چون در سند آن، افراد مجهول دیگری نیز وجود دارند.

فلسفه نهج

بررسی دلالی

در قسمتی از این روایت چنین آمده است: «یسکنها شرار خلق الله، و جبابرة أمتی، أما إن هلاکها علی يد السفیانی...». از این عبارت می‌خواهند استفاده کنند که عباسیان قبل از ظهور به حکومت دست می‌یابند و به دست سفیانی به هلاکت می‌رسند؛ چون هلاکت و از بین رفتن حکومت عباسیان، در سال ۶۵۶ هجری به دست هلاکوخان مغول بود، نه به دست سفیانی. لذا لازمه آنچه در این روایت بیان شده، این است که عباسیان قبل از ظهور به حکومت می‌رسند و آن گاه توسط سفیانی از بین می‌روند. گفتنی است بر فرض قبول دلالت روایت، اشکال سندی آن همچنان باقی می‌ماند.

روایت دهم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ
يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ
بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِيهِ وَ وَهَيْبِ

بْنِ حَفْصِ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ لِي: إِنَّ ذَهَابَ مُلْكِ بَنِي فُلَانٍ كَقَصْعِ الْفَخَّارِ وَ كَرَجُلٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ فَخَّازَةٌ وَ هُوَ يَمْشِي إِذْ سَقَطَتْ مِنْ يَدِهِ وَ هُوَ سَاهٍ عَنْهَا فَانْكَسَرَتْ فَقَالَ حِينَ سَقَطَتْ هَاهُ شِبْهُ الْفَرْعِ فَذَهَابُ مُلْكِهِمْ هَكَذَا أَغْفَلَ مَا كَانُوا عَنْ ذَهَابِهِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدَرٌ فِيمَا قَدَّرَ وَ قَضَى وَ حَتَمَ بِأَنَّهُ كَاتِنٌ لَا بُدَّ مِنْهُ أَنَّهُ يَأْخُذُ بَنِي أُمَيَّةَ بِالسَّيْفِ جَهْرَةً وَ أَنَّهُ يَأْخُذُ بَنِي فُلَانٍ بَغْتَةً وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بُدَّ مِنْ رَحَى تَطْحَنُ فَإِذَا قَامَتْ عَلَى فُطَيْهَا وَ تَبَّتْ عَلَى سَاقِهَا بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدًا عَيْفًا خَامِلًا أَصْلُهُ يَكُونُ النَّصْرُ مَعَهُ أَصْحَابُهُ الطَّوِيلَةُ شُعُورُهُمْ أَصْحَابُ السَّبَالِ سُودٌ ثِيَابُهُمْ أَصْحَابُ رَايَاتِ سُودٍ وَ نَالَ لِمَنْ نَاوَاهُمْ يَفْتُلُونَهُمْ هَرْجًا وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى أَفْعَالِهِمْ وَ مَا يَلْقَى الْفَجَارُ مِنْهُمْ وَ الْأَعْرَابُ الْجُفَاءُ يُسَلِّطُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَا رَحْمَةٍ فَيَفْتُلُونَهُمْ هَرْجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَ الْبَحْرِيَّةِ جَزَاءً بِمَا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛^۱ ابوبصير از امام باقر عليه السلام چنین روایت کرده است: ... «همانا از دست رفتن و سقوط حکومت فلان خاندان همانند شکستن کاسه سفالین است و همچون مردی است که در دستش کاسه ای سفالین است و او مشغول راه رفتن باشد که ناگاه در حالی که غافل است، کاسه از دستش فرو افتد و

۱. نعمانی، محمدبن ابراهیم، الغيبة، ب ۱۴، ص ۲۵۳-۲۵۷، ح ۱۳.

بشکنند. هنگامی که فرو افتاد، بگوید: آه. از دست رفتن دولت آنان چنین است که به کلی از زوال آن بی خبر باشند.» و امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «همانا خدای عزّ و جلّ در آنچه مقدر فرموده و حکم کرده و محتوم داشته است (که گزیر از آن نیست و شدنی است) مقدر فرموده است که بنی امیه را آشکارا با شمشیر فرو گیرد و این که فلان خاندان را ناگهانی در یابد» و آن حضرت فرمود: «ناگزیر باید آسیابی به گردش در آید و خرد کند و چون بر محورش برپا شد و بر پایه اش استوار گردید، خداوند بنده ای بی گذشت و سنگدل و از خاندانی گمنام [=بی اصل و نسب] را برانگیزد که پیروزی با اوست. یارانش دارای موهای بلند و سیل دار و سیاه جامه هایشان در بر، صاحبان پرچم های سیاه هستند. وای بر آن کس که با ایشان دشمنی ورزد که بی قانون و ملاحظه او را بکشند. به خدا سوگند گویی هم اکنون آنان را پیش چشم می بینم و به کردارشان می نگرم؛ به آنچه را بدکاران و ستمگران عرب از ناحیه ایشان می بینند. خداوند آنان را که مهری در دلشان نیست، بر ایشان چیره گرداند. پس ایشان را در شهرهای خودشان در کنار فرات شهرهای بیابانی و ساحلی بی حساب می کشند، به سزای آنچه کرده اند و پروردگار تو به بندگانش ستمکار نیست.»

بررسی روایت

کسانی که به این روایت استناد می کنند، باید پاسخ دهند که از کجا احراز کردند در عبارت «إِنَّ ذَهَابَ مُلْكِ بَنِي فَلَانٍ»، مراد از بنی فلان، بنی

العباس است؛ در حالی که دوران امامت امام باقر علیه السلام با حکومت بنی امیه مصادف بود و بنی العباس هنوز به حکومت نرسیده بودند. از آن جا که در روایت از سقوط بنی فلان به «سقوط بغته» تعبیر شده است، آن‌ها چنین استفاده کرده‌اند که سقوط اولیه بنی العباس دفعتاً نبود و لذا باید حکومت دوباره‌ای داشته باشند تا دفعتاً از بین بروند.

بررسی سندی

سند روایت به این صورت است: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَسَنِ الْجُعْفِيِّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ...»

احمد بن یوسف بن یعقوب ابو الحسن جعفی

ایشان مهمل است. مرحوم نمازی چنین تصریح می‌کند: «لم يذكره.»^۱

بررسی دلالی

صاحب تعلیقه کتاب الغیبة نعمانی در پاورقی می‌نویسد: معلق کتاب الغیبة در مورد این روایت می‌نویسد:

هذه الأخبار و ما شابهها اخبار عما سيكون في طيلة الزمان من الحوادث الكائنة و ليس المراد منها علامات ظهور القائم عليه السلام و

۱. نمازی شاهروی، علی، مستدرکات علم الرجال الحديث، ج ۱، ص ۵۱۶، ش ۱۸۸۲.

حيث أن تأليف الكتاب كان في أواسط خلافة بنى العباس، و كان انقراض دولتهم بيد الخراسائي في القرن السابع تعدد كلها من المعجزات للاخبار بما سيكون، نظير ما نقله ابن الوردي عن ابن خلّكان أنّه قال في تاريخه: «ان عليا - كرم الله وجهه - افتقد عبد الله بن العباس وقت صلاة الظهر، فقال لاصحابه: ما بال أبي العباس لم يحضر الظهر؟ فقالوا: ولد له مولود، فلما صلى عليّ عليه السلام قال: امضوا بنا إليه، فأتاه فهنأه فقال: شكرت الواهب، و بورك لك في الموهوب، ما سميته؟ فقال: أو يجوز أن أسميه حتىّ تسميه؟ فأمر به فأخرج إليه، فأخذه و حنكه و دعا له ثمّ رده إليه، و قال: خذ اليك أبا الاملاك قد سميته عليا و كنيته أبا الحسن، و دخل علي - هذا - يوما على هشام بن عبد الملك و معه ابنا ابنة: السفاح و المنصور ابنا محمّد بن علي المذكور، فأوسع له على سريره و سأله عن حاجته، فقال ثلاثون ألف درهم على دين، فأمر بقضائها، قال له: و تستوصى بابني هذين خيرا، ففعل فشكره و قال: وصلتك رحم، فلما ولى علي قال هشام لاصحابه: ان هذا الشيخ قد اختل و أسن و خلط فصار يقول: ان هذا الامر سينقل الى ولده فسمعه علي، فقال: و الله ليكونن ذلك و ليملكن هذان». و قال ابن الوردي: قال ابن واصل: أخبرني من أثق به أنّه وقف على كتاب عتيق فيه ما صورته «ان عليّ بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بلغ بعض خلفاء بني أمية عنه أنّه يقول: ان الخلافة تصير الى ولده، فامر الاموي بعلي بن عبد الله، فحمل على جمل و طيف به و

ضرب و كان يقال عند ضربه: هذا جزء من يفتري و يقول: ان الخلافة في ولدي» و لا تزال فيهم حتى يأتيهم العلعج من خراسان فينتزعها منهم فكان كما قال، و العلعج المذكور هلاكو. و هو الذي جاء من قبل المشرق- انتهى. أقول: و المراد بالكوفة في الخبر العراق. و ابتداء دولة بني العباس سنة اثنتين و ثلاثين و مائة و هي السنة التي بوبع فيها السفاح بالخلافة و قتل فيها مروان الحمار آخر خلفاء بني أمية. و آخرها سنة ست و خمسين و ستمائة سنة استيلاء التتر و فيها قتل المستعصم بالله آخر خلفاء بني العباس. و أما السفياي فيلزم أن يكون مع هلاكو حيث انه جاء في غير واحد من الأحاديث كما سيأتي أن السفياي و القائم في سنة واحدة. و قد تقدم أن خروج السفياي و الخراسائي و اليمائي في سنة واحدة. فكون المراد بالخراسائي هلاكو غير مسلم، نعم لا يبعد أن يكون المراد بالعلعج هو. فيكون من باب الاخبار بالحوادث التي تحدث في طول الغيبة لا علائم الظهور؛^۱ اين گونه اخبار در مقام بيان وقايعی است که در طول زمان غيبت روی خواهد داد، نه آن که مخصوص آخر زمان و نزديک ظهور حضرت قائم عليه السلام باشد و چون تأليف کتاب در اواسط خلافت بنی عباس بوده و انقراض دولت عباسيان در قرن هفتم به دست خراسانی انجام گرفته است؛ همه اين اخبار؛ جزء اخباری است

۱. نعمانی، محمدبن ابراهيم، الغيبة، ص ۲۵۹.

که از وقایع آینده خبر داده‌اند و از معجزات به شمار می‌آیند، مانند آنچه ابن‌الوردی از ابن‌خلکان نقل می‌کند که او در تاریخش چنین گفته است: علی‌علیه‌السلام روزی هنگام نماز ظهر نگاه کرد و عبد‌الله بن عباس را ندید؛ از حالش جویا شد و پرسید که چرا ابن‌عباس به نماز ظهر حاضر نشده است؟ به ایشان گفتند که: فرزند تازه‌ای برای او متولد شده است. علی‌علیه‌السلام پس از ادای نماز فرمود: «برویم نزد ابن‌عباس.» پس آن حضرت به منزل ابن‌عباس آمد و تبریک گفت و فرمود: «سپاس خدای را که این مولود را به تو عنایت فرمود و قدم نورسیده هم مبارک باد! نامش را چه گذاشته‌ای؟» عرض کرد: چگونه روا است که من پیش از شما برای او نامی بگذارم؟! پس دستور داد طفل را آورند. حضرت نوزاد را گرفت و کامش را برداشت و دعایش کرد و به ابن‌عباس باز پس داد و فرمود: «بگیر این بچه را که پدر پادشاهان است، نامش را علی و کنیه‌اش را ابو‌الحسن گذاشتم.» همین علی، روزی بر هشام بن عبد‌الملک وارد شد؛ در حالی که دست نواده‌های خود به نام سفاح و منصور را که دو فرزند پسرش محمد بن علی هستند، گرفته بود. هشام در کنار تخت خود برای او جا باز کرد و از نیازمندی‌اش پرسید؛ او گفت: سی هزار درهم بدهکارم، هشام دستور داد بدهی او را پرداخت کردند؛ آن‌گاه به هشام گفت: تو را سفارش می‌کنم که درباره این دو فرزندم نیکی کن. او نیز نیکی کرد و علی تشکر و سپاس‌گزاری کرد و گفت: صله رحم به جا آوردی. همین که علی از نزدش بیرون رفت، هشام به اطرافیانش گفت: این پیر مرد بر اثر سن زیاد عقل خود را از

دست داده است و می‌گوید: امر خلافت به فرزندش منتقل خواهد شد. علی این را سخن شنید و گفت: به خدا قسم، حتماً این کار خواهد شد و این دو پسر به حکومت خواهند رسید. ابن‌الوردی می‌گوید: ابن‌واصل گفت: از کسی که مورد اطمینانم، بود شنیدم که او در کتاب کهنه‌ای، چنین نوشته‌ای را دیده است: از علی بن عبد‌الله بن عباس بن عبد‌المطلب به گوش یکی از خلفا رسید که او می‌گوید: خلافت به فرزندان او خواهد رسید. آن خلیفه اموی دستور داد علی را بر شتری سوار کردند و او را گرد شهر گردانیدند و او را می‌زدند و می‌گفتند: سزای کسی که به دروغ بگوید: خلافت در فرزندان من خواهد بود، همین است و بگوید: خلافت همچنان در میان آنان خواهد بود تا آن که آن مرد نیرومند از خراسان بیاید و خلافت را از آنان بگیرد و همان‌طور هم شد و آن مرد نیرومند هلاکو بود که از خاور آمد. پایان.

من می‌گویم: مقصود از کوفه که در این خبر است، عراق است و آغاز دولت عباسیان سال ۱۳۲ هجری بود؛ سالی که با سقّاح برای خلافت بیعت و مروان حمار آخرین خلیفه اموی کشته شد و پایان دولت عباسیان به سال ۶۵۶ هجری بود که تبار مسلّط گردید و مستعصم بالله آخرین خلیفه عبّاسی کشته شد.

پس این روایت به همان زمان سقوط اولیه بنی‌العباس مربوط است و به حکومت مجدد آنها قبل از ظهور ارتباطی ندارد و مرحوم نعمانی به این دلیل این روایت را نقل کردند که خواستند معجزات امام در خبر دادن از آینده را بیان کنند؛ نه به این دلیل که روایت به قبل از ظهور مربوط باشد.

جلسه دهم

روایت یازدهم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ فِي مَنْزِلِهِ بِبَغْدَادَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَثَلَاثِينَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ سَنَةَ سَبْعٍ وَثَمَانِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَرِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ يُسْرٌ لَا عُسْرَ فِيهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَالدَّيْلَمُ وَالسِّنْدُ وَالهِنْدُ وَالْبَرْبَرُ وَ الطَّيْلَسَانُ لَنْ يُزِيلُوهُ وَ لَا يَزَالُونَ فِي غَضَارَةٍ مِنْ مُلْكِهِمْ حَتَّى يَشُدَّ عَنْهُمْ مَوَالِيهِمْ وَ أَصْحَابُ دَوْلَتِهِمْ وَ يُسَلِّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عِلْجًا يَخْرُجُ مِنْ حَيْثُ بَدَأَ مُلْكُهُمْ لَا يَمُرُّ بِمَدِينَةٍ إِلَّا فَتَحَهَا وَ لَا تُرْفَعُ لَهُ رَايَةٌ إِلَّا هَدَاهَا وَ لَا نِعْمَةٌ إِلَّا أَرَاهَا الْوَيْلُ ذَلِمَنْ نَاوَاهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَظْفَرَ وَ يَدْفَعُ بِظَفْرِهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عَتْرَتِي يَقُولُ بِالْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ؛^١

١. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ٢٤٩-٢٥٠، ب ١٤، ح ٤.

ابوصادق از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «دولت بنی عباس به آسانی و بدون این که مشکلی در آن باشد، صورت می‌گیرد، اگر ترک و دیلم و سند و هند و بربر و طیلسان علیه آنان با هم گرد آیند نیز نمی‌توانند آن [دولت] را از قدرت بر کنار کنند و [آن دولت] پیوسته در نعمت و کامکاری حکومت خویش به سر خواهند برد تا این که طرفداران و کارکنان دولتی ایشان از آنان کناره‌جویی کنند و خداوند بر آنان علجی [=کافر غیر عرب] را چیره گرداند! او از همان جا خروج می‌کند که حکومت ایشان از آن جا [=خراسان] آغاز شده است، بر هیچ شهری نمی‌گذرد، مگر آن که آن را می‌گشاید، و هیچ پرچمی برابر او برافراشته نمی‌شود، مگر این که آن را سرنگون می‌کند، و هیچ نعمتی نمی‌ماند، مگر این که آن را از بین می‌برد. وای بر کسی که با او به ستیز برخیزد! پس پیوسته این چنین خواهد بود تا به پیروزی رسد و پیروزی‌اش را به مردی از خاندان من بسپارد، که به حق سخن گوید و بدان عمل کند.»

مفهوم شناسی واژگان روایت

الف) علج

مرحوم نعمانی در ذیل روایت می‌گوید:

قال أبوعلی یقول أهل اللغة العلج الكافر و العلج الجافي في الخلقة و العلج اللثيم و العلج الجلد الشديد في أمره؛ و قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب علیه السلام لرجلين كانا عنده إنكما نعالجان عن دينكما

وَ كَانَا مِنَ الْعَرَبِ؛^۱ ابو علی [محمد بن همّام بن سهیل] می‌گوید: اهل لغت می‌گویند: عِلْج به معنای کافر است و باز کسی است که خشن باشد، و باز به معنای فرومایه، و نیز به معنای کسی است که در کارش جدّی و سختگیر باشد و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به دو نفر که نزد او بودند، فرمود: «شما از دین خود به کفر روی می‌آورید»؛ و آن دو نفر از عرب بودند.

لسنه
دع

صاحب تعلیقه کتاب الغیبه نعمانی، در پاورقی در توضیح عِلْج می‌نویسد:
قال ذلك لكون العِلْج - بكسر العين - قد يطلق في لسان أهل اللغة على الكفار من العجم دون العرب؛ این فرمایش حضرت از این لحاظ است که عِلْج [به کسر عین] گاهی در زبان اهل لغت بر کفار عجم اطلاق می‌شود. در ذیل حدیث هیجدهم در مد عِلْج بحث خواهد شد.

(ب) لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَ الدَّيْلَمُ وَ السُّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْبَرْبُرُ وَ الطَّيْلَسَانُ
مراد این است که اگر تمام کفار علیه آنان اجتماع کنند، به شکست آنان قادر نیستند.

منابع روایت

۱. الغیبه نعمانی، ب ۱۴، ص ۲۴۹-۲۵۰، ح ۴؛
۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۳۱، از الغیبه نعمانی؛

۳. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۲، از الغيبة نعمانی؛

۴. بشارة الاسلام، ص ۴۵، از الغيبة نعمانی؛

۵. عقد الدرر، ص ۷۷.

بررسی دلالی

این روایت نیز به سقوط اول حکومت بنی العباس به دست هلاکوخان مغول مربوط است و اصلاً مدعای کسانی را که به آن بر حکومت مجدد عباسیان قبل از ظهور استناد کرده‌اند؛ اثبات نمی‌کند؛ مگر قسمت آخر روایت: «فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَظْفَرَ وَ يَدْفَعَ بِظَفْرِهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عِتْرَتِي يَقُولُ بِالْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ» که خواستند مردی از عترت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر یمانی یا سید خراسانی تطبیق دهند؛ در حالی که کسی که در روایت بیان شده است امر را به یکی از خاندان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌سپارد؛ طبق صفات مذکور برای او در روایت (از قبیل این که بر هیچ شهری نمی‌گذرد، مگر آن که آن را می‌گشاید، و هیچ پرچمی برابر او برافراشته نمی‌شود، مگر این که آن را سرنگون می‌کند، و هیچ نعمتی نمی‌ماند، مگر این که آن را از بین می‌برد) بدیهی است که چنین شخصی شخص مثبتی نیست. پس شخصی هم که حکومت را از او تحویل می‌گیرد، نمی‌تواند شخص مثبتی باشد. اگر چه ذیل روایت بر این که او شخصی مثبت و دنبال حق است دلالت دارد؛ این ذیل با ماقبل آن در معرفی خراسانی منافات دارد؛ در حالی که استدلال کنندگان به این روایت، قائلند که خراسانی

مثبت است و لذا دلالت روایت بر مدعای این استدلال کنندگان، «ضعیف» است.

بررسی سندی

سند روایت به این صورت است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ فِي مَنْزِلِهِ بِبَعْدَادَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَائِنَادَ سَنَةَ سَبْعٍ وَثَمَانِينَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْجَرِيرِيُّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ أَبِي صَادِقٍ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ: ...»

۱. احمد بن مابنداد

ایشان مهمل است.

۲. ابو صادق

ایشان مجهول است.

۳. احمد بن هلال العبرتائی

در مورد او دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. مرحوم مامقانی در مورد او می‌گوید:

أقول: و الروایات التي أشار إليها في ذمّه، روى واحدة منها الكشي بقوله: قال علي بن محمد بن قتيبة، قال: حدثني أبو حامد أحمد بن إبراهيم المروغي، قال: ورد علي القسم [القاسم] بن العلاء نسخة ما كان خرج من لعن ابن هلال، و كان ابتداء ذلك أن

كتب **إبيد** إلى قوامه بالعراق: «احذروا الصوفي المتصنع». قال: و كان من شأن أحمد بن هلال أنه كان قد حجّ أربعاً و خمسين حجّة، عشرون منها على قدميه. قال: و كان رواة أصحابنا بالعراق لقوه، و كتبوا منه، فأنكروا ما ورد في مذمته، فحملوا القسم [القاسم] بن العلاء على أن يراجع في أمره، فخرج إليه: «قد كان أمرنا نفذ إليك في المتصنع ابن هلال- لا رحمه الله- بما قد علمت لم يزل- لا غفر الله له ذنبه، و لا أقاله عثرته- يداخل في أمرنا بلا إذن منا و لا رضى، ليستبدّ برأيه فيتحامى من ديوننا، لا يمضى من أمرنا إياه إلا بما يهواه و يريد، أراد الله بذلك في نار جهنّم، فصبرنا عليه حتى بتر الله بدعوتنا عمره، و كنّا قد عرفنا خبره قوما من موالينا في أيامه- لا رحمه الله- و أمرناهم بإلقاء ذلك إلى الخاصّ من موالينا، و نحن نبرأ إلى الله من ابن هلال- لا رحمه الله- و من لا يبرأ منه. و أعلم الإسحافي- سلّمه الله و أهل بيته- بما أعلمناك من حال هذا الفاجر، و جميع من كان سألك و يسألك عنه من أهل بلده و الخارجين، و من كان يستحقّ أن يطّلع على ذلك، فإنّه لا عذر لأحد من موالينا في التشكيك فيما يروى عنّا ثقافتنا، قد عرفوا بأننا نفاوضهم سرّاً، و نحمله إياه إليهم، و عرفنا ما يكون من ذلك إن شاء الله تعالى.» قال: و قال أبو حامد: فثبت قوم على إنكار ما

خرج فيه، فعاودوه فيه، فخرج: «لا شكر الله قدره، لم يدع المرء ربّه بأن لا يزيغ^۱ قلبه بعد أن هداه، و أن يجعل ما منّ عليه به مستقرا و لا يجعله مستودعا، و قد علمتم ما كان من أمر الدهقان - عليه لعنة الله - و خدمته، و طول صحبته، فأبدله الله بالإيمان كفرا، حين فعل ما فعل فعاجله الله بالنقمة، و لم يمهلّه و الحمد لله لا شريك له، و صلّى الله على محمّد و آله و سلّم». انتهى ما رواه الكشي^۲؛

می گویم: روایاتی در ذم او وارد شده، از جمله آن‌ها، روایتی است که کشی آورده است: احمد بن ابراهیم مراغی گفت: توقیع مبارکی از جانب حضرت مهدی^{علیه السلام} درباره لعن و نفرین بر او صادر شد، ابتدای آن چنین بود که امام برای وکلای عراق نوشتند: «از صوفی ریاکار پرهیزید!» جایگاه احمد بن هلال چنان بود که ۵۴ حج به جا آورد که بیست سفر آن پیاده بوده است. وی نزد شیعیان عراق جایگاه خاصی یافته بود و از او روایت کتابت می کردند. پس آنچه را در مذمت او وارد شده بود، انکار می کردند و از قاسم بن علا تقاضا کردند مجددا درباره وی از ناحیه مقدسه سؤال کنند. در پی آن، توقیع دیگری به این مضمون صادر شد: «امر ما درباره ابن هلال ریاکار -

۱. «الظاهر أنّ في العبارة سقط، و ينبغي أن تكون: لا شكر الله سعيه و لا رفع قدره».

۲. «كذا في المصدر، و في المتن: لم يدع المرزبة بأن لا يزيغ...»

۳. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۸، ص ۲۰۹.


که رحمت خدا از او دور باد!- بدان صورت که می‌دانی، برای تو صادر شد و او - که خداوند گنااهش نیامرزد و از لغزشش نگذرد آ همواره بدون اذن و رضایت ما در امر ما دخالت می‌کرد؛ و استبدادی در رأی داشت؛ و از پرداخت دیون و اموال ما پرهیز داشت؛ و جز طبق هوای نفس و خواسته خودش، به امر ما عمل نمی‌کرد؛ که خداوند بدین سبب او را در جهنم افکند. پس ما بر رفتار وی صبر کردیم تا آن‌که خداوند با دعای ما، عمرش را تمام کرد؛ و ما همواره جریان او را- که از رحمت خدا به دور باشد!- در زمان حیاتش برای گروهی از موالیان و پیروانمان باز می‌گفتیم؛ و آنان را امر کردیم که این خبر را به خواص از موالیان ما برسانند و ما از ابن هلال- که از رحمت خدا دور باد!- و از هر آن‌که از او دوری و برائت نجوید، به خدا تبری می‌جوئیم. و اسحاقی- که خدای او را در سلامت بدارد!- و اهل بیت او را، از آنچه تو را درباره این فاجر مطلع کردیم، آگاه کن؛ و همین‌طور تمامی آنان که درباره ابن هلال از تو سؤال کرده یا می‌کنند؛ چه از همشهریان او و چه دیگران؛ و هر آن‌که استحقاق آگاهی یافتن در این باره را دارد، از امر وی آگاه کن؛ چرا که هیچ عذری برای احدی از موالیان ما، در تشکیک به آنچه افراد مورد وثوق ما به آنان می‌رسانند، پذیرفته نیست؛ در حالی که می‌دانند این افراد موثق، همان‌هایی هستند که ما سرّ خود را به آنان بازگو می‌کنیم؛ و آنچه را در این جریان جزو اسرار بود و گفتنش لازم؛ شناسانندیم و آشکار کردیم؛ ان شاء الله تعالی.» ابو حامد می‌گوید: قوم بر انکار

آنچه از حضرت رسیده بود، باقی ماندند و لذا برای بار سوم توفیق آمد: « او کاری کرد که مستحق این شد که قلبش منحرف شود، بعد از آن که هدایت یافته بود، و کاری کرد که ایمانش مستقر نشود و انجام داد آنچه سبب می شد که ایمانش مستودع نباشد، و به تحقیق شناختید امر او - که لعنت خدا بر او باد! - و خدمت و مدت همراهی او را. پس بر اثر کارهایی که انجام داد، خداوند ایمان او را به کفر تبدیل و سپس او را عذاب کرد و مهلت نداد و ستایش مخصوص خدایی است که برای او شریک نیست و درود خداوند بر محمد ﷺ و آل او باد! »

جلسه دهم

حتی یکی از این تعبیرات وارد شده در این توفیق، برای تضعیف احمد بن هلال کافی است؛ چه رسد به تمامی عبارات این توفیق شریف. مرحوم خوئی به رغم پذیرش این نکته که احمد بن هلال، دارای اعتقادی فاسد است؛ او را ثقه می داند و فساد عقیده او را در صحت روایات، مؤثر نمی داند.

از دیگر دیدگاه‌های مطرح در مورد احمد بن هلال عبرتائی، قول به تفصیل است؛ گفته‌ای که بین روایاتی که پیش از انحراف نقل کرده و روایات پس از انحراف، تفاوت قائل شده است؛ دسته نخست را مورد عمل و اعتبار و دسته دوم را مردود می داند. اگر بودن روایات او قبل از انحرافش اثبات شود، می توان به صحت آن‌ها حکم کرد؛ وگرنه روایات او اعتباری ندارد. نتیجه: احمد بن هلال عبرتایی از نظر ما معتبر نیست.



جلسه یازدهم

ادامه بررسی سند روایت یازدهم

احمد بن هلال عبرتایی

او گاهی به غلو، گاهی به نصب و گاهی نیز به رد وکلای امام زمان علیه السلام رمی شده است. شیخ طوسی او را جزء کسانی که ادعای نیابت کرده‌اند، ذکر کرده است. لذا بعضی او را تضعیف کرده‌اند و بعضی مانند مرحوم خوئی، طبق مبنایی که دارند مبی بر این که ملاک وثاقت راوی است، نه مذهب او؛ وی او را توثیق کرده‌اند.

مرحوم نجاشی در مورد او می‌نویسد:

صالح الرواية، يعرف منها و ينكر، و قد رُوى فيه ذموم من سيدنا
أبي مُحَمَّد العسكري عليه السلام. و لا أعرف له إلا كتاب يوم و ليلة، و
كتاب نوادر أخبرني بالنوادر أبو عبد الله بن شاذان عن أحمد بن
مُحَمَّد بن يحيى، عن عبد الله بن جعفر عنه عن به، و أخبرني أحمد بن
مُحَمَّد بن موسى ابن الجندی قال: حدثنا ابن همام قال: حدثنا عبد الله
بن العلاء المذارى عنه بكتاب يوم و ليلة. قال أبو علي بن همام:
ولد أحمد بن هلال سنة ثمانين و مائة و مات سنة سبع و ستين و

ماتین؛^۱ روایات او صالح است. بعضی روایات او مورد قبول و بعضی از روایاتش مورد انکار است.^۲ روایات فراوانی از امام عسکری در مذمت او رسیده است؛ و برای او جز، کتاب «یوم و لیل» کتابی نمی‌شناسم. او در سال ۱۸۰ هجری متولد شد و در سال ۲۶۷ هجری از دنیا رفت.

مرحوم مامقانی به دیدگاه شیخ طوسی در مورد او اشاره می‌کند و می‌فرماید:

عده الشیخ رحمته الله فی رجاله تارة: فی أصحاب الهادی عليه السلام بالعنوان المذكور و قال: بغدادی غال. و اخیری: فی أصحاب العسکری عليه السلام مقتصرًا علی اسمه و اسم ابيه؛^۳ شیخ طوسی در رجالش یک بار او را در اصحاب امام هادی عليه السلام آورده و گفته است: او بغدادی و غالی است و در جای دیگر او را در اصحاب امام عسکری عليه السلام آورده؛ در حالی که به نام او و نام پدر او کفایت کرده است.

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۸۳.

۲. «يعرف و ينكر» معانی متعددی دارد. مرحوم مامقانی این مطلب را در مقباس الهدایه مطرح و فرزند ایشان معانی مختلفی را که برای این اصطلاح آمده‌اند، جمع‌آوری کرده است. اجمالاً این که بعضی از معانی آن، چنین است: بعضی روایات را نقل می‌کند که مورد قبول است و بعضی از روایات را نقل می‌کنند که مورد انکار است.

۳. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۰۸.



شیخ طوسی همچنین در فهرست در مورد او گفته است:

أحمد بن هلال العبرتائي: عبرتاء قرية بناحية إسكاف بني جنيد- ولد سنة ثمانين و مائة، و مات سنة سبع و ستين و مائتين، و كان غالبا، متهما في دينه، و قد روى أكثر أصول أصحابنا؛^۱ احمد بن هلال عبرتايي: عبرتاء روستايي است در ناحيه اسكاف بني جنيد - او غالی و متهم در دينش بود، و به تحقيق بيش تر اصول اصحاب ما را روايت كرد.

ایشان در کتاب تهذیب نیز در باب وصیت برای اهل ضلال در مورد احمد بن هلال می نویسد: «إِنَّ أَحْمَدَ بْنَ هَلَالٍ مَشْهُورٌ بِاللَعْنَةِ وَالْغُلُوِّ، وَ مَا يَخْتَصُّ بِرِوَايَتِهِ لَا نَعْمَلُ عَلَيْهِ؛^۲ به درستی که احمد بن هلال به لعنت و غلو مشهور است، و به روایاتی که نقل آن‌ها مختص او می باشد، عمل نمی کنیم.» وی در استبصار در باب «ما يجوز شهادة النساء فيه» در کلامی مشابه مطلب یاد شده در مورد این شخص می فرماید: «احمد بن هلال و هو ضعيف، فاسد المذهب، لا يلتفت إلى حديثه في ما يختص بنقله؛^۳ احمد بن هلال ضعيف و فاسد المذهب است؛ به روایاتی که نقل آن‌ها مختص او می باشد، توجه نمی شود.»

۱. طوسی، محمد بن حسن، فهرست، ص ۸۳.

۲. همان، تهذیب الاحکام، ج ۹، ب ۱۳، ص ۲۰۴.

۳. همان، الاستبصار فیما من اختلف من الأخبار، ج ۳، ب ۱۷، ص ۲۸.

مرحوم نجاشی در ذیل ترجمه محمد بن احمد بن یحیی در مورد او می‌نویسد: «و كان مُحَمَّد بن الحسن بن الولید یستثنی من روایة مُحَمَّد بن أحمد بن یحیی ما رواه عن ... أحمد بن هلال؛ محمد بن حسن بن ولید، از میان روایاتی را که محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده، روایاتی که او از... احمد بن هلال نقل کرده، استثنا کرده است.»^۱

بنابراین، روایات احمد بن هلال جزء مستثنیات ابن الولید به شمار می‌آید و مستثنیات ابن الولید، به معنای ضعیف بودن است.^۲ مرحوم صدوق نیز به تبع استادش مستثنیات ابن الولید را تضعیف می‌کرد. شیخ طوسی نیز این استثنا را در ترجمه محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده است.^۳ علامه حلی در مورد او می‌فرماید:

و توقّف ابن الغضائری فی حدیثه إلا ما یرویه عن الحسن بن محبوب من کتاب المشیخة، و محمد بن أبی عمیر من نوادره. و قد سمع هذین الکتابین جلّ أصحاب الحدیث فاعتمدوه فیها. و عندی أنّ روایتیه غیر مقبولة؛^۴ ابن غضائری در احادیث و روایات او توقّف

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۴۸ (ذیل ترجمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران).

۲. ر.ک: خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۵.

۳. ر.ک: همان، ص ۳۵۶.

۴. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، ص ۲۰۲.

کرده است؛ مگر روایاتی که از ابن محبوب از کتاب مشیخه نقل می‌کند، و محمد بن ابی عمیر از نوادر. به تحقیق اصحاب حدیث بر این دو کتاب اعتماد کردند، و نزد من روایات او مقبول نیست. مرحوم شیخ طوسی در عده تفصیل داده است بین روایاتی که ابن الولید در حال استقامت و روایاتی که حال انحرافش نقل کرده است:

و أما ما ترويه الغلاة، و المتهمون، و المضعفون و غير هؤلاء، فما يختص الغلاة بروايته، فإن كانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه في حال الاستقامة و ترك ما رووه في حال خطائهم، و لأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد بن أبي زينب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه، و كذلك القول في أحمد بن هلال العبرائي، و ابن أبي عذافر و غير هؤلاء. فأما ما يرويه في حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على كل حال. و كذلك القول فيما ترويه المتهمون و المضعفون.^۱

ایشان در کتاب الغیبة او را از جمله مذمومان و کسانی که ادعای نیابت کرده‌اند، ذکر کرده است^۲ و می‌فرماید:

قَالَ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّانٍ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ هَالَلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى وَكَأَلَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَصِّ

۱. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۱۲.

الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَيَاتِهِ وَ لَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتِ الشَّيْعَةُ الْجَمَاعَةُ لَهُ أَلَا تَقْبَلُ أَمْرَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ وَ تَرْجِعُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَّ عَلَيْهِ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ. فَقَالَ هُمْ لَمْ أَسْمَعُهُ يَنْصُ عَلَيْهِ بِالْوَكَاةِ وَ لَيْسَ أَنْكَرُ أَبَاهُ يَعْنِي عَثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ فَأَمَّا أَنْ أَقْطَعَ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ وَكَيْلُ صَاحِبِ الزَّمَانِ فَلَا أَجْسُرُ عَلَيْهِ فَقَالُوا قَدْ سَمِعَهُ غَيْرَكَ فَقَالَ أَنْتُمْ وَ مَا سَمِعْتُمْ وَ وَقَفَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَلَعْنُوهُ وَ تَبَرَّءُوا مِنْهُ ثُمَّ ظَهَرَ التَّوَقُّعُ عَلَى يَدِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوْحٍ بَلَعْنَاهُ وَ الْبَرَاءَةَ مِنْهُ فِي جُمْلَةٍ مِنْ لَعْنٍ؛^۱ ابوعلى بن همام می گوید: احمد بن هلال از اصحاب ابو محمد عليه السلام بود و شیعیان بر وکالت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری به نص امام عسکری عليه السلام در حال حیات ایشان اتفاق کردند. پس از امام حسن عسکری عليه السلام، جماعتی از شیعه به او گفتند: آیا امر ابو جعفر محمد بن عثمان را قبول نمی کنی و به او رجوع نمی کنی، در حالی که امام بر وجوب اطاعت او تصریح کردند؟! گفت: نشنیدم که امام بر وکالت او چیزی بفرمایند، و وکالت پدر او را منکر نیستم؛ اما اگر بر وکالت او برای صاحب الزمان قطع کنم، بر او گستاخی نمی کنم. گفتند: غیر تو آن را شنیده است. گفت: شما و آنچه شنیدید [= شما به شنیده خود عمل کنید]. پس بر ابو جعفر توقف کرد و لذا او را لعن کردند و از او براءت جستند

۱. طوسی، محمدبن حسن، الغیبة، ص ۳۹۹.

سپس توقیعی از جانب حضرت مهدی علیه السلام در لعن و برانت از او به دست ابو القاسم حسین بن روح رسید.

مرحوم صدوق نقل می کند:

حَدَّثَنَا شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ
سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَا رَأَيْنَا وَلَا سَمِعْنَا مِمَّنْ شَبَّحَ رَجَعَ عَنِ
التَّشْبِيعِ إِلَى النَّصَبِ إِلَّا أَحْمَدَ بْنَ هَلَالٍ وَكَانُوا يَقُولُونَ إِنَّ مَا تَفَرَّدَ
بِرَوَايَتِهِ أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ فَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ؛^۱ احمد بن وليد می گوید:

شنیدم سعد بن عبد الله می گوید: نشنیدیم و ندیدیم کسی از شیعیان از تشیّع برگردد و ناصبی شود، مگر احمد بن هلال. سپس گفت: می گفتند: عمل به روایاتی که به احمد بن هلال متفرد است، جایز نیست.

مرحوم خوبی با پذیرفتن این که احمد بن هلال، اعتقادی فاسد دارد،

او را ثقه می داند و فساد عقیده او را بر صحت روایات، مؤثر نمی داند:

أقول: لا ينبغي الإشكال في فساد الرجل من جهة عقيدته، بل لا يبعد استفادة أنه لم يكن يتدين بشيء، و من ثم كان يظهر الغلو مرة، و النصب أخرى، و مع ذلك لا يهمننا إثبات ذلك، إذ لا أثر لفساد العقيدة، أو العمل في سقوط الرواية عن الحجية، بعد وثاقة الراوي، و الذي يظهر من كلام النجاشي: (صالح الرواية) أنه في

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۷۶.

نفسه ثقة، و لا ینافیہ قوله: یعرف منها و ینکر، إذ لا تنافی بین وثاقفة الراوی و روايته أموراً منكرة من جهة کذب من حدثه بما یل إن وقوعه فی إسناد تفسیر القمی يدل علی توثيقه إياه. و روى عن مُحَمَّد بن أبی عمیر، و روى عنه الحسن بن علی الزيتونی و غیره. کامل الزیارات: الباب ۷۲، فی ثواب زیارة الحسین عليه السلام فی النصف من شعبان، الحدیث ۲. و مما یؤید ذلك، تفصیل الشیخ: بین ما رواه حال الاستقامة، و ما رواه بعدها، فإنه لا یبعد أن یکون فیہ شهادة بوثاقفته، فإنه إن لم یکن ثقة لم یجز العمل بروایاته حال الاستقامة أیضاً. و أما تفصیل ابن الغضائری، فالظاهر أنه یرجع إلى تفصیل الشیخ عليه السلام و إلا فلو كان الرجل ثقة أو غیر ثقة، فكیف یفرق بین رواياته عن کتاب ابن محبوب و نوادر ابن أبی عمیر، و بین غیرها. فالمتحصل: أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقة، غاية الأمر أنه كان فاسد العقيدة، و فساد العقيدة لا یضر بصحة رواياته، علی ما نراه من حجیة خبر الثقة مطلقاً. و کیف كان، فطریق الصدوق إليه، أبوه، و مُحَمَّد بن الحسن - رضی الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، و الطریق صحیح؛^۱ می گویم: شایسته نیست در فساد این مرد از لحاظ عقیده شک کنیم، بلکه بعید نیست که بگویم او متدین نبوده است، و به همین دلیل است که یک بار

۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۵۲.

غلو در او ظاهر است و دیگر بار نصب، و با وجود این اثبات این مطلب برای ما مهم نیست؛ زیرا اثری برای فساد عقیده و عمل برای سقوط روایت او از حجیت بعد از وثاقت او نیست و آنچه ظاهر است از کلام نجاشی که گفته او صالح الروایه است، ثقه بودن او است، و وثاقت او با این کلام نجاشی که گفته است: «يعرف منها و ينکر منها»، منافات ندارد؛ زیرا بین وثاقت راوی و روایت کردن امور منکر منافاتی ندارد و منکر از آن لحاظ است که کسی که برای او نقل کرده محل اشکال بوده است، بلکه وقوع او در طریق تفسیر قمی بر توثیق او دلالت دارد^۱ همچنین در طریق کامل الزیارات قرار گرفتن او بر توثیق او دلالت دارد. تفصیل شیخ نیز این مطلب را تأیید می‌کند و بعید نیست که قبول روایات او در حال استقامت شهادت بر وثاقت او باشد. اگر او ثقه نبود، عمل به روایات او در حال استقامت هم جایز نبود و تفصیل ابن غضائری هم به تفسیر شیخ بازگشت دارد. نتیجه این که ظاهر این است که احمد بن هلال ثقه است، نهایتاً این که او اعتقادات فاسدی دارد و فساد عقیده به صحت روایت ضرر نمی‌زند، بنابر آنچه در حجیت خبر ثقه به آن اعتقاد داریم. در هر صورت طریق صدوق به وی... طریق صحیحی است.

یکی از شاگردان بحث ما چنین ادعا می‌کنند که احمد بن هلال عبرتایی غیر از احمد بن هلال مورد ذم امام می‌باشد و احمد بن هلال

مورد مذمت امام احمد بن هلال کرخی است؛ اما این مطلب برای ما
احراز نشد و کسی نیز به این نکته اشاره نکرده است.
نتیجه: احمد بن هلال عبرتایی از نظر ما معتبر نیست.

جلسه دوازدهم

روایت دوازدهم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ الْوَرَّاقِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَتَى فَرَجَ شِيعَتُكُمْ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَهِيَ سُلْطَانُهُمْ وَطَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَهَا وَرَفَعَ كُلُّ ذِي صَبِيصَةٍ صَبِيصَتَهُ وَظَهَرَ السُّفْيَايُ وَ أَقْبَلَ الْيَمَائِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسِيُّ حَرَجَ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِثَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم قُلْتُ وَ مَا ثَرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَالَ سَيْفُهُ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ زَائِنَتُهُ وَ قَصِيْبُهُ وَ فَرَسُهُ وَ لِأَمْتُهُ وَ سَرَجُهُ؛^۱ يعقوب سراج می گوید: به ابی عبد الله عليه السلام گفتم: فرج و گشایش در امر شیعیان شما کی خواهد شد؟ حضرت فرمود: «زمانی که فرزندان عباس اختلاف پیدا کردند و سلطنتشان رو به زوال رفت و سست شد و در [برانداختن آنها] کسانی طمع کردند که به

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۲۷۰، ب ۱۴، ح ۴۲.

خیال نمی‌آمد و عرب‌ها لجام را رها کردند [از حاکمیت آن‌ها خارج شدند و از آنان تبعیتی نکردند] و هر صاحب پرچمی پرچمش را بلند کرد و هر صاحب قدرتی اظهار وجود و سفیانی ظهور کرد و یمانی آمد و حسنی به حرکت درآمد و صاحب این امر با تراث رسول خدا ﷺ از مدینه به سوی مکه خارج شد. «پس گفتم: تراث رسول خدا ﷺ چیست؟! حضرت فرمود: «شمشیر و لباس رزم و سپر و عمامه و برد [یمانی] و چوب‌دستی و پرچم و خود جنگی و زین.»

مرحوم نعمانی این روایت را با دو سند متفاوت نقل می‌کند و در سند دوم، متن روایت، عباراتی اضافه بر متن روایت در سند اول دارد.

منابع روایت

۱. الغیبة نعمانی، ص ۲۷۰، ب ۱۴، ح ۴۲؛
۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۵۵ (ایشان می‌فرماید: صحیح)؛
۳. معجم احادیث الامام المهدي عجل الله فرجه، ج ۵، ص ۲۳۴.

بررسی سندی

این روایت دارای دو سند است که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

بررسی سند اول

سند اول روایت به این صورت است: «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيحِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ الْوَرَّاقِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّرَّاجِ قَالَ: ...»



۱. علی بن احمد بندنيجی

مرحوم علامه حلی و ابن غضائری ایشان را تضعیف کرده‌اند. حال اگر این دو تضعیف را بپذیریم، او ضعیف است؛ و چنانچه این دو تضعیف را نپذیریم، او مجهول است؛ زیرا کسی او را توثیق نکرده است.

۲. عبید الله بن موسی علوی

مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم يذكره»^۱. و این بدان معناست که در سه کتاب معجم رجال مرحوم خوبی، تنقیح المقال مرحوم مامقانی و جامع الرواة نام او ذکر نشده است.

۳. احمد بن ابی احمد وراق

ایشان نیز مهمل است.

بررسی سند دوم

سند دوم روایت به این صورت است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفْضَلِ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَوَائِيُّ قَالُوا جَمِيعاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَجْبُوبٍ عَنِ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: ...»^۲

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۷۰، ب ۱۴، ح ۴۳.

محمد بن احمد بن حسن قطوانی

ایشان مهمل است.

نتیجه: سند این روایت در کتاب شریف الغیبة مرحوم نعمانی مورد اشکال است.

بررسی دلالی

این روایت را به عنوان یکی از ادله و شواهد بازگشت عباسیان به حکومت، قبل از ظهور نقل کرده‌اند و ما این روایت را در بحث سفیانی، یمانی و حسنی مطرح کردیم.

کسانی که به این روایت استناد می‌کنند، چنین می‌گویند: از آن‌جا که در روایت، ظهور سفیانی، آمدن یمانی و تحرک حسنی همزمان با ضعف عباسیان آورده شده است؛ استفاده می‌شود که چون در حکومت اول آن‌ها سفیانی و یمانی و حسنی نبوده‌اند، پس باید حکومت مجددی داشته باشند که با ظهور سفیانی، آمدن یمانی و تحرک حسنی همزمان باشد.

این روایت یکی از علامات فرج را ضعف حکومت عباسی و سرنگونی آن‌ها بیان می‌کند؛ اما اولاً: آیا لازم است که علامت قرین بلافصل ذی علامت باشد؛ ثانیاً: در این روایت، سخن از فرج و گشایش است و آن غیر از ظهور است و شاید مراد از گشایش در روایت، مقطعی باشد، نه کلی به تمام معنای آن، که همان ظهور ایشان باشد؛ ثالثاً: بر

فرض که فرج همان ظهور باشد، لازم نیست همه علائم ظهور با آن مقارن باشد و ممکن است این علامت از قبیل علاماتی باشد که مقارنت آن شرط نیست. لذا صاحب تعلیقه کتاب الغیبة نعمانی، نسبت به علائم بیان شده در این روایت می‌نویسد:

فلسه دوازدهم

هذه العلامت بعضها من علائم زمان الغیبة و بعضها من علائم الفرج، و بعضها من علائم الظهور؛^۱ بعضی از این علائم از علائم زمان غیبت و بعضی از علائم فرج و برخی دیگر از علائم ظهور است.

نتیجه: دلالت این روایت بر مدعای استدلال کنندگان به آن روشن نیست.

۱. همان، ص ۲۷۰ (پاورقی).

جلسه سیزدهم

روایت سیزدهم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْنَدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَوْلَدِ الْعَبَّاسِ وَالْمُرَوَّانِيِّ لَوْقَعَهُ بِقَرْقِيسَاءَ يَشِيبُ فِيهَا الْغُلَامُ الْحَزْرُورُ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ النَّصْرَ وَ يُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَ سَبَّاحِ الْأَرْضِ اشْجَعِي مِنْ حُومِ الْجُبَّارِينَ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ؛^۱ عبد الله بن ابی یعفور می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «همانا برای اولاد عباس و مروانیان در قرقیسا واقعه ای روی می دهد که جوان قوی را پیر می کند و خداوند کمک را از آن ها برمی دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می کند از گوشت های ستمگران سیر شوید؛ سپس سفیانی خروج می کند.»

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۳۰۳-۳۰۴، ب ۱۸، ح ۱۲.

منابع روایت

١. الغيبة نعمانی، ص ٣٠٣؛
٢. بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٢٥١؛
٣. بشارة الاسلام، ص ١٠٢؛
٤. معجم الاحاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ٥، ص ٤١٦.

بررسی سندی روایت سیزدهم

سند روایت به این صورت است: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَّائِنْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُورٍ قَالَ:»

١. احمد بن هوذة باهلی

مرحوم مامقانی در مورد او می گوید:

قال الشيخ في باب من لم يرو عنهم: من رجاله: أحمد بن نصر بن سعيد الباهلي، المعروف ب: ابن أبي هراسة، يلقب أبوه: هوذة، سمع منه التلعكبري سنة إحدى و ثلاثين و ثلاثمائة، و له منه إجازة، مات في ذي الحجة سنة ثلاث و ثلاثين و ثلاثمائة يوم التروية، بجسر النهروان، و دفن بها. انتهى. ولم أقف فيه على غير ذلك و يمكن استفادة كونه إمامياً من ذكر الشيخ له من غير تعرض لمذهبه. و كونه شيخ إجازة يوجب عدّه من الحسان. و إهمال الفاضل المجلسي إياه في الوجيزة لا أرى له وجهاً؛^١

١. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال، (ط الحديثة)، ج ٨، ص ١٨٥.

مرحوم شیخ در رجالشان باب «کسانی که از ائمه روایت نکردند»، فرمود: تلعبیری در سال ۳۳۱ هجری از احمد بن نصر بن سعید باهلی معروف به «ابن ابی هراسه» که لقب پدر او «هوذه» بود، روایت شنیده و برای تلعبیری از جانب باهلی اجازه بود. او در ذی الحجة سال ۳۳۳ هجری فوت کرد. غیر از این، مطلبی در مورد او نیافتیم و ممکن است از این که مرحوم شیخ او را ذکر کرده است، بدون این که متعرض مذهب او شود، امامی بودن او را استفاده کرد و از این لحاظ که او شیخ اجازه تلعبیری بوده، می‌توان او را جزء حسان شمرد و این که مرحوم مجلسی او را به عنوان مهمل معرفی کرده، وجهی برای آن نمی‌بینم.

فرزند مرحوم مامقانی نیز در مورد او می‌فرماید:

إنَّ كُونَ الْمُتَرْجِمِ مِنَ مَشَايِخِ الْإِجَازَةِ لِمِثْلِ التَّلْعَبِيرِيِّ هَارُونَ بْنِ مُوسَى الَّذِي وَصَفَهُ الشَّيْخُ بِأَنَّهُ جَلِيلُ الْقَدْرِ عَظِيمُ الْمَنْزِلَةِ وَاسِعُ الرِّوَايَةِ عَدِيمُ النَّظِيرِ ثِقَّةٌ. وَ وَصَفَهُ النُّجَاشِيُّ بِأَنَّهُ وَجْهٌ فِي أَصْحَابِنَا ثِقَةٌ مَعْتَمَدٌ لَا يَطْعَنُ عَلَيْهِ، وَ شَيْخُ خُوخْتِهِ لِمِثْلِ النُّعْمَانِيِّ الَّذِي وَصَفَهُ النُّجَاشِيُّ بِأَنَّهُ شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَظِيمُ الْقَدْرِ شَرِيفُ الْمَنْزِلَةِ صَحِيحُ الْعَقِيدَةِ كَثِيرُ الْحَدِيثِ تَجْعَلُ الْمُتَرْجِمُ فِي صَفْوَةِ الْحَسَانِ أَقْبَلًا، فَتَفْطَنُ؛^۱ به درستی که بودن مترجم از مشایخ اجازه شخصیتی همچون تلعبیری هارون

۱. همان، ص ۱۸۶.

بن موسی که مرحوم شیخ او را جلیل القدر، دارای منزلتی بزرگ و بی نظیر و ثقه توصیف کرده و مرحوم نجاشی او را به شخصیتی در بین اصحاب امامیه که مورد اعتماد است و طعنی بر او نمی باشد، توصیف کرده، و از طرفی شیخ بودن باهلی برای شخصیتی چون مرحوم نعمانی که نجاشی او را به شیخی از اصحاب ما و دارای منزلت و قدر بزرگ و شریف و دارای اعتقادی صحیح و کثیر الحدیث بودن توصیف کرده است، او را حداقل در صفوف حسان قرار می دهد.

پس اگر مبنای مرحوم مامقانی را بپذیریم که شیخ اجازه بودن، اماره بر حسن شخص است؛ ایشان حسن خواهد بود؛ و الا تنها امامی بودن او ثابت است.

۲. ابراهیم بن اسحاق نهاوندی

مرحوم مامقانی در مورد او می فرماید:

و ربّما مال المولى الوحيد فى التعليقة إلى إصلاح حال الأحمري هذا، حيث استظهر كون أبى أحمد القاسم بن محمد الهمداني - الذى رخص لعلّي بن حاتم أن يروى عن إبراهيم بن إسحاق - هو الوكيل الجليل ما لفظه: .. فيكون فيه شهادة على الاعتماد به، و كذا فى سماعه منه. و يؤيدّه كثرة الرواية عنه، و كذا رواية الصّفّار، و عليّ بن أبى شبل الجليلين عنه. ثمّ قال: و ربّما كان تضعيفهم من جهة إيراده الأحاديث الّتي عندهم أنّها تدلّ على الغلوّ، و لذا أنّهموه فى

دینه. و قد مرّ منّا التأویل فی ذلك فی صدر الكتاب، علی أنّه سیجیء فی أحمد بن محمد بن عیسیٰ أنّه روى عنه، مع كثرة غمزه فی الروایات، بل و الأجلّة، و طعنه فیمن یروی عن الضعفاء، و أخرج من قم جمعا لذلك. و لم یرو عن ابن محبوب، و ابن المغیره، و الحسن بن خزّاز. انتهى. و أنت خبیر بأنّ ما ذكره بینه من الشواهد یرتفع منه نوع مدح و وثوق إذا لم یعلم حال الرجل. و أما بعد تضعیف مثل الشیخ، و النجاشی، و العلامه رحمهم الله فلا نتیجة لأمتال ذلك. و غاية ما هناك دعوی كون الرجل مشتبہ الحال، لا كونه موثوقا به. اللهم إلا أن یرتفع من روايته لأخبار المتعة، و نفی أبی ذر كونه من الشیعة، و یرتفع مدحه ممّا ذكره الوحید، فیکون من الحسان؛^۱ و چه بسا مرحوم و حیدر بهبهانی در تعلیقه اش به اصلاح حال احمري تمایل پیدا کرده است؛ از آن جا که ابو احمد قاسم بن محمد همدانی که وکیل [امام] جلیلی است به علی بن حاتم اجازه داد که از ابراهیم بن اسحاق [که او وکیل جلیلی است] روایت کند.... پس این اجازه روایت کردن از او شاهد مورد اعتماد بودن او است. همچنین شنیدن روایت از او شاهد مورد اعتماد بودن او است، و این مطلب به کثرت روایت از او تأیید می شود، و همچنین دو شخصیت جلیل: صفار و علی بن ابی شبل از او روایت

نقل کرده‌اند. سپس می‌گوید: چه بسا تضعیف او از این لحاظ بوده که او روایاتی را نزد آنان نقل می‌کرده که بر غلو دلالت داشته است. لذا او را در دینش متهم کرده‌اند و به تحقیق در مقدمه کتاب تأویل آن را بیان کردیم و در بحث احمد بن محمد بن عیسی نیز خواهد آمد که آنچه قدما غلو می‌شمردند، امروزه جزء عقاید شیعه است و تو آگاهی که آنچه از شواهد مرحوم وحید بهبهانی فرمودند، زمانی که حال رجل معلوم نباشد، نوعی مدح و وثوق از آن استفاده می‌شود؛ اما بعد از تضعیف افرادی مانند شیخ و نجاشی و علامه، برای امثال چنین شواهدی در توثیق او نتیجه‌ای نیست و نهایت حرفی که در مورد او می‌توان گفت، این است که او مشتبه الحال است، نه این که ثقه است؛ مگر این که از روایت کردن او اخبار متعه و اخبار تبعید ابوذر، شیعه بودن او را استفاده کنیم و از آنچه مرحوم وحید ذکر کرده، مدح او استفاده شود پس او جزء حسان است.

صاحب کتاب نهج السعادة پس از نقل نمونه روایات او می‌گوید:

وأما ابراهيم بن اسحاق الاحمري، فضعفه قوم، ولكن صرح جماعة من الاجلاء كالوحيد البهبهاني وصاحب عين الغزال والسيد الامين وغيرهم، قدس الله أسرارهم، بتوثيق الرجل، وأيدوا توثيقه بوجوه نشير الى بعضها، منها اكنار الوكيل الجليل القاسم بن محمد الرواية عنه وسماعه منه، ومنها رواية الشيخين العظيمين الصفار وعلي بن شبل وكذا رواية شيخ المشايخ ابن الوليد رحمه الله عنه، ومنها رواية شيخ

أصحابنا القميين و وافد علمائنا الراسخين (الى الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم) احمد بن محمد بن عيسى الأشعري - قدس الله نفسه مع ما هو المعلوم من سيرته المكشوف من دأبه، وهو الاجتناب عن الرواية من الضعفاء، بل الاحتراز عن يروى عن الضعفاء والمجاهيل؛^۱ و اما ابراهيم بن اسحاق الاحمرى را گروهى تضعيف کرده‌اند؛ ولى جمعى از اجلا، مانند وحيد بهبهانى، صاحب عين الغزال و سيد امين و ديگران به وثاقت او تصريح و توثيق او را به وجوهى مؤيد کرده‌اند که به آن‌ها اشاره مى‌کنيم: يکى آن که وکيل جليل القدر امام، قاسم بن محمد از او روايات بسيارى نقل کرده است؛ ديگر آن که دو شخصيت بزرگوار: شيخ صفار و على بن شبل از او روايت نقل کرده‌اند. مؤيد سوم آن که شيخ اصحاب قمى‌ها و نماينده علمای ثابت قدم ما [نسبت به ائمه اطهار:]، احمد بن محمد بن عيسى اشعري قمى - قدس الله نفسه - از او روايت نقل کرده است؛ افزون بر آنچه از سيره او معلوم است و آن، عبارت است از اجتناب از نقل روايت از ضعفا و بلکه پرهيز از نقل کردن روايت از کسانی که آن‌ها از ضعفا و مجاهيل روايت نقل مى‌کنند.

۱. محمودى، محمدباقر، نهج السعادة فى مستدرک نهج البلاغة، ج ۷، ص ۳۲۸.

مرحوم شوشتری چنین اشکال می‌کند:

«فالظاهر أنّ الوكيل كان لقباً له، لا أنّه كان وكيل الناحية، لتأخّر عصره؛^۱

ظاهراً وکیل، لقب است؛ نه این که مراد از آن وکیل امام باشد، به دلیل متأخر بودن زمان حیات او [از زمان امام علیؑ].»

نتیجه: به هر حال، سنخ روایاتی که ابراهیم بن اسحاق نهاوندی نقل می‌کند، بر شیعی و ولایت‌مدار بودن او دلالت دارد؛ لذا می‌توان ایشان را جزء حسان قرار داد.

۳. عبد الله بن حماد انصاری

مرحوم نجاشی در مورد او می‌فرماید: «عبدالله بن حماد الأنصاری: من شیوخ أصحابنا، له کتابان أحدهما أصغر من الآخر؛^۲ عبدالله بن حماد انصاری از بزرگان اصحاب ما است. برای او دو کتاب می‌باشد که یکی از دیگری کوچک‌تر است.»

ابن غضائری در مورد او می‌نویسد: «عبد الله بن ماد أبو مُحَمَّد الأنصاری نزل قم، لم یرو عن أحد من الأئمة علیهم السلام، و حدیثه یعرف تارة و ینکر أخرى و ینخرج شاهداً؛^۳ عبد الله بن حماد انصاری از احدی از ائمه روایت نکرده است و حدیث او یک بار شناخته می‌شود و یک بار انکار می‌شود.

۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۸۶.

۳. همان.



مفهوم شناسی واژه «يعرف» و «ينكر»

یکی از معانی «يعرف» و «ينكر» این است که بعضی از روایاتی که راوی نقل می‌کند، مشهور است و بعضی دیگر را منحصرأً همین راوی نقل می‌کند. بر اساس نظر مرحوم خوئی، عبد الله بن حماد انصاری به دلیل شهادت ابن قولویه و تأیید مرحوم نجاشی، ثقة است و آنچه ابن غضائری فرموده است که حدیث او «يعرف» و «ينكر» است؛ علاوه بر روشن نبودن دلالت این مطلب بر تضعیف؛ نسبت کتاب به ابن غضائری معلوم نمی‌باشد. نتیجه: بر اساس مطالب یادشده، عبد الله بن حماد انصاری ثقة است.

بازرسی شد

۴. حسین بن ابی العلاء

ایشان مورد اختلاف است. مرحوم خوئی در مورد او می‌نویسد:

لا ريب في أنه إمامي، لظهور ما تقدم من الكلمات في ذلك، و تصريح الكشي في ترجمة البراء بن عازب أنه من أصحابنا. إنما الإشكال في وثاقته فمنهم من أثبتها و منهم من أنكرها، و الصحيح هو الأول لما عرفت من توثيق علي بن إبراهيم إياه، و يؤيد ذلك: ما تقدم من النجاشي، من أن الحسين و أخويه رووا عن أبي عبدالله عليه السلام، و كان الحسين أوجههم، فإن ظاهره أن الحسين كان أوجه إخوته من جهة الرواية، بل في هذا دلالة علي وثاقته؛^۱ در

۱. همان، ج ۶، ص ۲۰۰.

امامی بودن او تردیدی نیست، به دلیل ظهور کلمات و روایاتی که نقل شده است و تصریح کشی در ترجمه براء بن عازب به این که او از اصحاب ما بود. اشکال در وثاقت او است. پس برخی وثاقت او را اثبات و برخی دیگر انکار می‌کنند، و آنچه صحیح است، این که وثاقت او ثابت است؛ زیرا علی بن ابراهیم او را توثیق کرده که این توثیق به آنچه از نجاشی گذشت، تأیید می‌شود: از این که حسین و دو برادرش از امام صادق علیه السلام روایت می‌کردند و حسین بر آنها مقدم بود. پس ظاهر کلام نجاشی این است که مقدم بودن حسین بر برادرانش از لحاظ روایت بوده است، بلکه [می‌توان گفت] این کلام نجاشی بر وثاقت او دلالت می‌کند.

مرحوم مامقانی در مورد او می‌نویسد:

يستفاد من ذكر الشيخ و النجاشي إياه من غير تعرض لمذهبه، كونه إمامياً، و هو صريح الكشي في ترجمة: البراء بن عازب، حيث قال: روى جماعة من أصحابنا، منهم: أبو بكر الحضرمي، و أبان بن تغلب، و الحسين بن أبي العلاء ... إلى آخره. فإنه نص في كونه إمامياً و إنما الكلام في وثاقته، فإنّ الأصحاب قد اختلفوا فيه على قولين: فمنهم: من توقف في حاله كابن داود، حيث قال في رجاله: فيه نظر عندي، لتهافت الأقوال فيه. ثم قال: و قد حكى سيدنا جمال الدين عليه السلام في البشري؛ تزكيتته، و أخواه علي و عبد الحميد روبا عنه عليه السلام و كان هو أوجههم. انتهى. و في المدارك و الذخيرة

أيضا أنكرا توثيقه. و منهم: من عدّه ثقة، قال المحقق الداماد في محكيّ الرواشح: ما حكى الحسن بن داود من ثقافت الأقوال فيه فمما لا أکثرات له، و لا تعويل عليه، فقد نصّ الأصحاب على عبد الحميد بن أبي العلاء الخفاف، مولى بنى عامر بالثقة، و فضّلوا الحسين بن أبي العلاء على أخويه عبد الحميد و علي. انتهى؛^۱ از این که مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی بدون این که متعرض مذهب او شوند، او را ذکر کرده‌اند؛ امامی بودن او استفاده می‌شود و امامی بودن او صریح کلام نجاشی در ترجمه براء بن عازب است؛ آن جا که گفت: جماعتی از اصحاب ما از جمله ابو بکر حضرمی، ابان بن تغلب و حسین بن ابی علاء روایت کرده‌اند... پس کلام کشی صریح در امامی بودن او است. بحث در وثاقت او است که اصحاب در مورد او اختلاف دارند. برخی از آن‌ها مانند ابن داود در مورد او توقف کرده‌اند. وی در رجالش می‌گوید: او نزد من محل اشکال است؛ چون اقوال در مورد او متعارض‌اند. سپس می‌گوید: سید جمال الدین در بشری تزکیه او را حکایت کرده، و او و دو برادرش، علی و عبد الحمید از امام ع روایت می‌کردند و او بر برادرانش مقدم بود. توثیق او را در مدارک و ذخیره انکار کرده‌اند. از جمله کسانی که او را ثقة شمرده‌اند مرحوم محقق داماد است. او می‌گوید:

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، (ط الحدیثة)، ج ۲۱، ص ۲۳۷.

آنچه از حسن بن داوود در مورد او حکایت شده است که اقوال در مورد او متعارض اند؛ به آن اعتنا و اعتمادی نمی‌کنیم. به تحقیق که اصحاب به ثقه بودن عبد الحمید بن ابی‌علاء تصریح کرده و حسین بن ابی‌علاء را بر دو برادرش، عبد الحمید و علی برتری داده‌اند.

فرزند مرحوم مامقانی در مورد حسین بن ابی‌العلاء می‌نویسد:

إِنَّ مِنْ تَأْمَلِ فِيْمَا قِيلَ فِي الْمُرْجَمِ، وَ نَظَرَ إِلَى رِوَايَةِ ثَمَانِيَةِ عَشْرٍ مِنْ الثَّقَاتِ الْأَعْلَامِ عَنْهُ، وَ إِلَى رِوَايَةِ صَفْوَانَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ وَ فِي ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ بِأَنَّھُمَا لَا يَرِوِيَانِ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ، وَ دَرَاةٍ مَضْمُونِ أَحَادِيثِهِ، جَزَمَ بَوَثَاقَةَ الْمُرْجَمِ وَ جَلَالَتَهُ، فَهُوَ عِنْدِي ثِقَةٌ بِلَا رَيْبٍ، وَ الرِّوَايَةُ عَنْهُ صَحِيحَةٌ، فَارْجِعْ وَ تَدَبَّرْ؛^۱ به درستی که هر کس در آنچه در مورد مترجم گفته شد، تفکر کند و به روایت کردن هجده نفر از ثقات بزرگوار از او و همچنین به روایت کردن صفوان و ابن ابی عمیر که (در مورد آن دو گفته شده است که جز از ثقه نقل نمی‌کنند) و به سنخ روایاتی که او نقل کرده است، نظر کند؛ به وثاقت و جلالت او جزم پیدا می‌کند. لذا او نزد من بدون هیچ شکی ثقه است و روایتی که از او نقل شده باشد، صحیح است.

نتیجه: بر اساس بررسی یادشده، حسین بن ابی‌العلاء ثقه است.



۵. عبد الله بن ابی یغفور

مرحوم نجاشی در مورد او می نویسد:

ثقة ثقة، جلیل فی أصحابنا، کریم علی أبی عبد الله عليه السلام، و مات فی أيامه، و كان قارئاً یقرئ فی مسجد الكوفة. له كتاب یرويه عنه عدة من أصحابنا منهم ثابت بن شریح؛^۱ او ثقه و در بین اصحاب ما جلیل و مورد توجه امام صادق عليه السلام بود و در زمان ایشان از دنیا رفت. او در مسجد کوفه قرآن تعلیم می داد. وی کتابی دارد که عده‌ای از اصحاب ما، از جمله ثابت بن شریح از آن روایت کرده‌اند. مرحوم خوئی پس از نقل و بررسی روایاتی که در مدح و ذم ایشان وارد شده است، او را توثیق می کند.^۲

نتیجه: به نظر ما این روایت از جنبه سند اشکالی ندارد.

بررسی دلالی

شایان ذکر است روایت سیزدهم از لحاظ دلالی از جمله روایاتی است که دلالت آن بر حکومت مجدد عباسیان قبل از ظهور روشن است. لذا می توان آن را جزء شواهد و دلایل بازگشت عباسیان قرار داد. ماجرای قرقیسیای مذکور در این روایت، در روایات دیگر از کتاب‌های فریقین نیز آمده است. این روایات همگی گویای آن هستند که واقعه قرقیسیا قبل از

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۲۱۳.

۲. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۹۷.

ظهور امام زمان علیه السلام است. امام علیه السلام می فرماید: فرزندان عباس و مروانین در قرقیسیا درگیر می شوند و قتال می کنند؛ در حالی که آنان در چنین مکانی در گذشته درگیری نداشته اند. پس بنی عباس باید حکومت و قدرت مجددی داشته باشند که در آن حکومت مجدد خود، با مروانین در قرقیسیا درگیری و قتال داشته باشند.

به عبارت دیگر، این روایت بر حکومت مجدد عباسیان قبل از ظهور دلالت دارد و روایات دیگری نیز مؤید آن است که اتفاق ناگواری در مناطق اسلامی رخ می دهد که کشته های فراوانی به جای خواهد گذاشت. طبق این روایت، این نزاع و درگیری عباسیان با مروانین خواهد بود که نمی توان آن را بر سقوط اول بنی العباس تطبیق داد؛ زیرا اولاً، سقوط اول آن ها به دست مغول بود و ثانیاً، در آن سقوط اول نیز چنین کشتار وسیعی که در این روایت به آن اشاره شده است، اتفاق نیفتاد. پس روایت به حکومت مجدد عباسیان مربوط است.



جلسه چهاردهم

ادامه بررسی دلالتی روایت سیزدهم

بحث در بررسی دلالتی روایت سیزدهم بود و اشاره شد که روایت بر حکومت مجدد عباسیان دلالت دارد. با توجه به این که در روایت یادشده از قرقیسیا سخن به میان آمده است، در ادامه به تحلیل و بررسی آن می‌پردازیم.

بحثی در مورد قرقیسیا

بعضی از علما معتقدند که یکی از علائم ظهور امام زمان علیه السلام، واقعه «قرقیسیا» یا «آرماگدون» است. «قرقیسیا» در تورات ذکر شده است و یهود و نصارا از آن به جنگ خطرناک و سیل بنیان‌کن تعبیر کرده‌اند، که در پایان تاریخ واقع خواهد شد. واژه «آرماگدون» مرکب است از دو کلمه «آر» و «ماگدون». «آر» به معنای «کوه» و «ماگدون» یا به معنای «وادی»، «دژ» است، یا به معنای «کوه کوچک» که در شمال فلسطین واقع شده است.^۱

۱. ر.ک: طبسی، نجم‌الدین، تا ظهور، ج ۱، ص ۱۱۲.

گمان و ادعای اهل کتاب آن است که دامنه این جنگ، تمام منطقه شمال فلسطین را که آرماگدون نام دارد، شامل و این جنگ تا جنوب فلسطین نیز کشیده می‌شود؛ به گونه‌ای که در این جنگ، بالغ بر چهار صد میلیون نفر شرکت می‌کنند و عمدتاً اهل عراق، ایران، لیبی، قفقاز و سودان هستند. به تصور اهل کتاب این حرکت از جنوب روسیه (ایران) سرچشمه می‌گیرد.

نظریه زبیدی در مورد قرقیسیا

وی طی مقاله‌ای در مجله الفکر الجدید می‌گوید:

این حادثه عظیم، پیش از ظهور واقع می‌شود و در روایات ما از آن به «جنگ قرقیسیا» تعبیر شده است. در این جنگ، میلیون‌ها آمریکایی، اروپایی، روسی، ترک، مصری و مغرب عربی شرکت می‌کنند. ارتش شام نیز در این جریان شرکت می‌کند و سپس سفیانی ظاهر می‌شود.^۱

محورهای اصلی بحث

شایان ذکر است در مورد جنگ قرقیسیا مطالبی مطرح است که می‌توان آن‌ها را در سه محور اصلی دسته‌بندی و ارائه کرد:

۱. زبیدی، عبدالکریم، مجله الفکر الجدید، ش ۱۵ و ۱۶ و ر.ک: طبسی، نجم‌الدین، تا ظهور، ج ۱، ص ۱۱۲.



۱. محدوده جغرافیایی قرقسیا؛

۲. قرقسیا در احادیث خاصه؛

۳. قرقسیا در احادیث عامه.

محور نخست: محدوده جغرافیایی قرقسیا

با بررسی کتاب‌های معاجم، در مورد موقعیت جغرافیایی قرقسیا، دو دیدگاه وجود دارد:

الف) در شمال غربی عراق

برخی از جغرافی‌دانان بر این باورند که قرقسیا در شمال غربی عراق در کنار فرات واقع شده است. در ادامه به بعضی از گفته‌های آنان اشاره می‌کنیم:

۱. سخن ابن بشار، متوفای ۳۸۰ هجری

وی در آن جا که اسامی شهرهای فرات را نام می‌برد، چنین می‌گوید:
 «مدن الفراتیة أكبرهنّ: رحبة ابن طوق، قرقسیا، عانة، الدّالیه، الحدیثة؛^۱
 شهرهای کنار فرات: بزرگ‌ترین آن‌ها عبارتند از: رحبه ابن طوق، قرقسیا،
 عانه، الدالیه و الحدیثه.»

۲. گفته ابن خردادبه، متوفای ۳۰۰ هجری

او نیز در مورد قرقسیا چنین می‌گوید: «وهی علی الفرات و علی الخابور

۱. مقدسی، محمد بن احمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ص ۱۳۸.

و الرحبة و الدالية و عانات و هیت و حدیثة و الرب؛ قرقسیا در کنار فرات واقع است و خابور و رحبه و دالیه و عانات و هیت و حدیثه و رب را شامل می‌شود.^۱»

۳. سخن صاحب مراصد الاطلاع

صاحب مراصد الاطلاع، در توضیح قرقسیا مطلبی نقل کرده؛ علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار آورده است. وی در این باره می‌گوید:

قرقیسیاء بلد علی الخابور عند مصبّه و هی علی الفرات، جانب منها علی الخابور و جانب علی الفرات فوق رحبه مالک بن طوق؛^۲ قرقسیا شهری است در خابور، کنار آب‌هایی که بر فرات می‌ریزد. بخشی از قرقسیا کنار خابور و بخشی دیگر کنار فرات، بالاتر از رحبه مالک بن طوق است.

۴. سخن ابن ابی الحدید

وی از کمیل بن زیاد چنین می‌گوید: کمیل که خود یکی از اصحاب خاص علی علیه السلام بود، تلاش می‌کرد با حمله به نقاط تحت نفوذ معاویه، ضعف خود را جبران کند:

۱. ابن خردادبه، عبید الله بن عبدالله، المسالک و الممالک، ص ۷۴.

۲. ابن عبد الحق، عبد المومن بن عبد الحق، مراصد الإطلاع علی أسماء الأمکنة و البقاع،

ج ۳، ص ۱۰۸۰ و مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷۴.

و كان كميل عامل علي عليه السلام على هيت و كان ضعيفا يَمّر عليه سرايا معاوية ينهب أطراف العراق فلا يردّها و يحاول أن يجبرها عنده من الضعف بان يغير على اطراف أعمال معاوية مثل قرقيسيا و ما يجرى مجراها من القرى التي على الفرات، فانكر امير المؤمنين عليه السلام ذلك من فعله و قال: إنّ من العجز الحاضر أن يهمل العامل ما وليه و يتكلّف ما ليس من تكليفه؛^۱ كميل کارگزار حضرت علي عليه السلام بر هيت بود و در کار خود ضعف نشان می داد؛ زیرا مأموران معاويه به اطراف عراق يورش می بردند و او جلو آن ها را نمی گرفت و ضعف خود را با حمله به مناطق تحت سلطه معاويه جبران می کرد؛ مثل حمله به قرقيسيا و اطراف آن از روستاهای اطراف فرات. حضرت علي عليه السلام اين روش كميل را نپسندید و طی نامه ای او را از این کار بازداشت و فرمود: «از جمله ناتوانی آشکار آن است که کارگزار مأموریتی را که به او سپرده اند، رها کند و کاری را که جزو تکالیفش نیست، بر عهده گیرد.» [آن حضرت معتقد بود که وظیفه کارگزار، حفظ حوزه مأموریتش است، تا این که بنخواهد به مناطق دیگر حمله کند و در همان حال حوزه مأموریت او مورد تعرّض قرار بگیرد].

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۴۹-۱۵۰ و

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.

ب) در شمال فلسطین

برخلاف سخن نخست، برخی تلاش می‌کنند قرقیسیا را به منطقه‌ای نزدیک حیفا تطبیق دهند. ظاهراً آن جا درّه‌ای است که هم‌اکنون نیز بازدیدکننده‌هایی دارد. «گریس هارسل» نویسنده آمریکایی است که در سال ۱۹۸۹ م، کتابی در مورد تدارک جنگ بزرگ نوشته و در آن، به اتحاد اسرائیل و مسیحیت اشاره می‌کند.^۱ شاهد این است که نویسنده تلاش می‌کند محل وقوع این جنگ (جنگ آرماگدون) را در درّه‌ای در شمال تل‌آویو از فلسطین، تطبیق دهد. عدّه‌ای نیز قرقیسیا را بر همین مکان تطبیق می‌دهند.

ب
ن
ب
ن

محور دوم: قرقیسیا در روایات خاصه (شیعه)^۲

در منابعی چون کافی، غیبت طوسی و غیبت نعمانی حدود پنج روایت در مورد قرقیسیا مطرح شده است که بعضی از آن‌ها صحیح‌السند یا لا اقل معتبر هستند.

روایت اول قرقیسیا

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُيَسَّرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا مُيَسَّرُ كَمْ بَيْنَكُمْ وَ

۱. ر.ک: طبسی، نجم‌الدین، تا ظهور، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲. روایات عامی قرقیسیا در جلسه نوزدهم مطرح می‌شود.

بَيْنَ قَرْيَسَا قُلْتُ هِيَ قَرِيبٌ عَلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ
 سَيَكُونُ بِهَا وَقَعَةٌ لَمْ يَكُنْ مِثْلُهَا مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَكُونُ مِثْلُهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
 الْأَرْضُ مَأْدَبَةٌ لِلطَّيْرِ تَشْبَعُ مِنْهَا سَبَاغُ الْأَرْضِ وَطُيُورُ السَّمَاءِ يُهْلِكُ
 فِيهَا قَيْسٌ وَلَا يَدْعِي لَهَا دَاعِيَةً؛^۱ میسر از امام باقر علیه السلام چنین نقل
 می‌کند: «ای میسر! مسافت میان شما و منطقه قرقیسیا چه اندازه
 است؟» گفته: فاصله چندانی نیست؛ آن در کرانه فرات واقع است.
 فرمود: «در آن جا حادثه‌ای رخ خواهد داد که از آغاز آفرینش آسمان
 و زمین به اراده خدای متعال، نظیر نداشته است و تا آسمان‌ها و
 زمین برقرارند چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. آن دیار، عرصه
 میهمانی پرندگان است که درندگان زمین و پرندگان آسمان، از
 گوشت کشتگان، سیر خواهند شد؛ و در آن درگیری، قبیله قیس
 نابود می‌شوند و فریادخواهی نخواهند داشت.»

سید
 محمد
 باقر
 علیه
 السلام

بررسی سندی

عَلَّامَه مَجْلِسِي بَا اَيْنَ كَه دَر رَجَالِ بَسِيَارِ مَسَلَّطٍ وَ خِيَلِي سَخْتِ گِيرِ اسْت؛
 در مورد این روایت می‌گوید: «حسن علی الأظهر»^۲

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۱.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۲۶، ص ۳۲۴.

بررسی دلالتی

از نظر دلالت، روشن است که کشتار بی سابقه و بی نظیری رخ می دهد؛ به گونه ای که مانند آن وجود نداشته و نخواهد داشت. علامه مجلسی در ذیل همین روایت توضیحاتی می دهد:

قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «و بين قرقيسيا»؛ كذا في اكثر النسخ و الظاهر قرقيسيا بياء واحدة، قال الفيروزآبادي: «قرقيسا- بالكسر- و يقصر: بلد على الفرات سمى بقرقيسا بن طهمورث». قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مأدبة الطير»؛ المأدبة- بضم الدال و كسرهما- الطعام الذي يدعى إليه القوم. أى تكون هذه البلدة لكثرة لحوم القتلى فيها مأدبة للطيور». قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يهلك فيها قيس»؛ أى قبيلة بنى قيس و هى بطن من أسد» قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «و لا تدعى لها داعية»؛ أى من لا يدعو أحد لنصر تلك القبيلة نفسا أو فئة تدعوا الناس إلى نصرهم أو تشفع عند القاتلين و تدعوهم إلى رفع القتل عنهم و يمكن أن يقرء بتشديد الدال على بناء المعلوم. أى لا تدعى بعد قتلهم فئة تقوم و تطلب ثارهم و تدعوا الناس إلى ذلك؛ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هلموا»؛ نداء للطيور و السباع؛ [توضیح این] فرمایش امام عَلَيْهِ السَّلَامُ: «و بين قرقيسيا»؛ در اکثر نسخه ها همین گونه است؛ ولی ظاهراً قرقيسيا يك «ياء» دارد. فيروز آبادی [در توضیح این واژه] می گوید: قرقيسيا شهری بر فرات است که ابن

طهمورث آن را قرقیسیا نامید. [توضیح این] فرمایش امام علیه السلام:
 «مأدبة الطیر»؛ مأدبه طعامی است که قوم به سوی آن دعوت
 می‌شوند؛ یعنی این شهر به دلیل کثرت گوشت کشته‌شدگان، در آن
 طعام برای پرندگان است که به آن دعوت می‌شوند. [توضیح این]
 فرمایش امام علیه السلام: «یَهْلِكُ فِيهَا قَيْسٌ»؛ مراد از قیس قبیله بنی‌قیس
 است. [توضیح این] فرمایش امام علیه السلام: «و لَا تَدْعِي لَهَا دَاعِيَةً»؛
 یعنی کسی برای یاری آن قبیله، فرد یا گروهی را فراخواند تا آنان
 مردم را برای یاری آن قبیله، فراخوانند یا نزد کشتندگان واسطه شوند
 تا از کشتار آن‌ها دست بردارند. یا منظور این باشد که پس از کشته
 شدن آنان، گروهی به قیام دست نزنند و مدعی خونخواهی آن‌ها
 گردند و مردم را نیز به آن قیام فراخوانند. [توضیح این] فرمایش
 امام علیه السلام: «هَلِّمُوا»؛ یعنی پرندگان و درندگان برای خوردن لاشه آنان
 فراخوانده می‌شوند.

اصل قرقیسیا، «کرکیسیا» است که به معنای اعزام سواره نظام است.
 «مأدبه» نیز به معنای سفره است و به طعامی می‌گویند که افراد به سوی
 آن دعوت می‌شوند.

جلسه پانزدهم

ادامه بررسی دلالتی روایت سیزدهم

بحث در بررسی دلالتی روایت سیزدهم بود که در ذیل آن، به مناسبت بحثی در مورد قرقیسیا در منابع روایی شیعه مطرح شد. روایت اول را در جلسه گذشته بررسی کردیم و در ادامه به بررسی روایت دوم می‌پردازیم:

روایت دوم قرقیسیا

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَّانْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَوْلِدَ الْعَبَّاسِ وَالْمُرَوَّانِيِّ لَوْقَعَهُ بِقَرَقِيسَاءَ يَشِيبُ فِيهَا الْعَلَامُ الْحَزْرُورُ وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ النَّصْرَ وَيُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَ سَبَاعِ الْأَرْضِ اشْجَعِي مِنْ حُومِ الْجُبَّارِينَ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ؛^۱ عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود: «برای اولاد عباس و مروانیان در قرقیسیا واقعه‌ای روی می‌دهد که جوان قوی را پیر می‌کند و خداوند کمک و

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۳۰۳، ح ۱۲.

پیروزی را از آن‌ها برمی‌دارد و به پرنندگان آسمان و درندگان زمین
وحی می‌کند از گوشت‌های ستمگران سیر شوید. سپس سفیانی
خروج می‌کند.»

بررسی روایت

عَلَّامَه مجلسی در ذیل این روایت می‌فرماید:

«الخرور» بالخاء المعجمة و لعل المعنى الذى يخرّ و يسقط فى المشى
لصغره، أو بالمهملة أى الحار المزاج، فإنه أبعد عن الشيب؛^۱ شاید
«الخرور» به معنای کسی است که بر اثر کودکی توازن ندارد و به
زمین می‌خورد؛ یا به معنای گرم بودن مزاج است.

معنای دومی که ایشان برای خرور ذکر کرده است، با معنای روایت
مناسبت دارد؛ چون روایت در مقام بیان عظیم بودن فاجعه است و فاجعه
عظیم باید بر جامعه انعکاس داشته باشد که آن، این است که کسی نیز
که مزاجش گرم است و طبیعتاً باید دیر پیر شود، او هم پیر می‌شود.

صاحب تعلیقه بحار الانوار در پاورقی این کتاب می‌نویسد:

كلمة خزور فإنها بالخاء المهملة و الزاى كعملس، الغلام القوى و
الرجل القوى كما فى القاموس او الغلام إذا اشتد و قوى و خدم
كما فى الصحاح و قد يقال بالتخفيف؛^۲ کلمه خزور بر وزن

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ۲۵۱.

۲. همان.

عملس، یعنی جوان و مردی قوی پنجه؛ در قاموس آمده و یا آن گونه که در صحاح آمده است؛ به معنای جوانی است که قدرتمند و پر قدرت گردد و به خدمتگزاری بپردازد.
این معنا نسبت به روایت مناسب تر است.

روایت سوم قرقیسیا

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْمَنْصُورِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَائِدَةً وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ مَأْدُبَةٌ بِقُرْقِيسِيَاءَ يَطْلُعُ مُطْلِعٌ مِنَ السَّمَاءِ فَيُنَادِي يَا طَيْرَ السَّمَاءِ وَ يَا سِبَاعَ الْأَرْضِ هَلُمُّوا إِلَيَّ الشَّيْبَعِ مِنْ حُجُومِ الْجُبَارِينِ؛^۱ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «در قرقیسیا میهمانی الهی برقرار است. هاتقی از آسمان ندا می دهد: ای پرندگان آسمان و ای دَرزندگان زمین! بر سیر کردن خود از گوشت بدن ستمگران، بشتابید.»

بررسی سندی

۱. عبد الواحد بن عبد الله

ایشان بین چندین نفر مشترک است؛ اما کسی که مرحوم نعمانی به عنوان شیخ خود قرار می دهد، تمیز او به «ابن یونس اخ عبد العزیز الموصلی»

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۷۸، ح ۶۳.

است. ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و هرگاه مرحوم صدوق نام او را می‌برد، بر او ترضی می‌کند. حال آیا ترضی برای اثبات وثاقت شخص کفایت می‌کند؟ باید گفت چنانچه تضعیف و جرحی در برابر آن داشته باشیم، ترضی کفایت نمی‌کند «الاصل دلیل حیث لا دلیل.» از طرفی، مرحوم صدوق بر افراد مجهول یا مسئله‌دار ترضی نمی‌کند. بعضی ترضی را به عنوان اماره، قرینه یا مؤید بر وثاقت شخص معرفی می‌کنند. بر اساس فرمایش مرحوم خوئی، ترحم بر فاسق نیز جائز است. لذا ترحم دلیل و اماره بر وثاقت نیست. بنابراین، ایشان می‌فرماید: این شخص مجهول است.^۱ به نظر ما ترضی مرحوم صدوق مدح ایشان است.

۲. محمد بن جعفر قرشی

ایشان همان رزاز است و مشکلی ندارد.

۳. محمد بن حسین بن ابی الخطاب

ایشان از بزرگان اصحاب است. نجاشی در مورد او گفته است: «... جلیل من أصحابنا عظیم القدر، کثیر الروایة، ثقة، عین.»^۲ شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: «کوفی، ثقة.»^۳

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۶-۳۷.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۳۴، ش ۸۹۷.

۳. طوسی، محمد بن حسن، فهرست، ص ۴۰۰، ش ۶۰۸.



۴. حذیفة بن المنصور

ایشان ثقة است. نجاشی، در مورد او گفته است: «الخزاعی، ابو محمد، ثقة...»^۱ علامه حلی نیز در مورد او می نویسد: «وثقه شیخنا المفید.»^۲

۵. محمد بن سنان

اگر تمام رجال این روایت ثقة باشند، یک اشکال اساسی وجود دارد و آن در مورد محمد بن سنان است. ایشان مورد اختلاف است، از او نزدیک به ۷۹۷ روایت در کتب اربعه نقل شده است و مکرر بیان کردیم که در مورد قول به تضعیف افرادی که حجم بالایی روایت از آنان در کتب اربعه نقل شده است، باید تجدید نظر کرد. روایات در مورد ایشان متعارض است. در مذمت وی حدود چهار، پنج روایت و در ستایش او هشت روایت وارد شده است. مشهور محمد بن سنان را ضعیف می داند؛ ولی به نظر ما او ثقة است.

تردیدی نیست که محمد بن سنان، از جمله دوستداران اهل بیت علیهم السلام و جزء معتقدان به امامت امام رضا علیه السلام بوده است. تا این مقدار ممدوح است؛ اما انحرافات نیز داشته که خدمت امام رضا علیه السلام رسیده و این انحرافات پس از تذکر امام به او قطعاً زایل و در نتیجه

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۱۴۸، ش ۳۸۳.

۲. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال، ص ۶۱.

حضرت از او راضی شده است. به همین دلیل، شیخ طوسی وی را از جمله محمودان شمرده است؛^۱ ولی عده‌ای از بزرگان رجال، مانند ابن عقده، نجاشی، شیخ طوسی، شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف کرده‌اند.

ابن غضائری گفته است: «ضعیف غال»؛^۲ ولی تضعیف ابن غضائری به سبب مشکلی که نسبت به اصل کتابش داریم، ارزشی ندارد. مشکل این است که انتساب کتاب را به ابن غضائری نمی‌پذیریم. شیخ طوسی می‌گوید: «مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ مَطْعُونٌ عَلَيْهِ ضَعِيفٌ جَدًّا وَ مَا يَخْتَصُّ بِرِوَايَتِهِ وَ لَا يَشَارِكُهُ فِيهِ غَيْرُهُ لَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ.»^۳ تضعیف شیخ طوسی به خاطر این که در کتاب الغيبة، او را مدح کرده است، با تعارض بین می‌رود؛ یعنی تعارض و تساقط می‌کند. ابن عقده در مورد وی گفته است: «... و له مسائل عنه - عن الرضا عليه السلام معروفة و هو رجل ضعيف جدًا لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرّد به ...»^۴ با توجه به این که ابن عقده، زیدی مذهب و ثقه است - به نظر بعضی - تضعیفش پذیرفته نیست. شیخ مفید در «رسالة

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۳۴۸، باب ذکر المحمودین من وكلاء ائمه عليهم السلام.

۲. غضائری، احمد بن حسین، رجال (الضعفاء)، ص ۹۲.

۳. طوسی، محمد بن حسن، استبصار، ج ۳، ص ۲۲۴، ح ۸۱۰.

۴. ر.ک: نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۲۸، ش ۸۸۸.



العدديه» او را تضعيف کرده و گفته است: «مطعون فيه»^۱ ولی شيخ مفيد در ارشاد، وی را توثيق کرده است و می گوید: «مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفِقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ.»^۲ از این رو، تضعيفش به علت معارضه با توثيقش تساقط می کند. فضل بن شاذان می گوید: «إِنَّ مِنَ الْكُذَّابِينَ الْمَشْهُورِينَ مُحَمَّدَ بْنَ سَنَانَ.»^۳

اگر این مشکلات، بر سر راه نبود، عمل به روایات محمد بن سنان مشکلی نداشت؛ اما تضعيف این افراد، مانع بزرگ اعتماد به روایات اوست. لذا مرحوم خوئی می فرماید: ما نمی توانیم به روایات محمد بن سنان اعتماد کنیم.^۴

توثیقات محمد بن سنان

أول: توثيق از سوی شيخ مفيد است در ارشاد: «مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفِقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ.»^۵

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

۲. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۲۴۸، فصل في النص على إمامة الرضا عليه السلام ..

۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۵۵.

۴. همان، ص ۱۶۰.

۵. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۲۴۸، فصل في النص على إمامة الرضا عليه السلام.

دوم: محمد بن سنان، یکی از روایات کامل الزیارات است که ابن قولویه به صورت عام او را توثیق کرده است؛

سوم: محمد بن سنان، علاوه بر کامل الزیارات، یکی از راویان تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که به توثیق عام علی بن ابراهیم قمی توثیق می‌شود؛ یعنی تعارض و تساقط می‌کند؛

چهارم: شیخ حرّ عاملی، صاحب وسائل نیز او را توثیق کرده است.^۱ مرحوم خوئی توثیقات متأخران را قبول ندارد. ایشان پس از بیان روایات در مدح و ذم محمد بن سنان، می‌فرماید:

أقول: المتحصل من الروایات: أن مُحَمَّدَ بنِ سَنانِ كانَ منَ الموالينَ و منَ يدينَ اللهُ بمِوالاةِ أَهلِ بَيتِ نَبِيِّهِ ﷺ، فَهُوَ ممدوحٌ فَإِنِ ثَبِتَ فِيهِ شَيءٌ مِنَ المِخالفةِ، فَقَدِ زالَ ذلكَ و قد رَضِيَ عَنْهُ المَعْصومُ ﷺ و لأجلِ ذلكَ، عَدَهُ الشَّيخُ مِمَّنْ كانَ ممدوحاً حَسَنَ الطَّرِيقَةِ، الغِيبَةِ فَصَلَّ فِي ذِكرِ طَرَفٍ مِنَ أَخبارِ السَّفراءِ الَّذينَ كانوا فِي زَمانِ الغِيبَةِ و لو لا أَنَّ ابنَ عَقَدَةَ و النجاشيَّ و الشَّيخَ و الشَّيخَ المَفيِدَ و ابنَ الغضائريَّ ضَعَفُوهُ و أَنَّ الفَضلَ بنَ شاذانَ عَدَهُ مِنَ الكَذابِينَ، لَنَعينَ العَمَلَ بِرواياتِهِ و لَكِنِ تَضَعِيفُ هؤُلاءِ الأَعلامِ يَسُدُّنا عَنِ الأَعتمادِ عَلَيهِ، و العَمَلَ بِرواياتِهِ و لأجلِ ذلكَ لا يَمُكِنُ الأَعتمادُ عَلَي توثيقِ

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۶۱.



الشیخ المفید إیاه حیث عدہ ممن روی النص علی الرضا علیه السلام من
 أبیه من خاصته و ثقاته و أهل الورع و العلم و الفقه من شیعته...
 و لا علی توثیق ابن قولویه إیاه، فقد وقع فی أسناد کامل
 الزیارات... و لا علی توثیق علی بن إبراهیم إیاه، فقد وقع فی
 أسناد تفسیره...؛^۱ آنچه از روایات به دست می آید، این است که
 محمد بن سنان، از جمله دوستان اهل ائمه علیهم السلام و ممدوح
 است؛ و اگر مخالفتی داشته، قطعاً زایل گشته و حضرت از او
 راضی شده است. به همین دلیل، شیخ طوسی وی را جز
 ممدوحان شمرده است (الغیبة، فصل فی ذکر طرف من أخبار
 السفراء الذین کانوا فی زمان الغیبة، ص ۳۴۸)؛ اگر نه این بود که
 ابن عقده، نجاشی، شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن غضائری وی
 را تضعیف کرده اند، عمل به روایات او متعین می شد؛ اما تضعیف
 این بزرگان، ما را از اعتماد بر روایات او و عمل به آنها باز می
 دارد. به همین دلیل، نمی توان بر توثیق شیخ مفید اعتماد کرد؛ آن
 جا که او را از جمله کسانی بر شمرده است که روایات نص بر
 امامت امام رضا علیه السلام را از امام کاظم علیه السلام نقل کرده و او را از
 خواص امام رضا علیه السلام و مورد اعتماد امام و اهل ورع و علم و فقه و

از شیعیان او دانسته است. به توثیق ابن قولویه در کامل الزیارات به آن دلیل که نامش در اسناد این کتاب آمده... و علی بن ابراهیم قمی در کتاب تفسیرش به آن سبب که نامش در اسناد این کتاب آمده است،... نیز نمی توان اعتماد کرد.

جلسه شانزدهم

ادامه بررسی سندی روایت سوم از روایات قرقیسیا در منابع خاصه

بحث در بررسی سندی روایت سوم از روایات قرقیسیا در منابع خاصه بود. یکی از راویان موجود در سند این روایت، محمد بن سنان است که در جلسه گذشته در مورد او مطالبی ذکر کردیم. در ادامه به منظور تکمیل بحث به ذکر کلام مرحوم شوشتری در مورد این راوی می‌پردازیم:

ادامه بررسی شخصیت محمد بن سنان

مرحوم شوشتری در مورد او می‌نویسد:

و أما تحقیق حاله: فالظاهر أنه لما كان ماثلا إلى تعلّم المشكلات
كما يدلّ عليه قوله: «و من أراد المعضلات فيالي» و قول صفوان
فيه: «لقد همّ أن يطير غير مرّة فقصصناه حتى ثبت معنا» تعلق به
الغلاة فرووا عنه أخبارا منكورة كما عرفت من نقل الكشي عن
كتاب دورهم في خبر أنّ الجواد عليه السلام قال له: «أهدى بك من أشاء،
و اضلّ بك من أشاء» و أنّ ابن سنان أجابه: «تفعل بعبدك يا
سیدی ما تشاء إنك على كلّ شيء قدير» و نسبوا إليه أيضا تأليف
كتب منكورة- كما عرفت من المفيد في جوابه عن سؤال أخبار

الأشباح - فصار سببا لآثامه عند كثير منهم، لا أنه تحقق غمز فيه. مع أنا لم نقف على من ضعفه قولاً واحداً سوى ابن الغضائري في ما وصل إلينا، ولعله أيضاً في كتابه الآخر - الذي لم يصل - رجوع وإلا فحمدويه لم ينكر صحّة أحاديثه، وإمّا أنكر روايته لها؛ وكذلك أيوب ابن نوح أنكر روايته لها، لأنّ ابن سنان قال: إنّ ما حدّثهم لم يكن سماعاً بل وجداناً و أمّا الفضل فروى عنه نفسه و أجاز لآخرين رواية أحاديثه بعده و أمّا الكشّي ففي عنوانه الثانی و الرابع اقتصر على أخبار مدحه و أمّا النجاشي فقال في آخر كلامه: يدلّ خبر صفوان على زوال اضطرابه و أمّا المفيد و إن ضعفه في عدديّته و أحويته، إلاّ أنّه وثّقه في إرشاده. و أمّا الشيخ و إن ضعفه في التهذيبيّين و فهرسته و رجاله، إلاّ أنّه عدّه في غيبته من ممدوحى أصحابهم عليه السلام و روى أخبار مدحه و إن أبيت عن حسنه في نفسه فأخبره معتبره، حيث إن الشيخ في الفهرست روى أخباره إلاّ ما كان فيها غلوّ أو تخليط؛ و كذا روى عنه جمع من العدول و الثقات من أهل العلم، كيونس بن عبد الرحمن، و الحسين بن سعيد الأهوازي و أخيه، و الفضل بن شاذان و أبيه، و أيوب بن نوح، و محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب و غيرهم - كما مرّ عن الكشّي - فلا بدّ أنّهم رووا عنه السليم دون السقيم، فإنّهم كانوا نقاد الآثار؛

١. تسترى، محمدتقى، قاموس الرجال، ج ٩، ص ٣١٤.

اما تحقیق حال ایشان: همان طور که ظاهر است؛ چون ایشان دنبال
 تعلیم علوم غریبه بودند؛ چنان که قول او بر این مطلب دلالت
 می‌کند: «هر کسی که معضلات را اراده کرده است، نزد من بیاید» و
 قول صفوان در مورد او بر این مطلب دلالت می‌کند: «او بارها اهتمام
 بر پرواز کردن [غلو] داشت. پس بال او را بریدیم تا این که با ما
 هماهنگ شد»؛ به همین دلیل غلات از او سوء استفاده و از او
 روایات جعلی را نقل کردند؛ چنان که دانستی این مطلب را از نقل
 کشی از کتاب دور غلات در خبری که امام جواد علیه السلام به او فرمودند:
 «به واسطه تو هر آن که را بخواهم هدایت می‌کنم و آن که را بخواهم
 گمراه می‌کنم» و این که ابن سنان در جواب حضرت گفت: «ای سید
 من! با عبادت هر آنچه خواهی انجام ده که تو بر هر کاری توانایی.»
 همچنین تألیف کتاب‌های جعلی را به او نسبت دادند (مرحوم مفید
 این مطلب را در جواب به سؤال از اخبار کتاب اشباح بیان کرد) پس
 این، سبب اتهام ایشان نزد کثیری شد؛ نه این که کسی او را غمز
 (تضعیف) کرده باشد. و ما کسی که او را تضعیف کرده باشد،
 نیافتیم؛ مگر این غضائری بنا بر آنچه به ما رسیده، و شاید او هم در
 کتاب دیگرش که به ما نرسیده است از نظرش برگشته باشد؛^۱ اما

۱. این بیان مرحوم شوشتری بر این مبنا می‌باشد که کتاب ضعفای ابن غضائری را قبول دارند؛
 حال آن که ما اصلاً کتاب ابن غضائری را قبول نداریم و از نظر ما این کتاب از او نمی‌باشد.

حمدویه صحت احادیث او را منکر نشده، بلکه روایت کردن از او را انکار کرده است (بالوجادة به روایات او دست یافته است) همچنین ایوب بن نوح روایت کردن از او را انکار کرده است؛ زیرا ابن سنان می‌گوید: آنچه آنان حدیث کردند، نشنیده‌اند، بلکه یافته‌اند و اما فضل از او روایت کرده و به دیگران هم اجازه داده احادیث او را روایت کنند. و اما کشی هم، در عنوان دوم و چهارم او، اخبار مدحش را آورده است و اما نجاشی در پایان کلامش گفته است: روایت صفوان بر از بین رفتن اضطراب او دلالت دارد و اما مفید، اگرچه در عدیدة او را تضعیف کرده؛ در ارشاد او را توثیق کرده است و اما شیخ، اگرچه در تهذیب، فهرست و رجالش او را تضعیف کرده؛ در کتاب الغیبة او را از ممدوحین اصحاب ائمه علیهم‌السلام قرار داده و روایات در مدح او را روایت کرده است و اگر حسن بودن او حتی پذیرفته نشود، روایات او معتبر است؛ چون شیخ در فهرست، روایات او را به جزء آنچه مشتمل بر غلو و تخلیط بوده، روایت کرده است؛ و همچنین جمعی از عدول و ثقات اهل علم مانند یونس بن عبد الرحمن، حسین بن سعید اهوازی و برادرش، فضل بن شاذان و پدر او، ایوب بن نوح، محمد بن حسین بن ابو الخطاب و غیر آنان از او روایت نقل کردند. پس به ناچار باید آنان از شخص سلیمی روایت کرده باشند، به درستی که آنان کسانی بودند که نقد کننده آثار بودند.

نتیجه: بر اساس مطالب پیش گفته، این روایت از لحاظ سند مشکلی ندارد.

روایت چهارم قرقسیا

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هُوَلَاءِ الرِّجَالِ الْأَرَبَةِ عَنِ ابْنِ
مُحْبُوبٍ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ
بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرَانَ قَالَ
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ
عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحْبُوبٍ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ
الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَوْصِلِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي
نَاشِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحْبُوبٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي
الْمُقَدَّامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
الْبَاقِرُ عليه السلام يَا جَابِرُ الزَّمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَحْرُكْ يَدَا وَ لَا رِجْلَا حَتَّى تَرَى
عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنَّ أَدْرَكَتَهَا أَوْهَهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَا أَرَاكَ
تُدْرِكُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ حَدَّثَ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ
السَّمَاءِ وَ يَجِيئُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَ تُخَسَفُ قَرِيَّةٌ
مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَائِيَّةَ وَ تَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقَ
الْأَيْمَنِ وَ مَارِقَةٌ تَمُرُّ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ وَ يَعْقُبُهَا هَرَجُ الرُّومِ وَ سَيُقْبَلُ
إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَ سَيُقْبَلُ مَارِقَةُ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا
الرَّمْلَةَ فَبِلِكَ السَّنَةِ يَا جَابِرُ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ
نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأَوَّلُ أَرْضٍ تُخْرَبُ أَرْضُ الشَّامِ ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ
عَلَى ثَلَاثِ رَايَاتٍ رَايَةَ الْأَصْهَبِ وَ رَايَةَ الْأَبْقَعِ وَ رَايَةَ السُّفْيَانِيِّ
فَيَلْتَقِي السُّفْيَانِيُّ بِالْأَبْقَعِ فَيَقْتَتِلُونَ فَيَقْتُلُهُ السُّفْيَانِيُّ وَ مَنْ تَبِعَهُ ثُمَّ
يَقْتُلُ الْأَصْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْإِقْبَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ يَمُرُّ جَيْشُهُ

بِقَرْفِيسِيَاءَ فَيَقْتُلُونَ بِهَا فَيُقْتَلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةٌ أَلْفٍ وَ يَبْعَثُ
السُّفْيَانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ وَ عِدَّتُهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا فَيُصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ
الْكُوفَةِ قَتْلًا وَ صُلْبًا وَ سَبِيًّا فَيَبِينَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلْتَ رَايَاتٍ مِنْ
قَبْلِ خُرَّاسَانَ وَ تَطْوِي الْمَنَازِلَ طَيًّا حَثِيثًا وَ مَعَهُمْ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ
الْقَائِمِ ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي ضِعْفَاءَ فَيَقْتُلُهُ أَمِيرُ
جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَ الْكُوفَةِ وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ نَعْمًا إِلَى
الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ أَنَّ
الْمَهْدِيَّ ﷺ قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَتْرِهِ فَلَا يُدْرِكُهُ
حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ
فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِيِّ الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَيْدَاءُ
أَبِيدي الْقَوْمُ فَيُخَسِفُ بِهِمْ فَلَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ يُحَوِّلُ اللَّهُ
وُجُوهُهُمْ إِلَى أَفْقَيْتِهِمْ وَ هُمْ مِنْ كَلْبٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿ يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ
أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا ﴾ الْآيَةُ قَالَ وَ الْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ
بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فَيُنَادِي يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ
مُحَمَّدٍ ﷺ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَمَنْ حَاجَنِي فِي
أَدَمَ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِأَدَمَ وَ مَنْ حَاجَنِي فِي نُوحٍ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ

وَمَنْ حَاجَنِي فِي إِبْرَاهِيمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ وَمَنْ حَاجَنِي فِي مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَمَنْ حَاجَنِي فِي النَّبِيِّينَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^١ فَأَنَا بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ وَ ذَخِيرَةٌ مِنْ نُوحٍ وَ مُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ صَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَلَا فَمَنْ حَاجَنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ أَلَا وَمَنْ حَاجَنِي فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَنْشُدُ اللَّهَ مَنْ سَمِعَ كَلَامِي الْيَوْمَ لَمَّا بَلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ ﷺ وَ بِحَقِّي فَإِنِّي لِي عَلَيْكُمْ حَقُّ الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا أَعْتَمْتُمُونَا وَ مَنَعْتُمُونَا مِمَّنْ يَظْلِمُنَا فَقَدْ أَخْفَنَّا وَ ظَلَمْنَا وَ طَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا وَ بُعِيَ عَلَيْنَا وَ دُفِعْنَا عَنْ حَقِّنَا وَ افْتَرَى أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا. فَاللَّهُ اللَّهُ فِينَا لَا تَخَذُلُونَا وَ انصُرُونَا يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قِرْعًا كَقِرْعِ الْحَرِيفِ وَ هِيَ يَا جَابِرُ الْآيَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^٢ فَيَبَايَعُونَهُ

١. آل عمران: ٣٤

٢. بقره: ١٤٨.

بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ مَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ تَوَارَثَتْهُ
 الْأَبْنَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ وَ الْقَائِمُ يَا جَابِرُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّحُ
 اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا
 يُشْكِلَنَّ عَلَيْهِمْ وَلَا دُنُوهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ وَرِاثَتُهُ الْعُلَمَاءُ عَالِمًا
 بَعْدَ عَالِمٍ فَإِنْ أَشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ مِنَ السَّمَاءِ لَا
 يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ؛^۱ جابر بن یزید
 جعفی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! بر زمین [=محل
 استقرار] بنشین [=خانه نشین باش] و دست و پا مزن [=فعالیتی
 نکن و تحرکی نداشته باش] تا نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم،
 مشاهده کنی. [البته] اگر آن‌ها را درک کنی: نخستین آن‌ها اختلاف
 بنی عباس است که نمی‌بینم که تو آن را درک می‌کنی؛ ولی پس از
 من از قول من این مطلب را [به دیگران]، نقل کن و منادی که از
 آسمان ندا دهد و صدایی که از پیروزی حکایت می‌کند از سمت
 دمشق به شما برسد، قریه‌ای در شام که به «جابه» مشهور است در
 زمین فرو برود، بخشی از قسمت راست مسجد دمشق فرو ریزد و
 گروهی مارقه [=از دین برگشتگان و شورشیانی گمراه و بدعت‌گزار و
 گول خورده‌اند] از جانب ترک‌ها سر به شورش بردارند، و آشوب و
 فتنه‌ای هم از ناحیه روم به دنبال آن آید. برادران ترک می‌آیند تا به

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۲۷۹، ب ۱۴، ح ۶۷.



جزیره [=موصل] می‌رسند و از دین‌برگشتگان هم به سوی روم حرکت می‌کنند تا این‌که به رمله [=فلسطین] می‌رسند، پس در آن سال، ای جابر! در هر سرزمینی از ناحیه مغرب اختلاف فراوانی پدید می‌آید. پس نخستین سرزمینی که ویران می‌شود سرزمین شام است. سپس در آن هنگام اختلاف آنان بر سه پرچم باشد: پرچم اُصْهب و پرچم اَبْقع و پرچم سفیانی. پس سفیانی با اَبْقع برخورد می‌کند و آنان به جنگ می‌پردازند، و سفیانی او و هر کس را که از او پیروی می‌کند، خواهد کشت. سپس اُصْهب را می‌کشد، و بعد دیگر هَمّتی به کار نخواهد بست، مگر روی آوردن به سوی عراق، و سپاهیانش به قرقیسیا گذر می‌کنند و در آن جا به جنگ می‌پردازند و صد هزار تن از ستمکاران در آن جا کشته می‌شوند، و سفیانی سپاهی به کوفه گسیل می‌دارد که شمار ایشان هفتاد هزار باشد. پس ایشان مردم کوفه را می‌کشند و به دار می‌آویزند و اسیر می‌کنند. در کشاکشی این چنین که بر ایشان واقع می‌شود ناگاه پرچم‌هایی از جانب خراسان پدیدار می‌شود و پرچمداران منزل‌ها را با سرعت بسیار می‌پیمایند و با آنان چند تن از اصحاب قائم همراه هستند. سپس مردی از موالی [=غیر بومی] اهل کوفه با جمعی ناتوان خروج می‌کند. فرمانده سپاه سفیان میان حیره و کوفه او را به قتل می‌رساند و سفیانی گروهی را به مدینه روانه کند و مهدی از آنجا به مکه رهسپار شود و خبر به فرمانده سپاه سفیانی رسد که مهدی به جانب مکه بیرون شده است، پس او لشکری از پی او روانه می‌کند؛

ولی او را نیابد تا این که مهدی عج با حالت ترس و نگرانی بدان سنت که موسی بن عمران داشت داخل مکه می شود. آن حضرت فرمود: فرمانده سپاه سفیانی در صحرا فرود می آید، پس آواز دهنده ای از آسمان ندا می کند که «ای دشت! آن قوم را نابود کن!» پس دشت ایشان را به درون خود می برد و هیچ یک از آنان نجات نمی یابد، مگر سه نفر که خداوند رویشان را به پشت آنان بر می گرداند و ایشان از قبیله کلب هستند، و این آیه در مورد آنان نازل شده است: «ای کسانی که کتاب به شما داده شده است! به آنچه ما فرو فرستادیم [قرآن] که آنچه را نزد شماست [تورات و انجیل] تصدیق می کند، ایمان آورید پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و آن ها را به پشت هایشان برگردانیم.» تا آخر آیه. حضرت فرمود: «قائم در این هنگام در مکه خواهد بود، پشت خود را به بیت الحرام تکیه می دهد و بدان پناه بسته، آواز می دهد: ای مردم! ما از خدا یاری می طلبیم؛ چه کسی از مردم [دعوت] ما را پاسخ می گوید؟ که ما خاندان پیامبر شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و ما شایسته ترین مردم به خداوند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشیم. پس هر کسی در باره آدم با من محاجّه کند، بداند که من سزاوارترین مردم به آدم هستم؛ و هر که با من در باره نوح محاجّه پردازد، بداند که من شایسته ترین مردم به نوح هستم؛ و هر کس در مورد ابراهیم محمد با من به محاجّه برخیزد بداند که من سزاوارترین مردم به ابراهیم هستم، و هر کس در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم با من محاجّه کند، بداند که من سزاوارترین



مردم به محمد ﷺ هستیم، و هر کس در مورد پیامبران با من به محاجه پردازد، بدانند که من سزاوارترین مردم به پیامبران هستم. مگر خداوند در کتاب خود نمی فرماید: «همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندانی که برخی از آنان از نسل پاره‌ای دیگر هستند و خداوند شنوا و دانا است»؛ تا آخر آیه. پس من یادگاری هستم از آدم و به جا مانده از نوح و برگزیده از ابراهیم و خلاصه‌ای از محمد که درود خداوند بر تمامی آن‌ها باد! بدانید هر کس با من در باره کتاب خدا به محاجه پردازد پس من شایسته‌ترین مردم به کتاب خداوند هستم. هان! هر کس در مورد سنت رسول خدا ﷺ با من محاجه کند، بدانند که من سزاوارترین مردم به سنت رسول خدا ﷺ هستیم. من به خدا سوگند می‌دهم هر کس را که امروز سخن مرا می‌شنود که حاضران [از شما] به غیبیان از شما می‌خواهم ابلاغ کند و به حق خدا و حق رسول او ﷺ و حق خودم که مرا بر شما حق خویشاوندی با رسول خدا ﷺ است، از شما می‌خواهم که ما را یاری کنید و از ما باز دارید آن کس را که به ما ستم می‌کند که ما مورد وحشت و ستم قرار گرفتیم و از شهرها و فرزندانمان رانده شدیم و بر ما ستم شد و از حَقمان کنار زده شدیم و آنان که بر باطل بودند بر ما نسبت ناروا بستند پس خدا را خدا را [به یاد آرید] در حق ما! ما را خوار نکنید و ما را یاری کنید تا خدای تعالی شما را یاری فرماید». آن حضرت ادامه داد: «پس خداوند سیصد و سیزده نفر یاران آن حضرت را بر

اوگرد می‌آورد، و خداوند آنان را بدون قرار قبلی برای او فراهم آورد، بسان پاره‌های ابر پاییز [که متفرّق‌اند و بعد به هم می‌پیوندند]. ای جابر! این همان آیه‌ای است که خداوند در کتاب خود آن را ذکر کرده است که «هر کجا که باشید خداوند همگی شما را گرد می‌آورد که خدا بر همه چیز توانا است.» پس در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و با او فرمان و وصیت نامه‌ای از رسول خدا ﷺ همراه است که فرزندان آن را از پدران به ارث دریافت داشته‌اند، و قائم، ای جابر! مردی از فرزندان حسین است که خداوند کار او را یک شبه برایش اصلاح می‌فرماید. پس هر چه از آن جمله بر مردم مشکل کند، دیگر زاده شدن او از نسل رسول خدا ﷺ و ارث بردن او از علمای هر عالمی پس از دیگری بر ایشان مشکل نخواهد بود و باز اگر این‌ها هم جملگی بر ایشان مشکل باشد، آن آواز که از آسمان بر می‌خیزد، هنگامی که او به نام خودش و پدر و مادرش خوانده می‌شود، دیگر مشکلی را بر ایشان باقی نمی‌گذارد.»

منابع روایت چهارم قرقیسیا

الف) منابع شیعی

۱. الإختصاص شیخ مفید، ص ۲۵۵ و الارشاد، ص ۳۵۹؛
۲. الغیبة شیخ طوسی؛
۳. معجم احادیث الامام المهدي ﷺ، ج ۷، ص ۳۸.



ب) منابع عامه

از آثار و منابع عامه تنها دو منبع این روایت را نقل کرده‌اند:

۱. عقد الدرر، همان نص ارشاد؛

۲. ینابیع المودة.

این روایت خیلی مورد توجه قرار نگرفته و به هفت طریق نقل شده که بعضی از آن طرق بدون اشکال است.

بررسی سندی

این روایت از لحاظ سند دارای اشکالاتی می‌باشد البته به چند طریق نقل شده که بعضی از آن طرق مشکل سندی ندارند. لذا روایت مورد قبول است و این یکی از روایاتی است که به حادثه قرقیسیا اشاره می‌کنند.

بررسی دلالی

روایت علاوه بر این که به حادثه قرقیسیا اشاره دارد، بر علامیت بازگشت عباسیان به حکومت و نیز برای ظهور دارای دلالت است؛ زیرا امام اختلاف بنی‌العباس را از جمله علائم بیان می‌کنند و حال آن که بار اول که حکومت آن‌ها از بین رفت، به دلیل اختلاف داخلی نبود؛ بلکه به سبب سوء مدیریت و ضعف حاکمیتی آن‌ها بود. البته علامت بودن چیزی با مقارن بودن آن شیء با ظهور ملازم نیست؛ یعنی می‌تواند چیزی از علائم ظهور باشد، اما مقارن ظهور نباشد. البته اگر مراد از اختلاف بین بنی‌العباس در روایت، اختلاف مأمون و امین باشد، در این

صورت، دیگر بر علامیت بازگشت عباسیان به حکومت هیچ دلالتی ندارد. طبق نقل این روایت، حادثه قرقسیا واقع خواهد شد؛ اما بر خلاف روایات قبل، یک طرف حادثه سفیانی است.

جلسه هفدهم

روایت پنجم قرقسیا در منابع شیعه

قَرَقَارَةُ عَنْ نَصْرِ بْنِ اللَّيْثِ الْمَرْوَزِيِّ عَنِ ابْنِ طَلْحَةَ لَلْجَحْدَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَيْبَةَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينَ عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ دَوْلَةَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَهَا أَمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالزُّمُوا الْأَرْضَ وَكُفُّوا حَتَّى تَجِيءَ أَمَارَاتُهَا. فَإِذَا اسْتَبَارَتْ عَلَيْكُمْ الرُّومُ وَالتُّرُكُ وَجُهِزَتِ الْجِيُوشُ وَمَاتَ خَلِيفَتُكُمْ الَّذِي يَجْمَعُ الْأَمْوَالَ وَاسْتُخْلِفَ بَعْدَهُ رَجُلٌ صَحِيحٌ فَيُخْلَعُ بَعْدَ سِنِينَ مِنْ بَيْعَتِهِ وَيَأْتِي هَلَاكُ مُلْكِهِمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأَ وَيَتَخَالَفُ التُّرُكُ وَ الرُّومُ وَ تَكْتُمُ الحُرُوبُ فِي الْأَرْضِ وَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ سُورِ دِمَشَقَ وَنَزَلَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ شَرٍّ قَدِ افْتَرَبَ وَ يُخَسَفُ بِعَرَبٍ مَسْجِدِهَا حَتَّى يَخْرَ حَانِطُهَا وَ يَظْهَرُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِالشَّامِ كُلُّهُمْ يَطْلُبُ الْمَلِكَ رَجُلٌ أَبْقَعُ وَ رَجُلٌ أَصْهَبُ وَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي سُفْيَانَ يَخْرُجُ فِي كَلْبٍ وَ يَخْضُرُ النَّاسُ بِدِمَشَقَ وَ يَخْرُجُ أَهْلُ الْعَرَبِ إِلَى مِصْرَ. فَإِذَا دَخَلُوا فَبَلَكَ إِمَارَةَ السُّفْيَانِيِّ وَ يَخْرُجُ قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَدْعُو لِأَلِ مُحَمَّدٍ ع وَ تَنْزِلُ التُّرُكُ الحَيْرَةَ وَ تَنْزِلُ الرُّومُ فَلِسْطِينَ وَ يَسْبِقُ عَبْدُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ حَتَّى يَلْتَقِيَ جُنُودَهُمَا بِقَرَقِيسِيَاءَ عَلَى النَّهْرِ وَ يَكُونُ قِتَالٌ عَظِيمٌ وَ

يَسِيرُ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ فَيَقْتُلُ الرَّجَالَ وَ يَسْبِي النِّسَاءَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِي قَيْسٍ حَتَّى يَنْزِلَ الْجَزِيرَةَ السُّفْيَايُ فَيَسْبِقُ الْيَمَائِيَّ [فَيَقْتُلُ] وَ يَحْجُزُ السُّفْيَايُ مَا جَمَعُوا. ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَقْتُلُ أَعْوَانَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ يَقْتُلُ رَجُلًا مِنْ مُسَمِّيهِمْ ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عَلَى لَوَائِهِ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ وَ إِذَا رَأَى أَهْلَ الشَّامِ قَدِ اجْتَمَعَ أَمْرُهَا عَلَى ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَأَخْفُوا بِمَكَّةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تُقْتَلُ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ وَ أَخُوهُ بِمَكَّةَ ضَيْعَةً فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِيرَكُمْ فَلَانٌ وَ ذَلِكَ هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛^۱

عبد الله رزین [=از شهدای صفین] از عمار بن یاسر چنین نقل می‌کند: دولت اهل بیت پیامبر شما در آخر الزمان خواهد بود؛ ظهور آن دولت دارای علاماتی است. وقتی که علامات را دیدید، سر جایتان بنشیند و دست نگه دارید تا این که علامت‌های ظهور بیاید. زمانی که اهل روم [=اروپا] و ترک‌ها، غبار فتنه را علیه شما بلند کردند، و لشکرهای دشمن آماده و تجهیز شد و خلیفه شما که اموالی را جمع‌آوری می‌کرد، از دنیا رفت و رهبری درستکار به جای او بنشیند. پس بعد از چند سالی مردم از بیعتش درمی‌آیند و زوال و نابودی حکومت [یعنی بنی عباس] از همان سمتی می‌رسد که شروع شده بود.^۲ اهل روم و ترک‌ها باهم مخالفت

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۴۶۳ - ۴۶۴.

۲. دولت بنی عباس به دست هلاکو خان که از سمت خراسان قیام کرده بود، از بین رفت؛

می‌کنند و جنگ در روی زمین گسترده می‌شود. [در همین زمان] منادی در قلعه دمشق ندا می‌دهد: وای بر اهل زمین از شرّی که نزدیک شده است! و قسمت غربی مسجد [اموی] به زمین فرو می‌رود؛ به طوری که دیوارش ناگهان خراب و ویران می‌شود. در شام سه نفر قیام می‌کنند که همگی خواهان سلطنت و حکومت هستند: یکی از آن‌ها ابلق و دیگری سرخ‌مو و سرخ‌رنگ و سومین نفر از اهل بیت ابی سفیان است و در منطقه کلب خروج و مردم را در دمشق جمع می‌کند. اهل مغرب به سمت مصر خروج می‌کنند؛ همین‌که آن‌ها وارد مصر می‌شوند، ورودشان علامت و نشانه خروج و سلطنت سفیانی است. قبل از سفیانی کسی قیام می‌کند که مردم را به ولایت آل محمد ﷺ فرامی‌خواند. ترک‌ها در حیره و سپاه روم هم در فلسطین مستقر می‌شوند و در همان زمان عبد الله سبقت می‌گیرد و دو سپاه در قرقیسیا و در کنار نهر باهم برخورد می‌کنند و جنگ سختی درمی‌گیرد، و صاحب لشکر مغرب همه‌جا سیر می‌کند [=شهرها را تصرف می‌کند] و مردها را می‌کشند و زن‌ها را به اسارت می‌گیرند و بعد از آن به قیس بازمی‌گردد.

همان‌طور که برپایی حکومت بنی‌عباس به دست ابومسلم بود که او هم از سمت خراسان قیام کرد.

بررسی سندی

۱. قرقاره

ایشان همان یعقوب بن نعیم است. ابن داوود گفته است: «کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة.»^۱ علامه حلی نیز گفته است: «کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الامام الرضا علیه السلام.»^۲ مرحوم میرزا در رجال کبیر نیز چنین گفته است: «کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الامام الرضا علیه السلام.»^۳ مرحوم تفریشی نیز گفته است: «کان جلیلا فی اصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الامام الرضا علیه السلام صنف کتب فی الإمامة.»^۴ قهبایی نیز در مورد او چنین تعبیری را دارد.^۵ مرحوم خویی می فرماید:

الظاهر أن جميع هؤلاء استندوا فيما ذكروه إلى نسخة ابن طاوس، و هذه الترجمة غير موجودة في بقية نسخ النجاشي، حتى النسخة الموجودة عندنا المصححة على نسخة صحيحة قريبة من عصر النجاشي، و الله العالم بالحال؛^۶ ظاهراً همگی در آنچه ذکر کرده اند

۱. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال، ص ۳۷۹، ش ۱۶۹۸.

۲. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، ۱۸۶، ش ۶.

۳. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۴۶، ش ۱۳۷۴۷.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

از کتاب ابن طاووس بوده است، و این ترجمه در بقیه نسخه نجاشی موجود نیست؛ حتی در نسخه‌ای که نزد ما است (و تصحیح شده نسخه صحیح نزدیک زمان نجاشی است) نیز نمی‌باشد.

بنابراین، شاید این ترجمه از ابن طاووس سهو القلم یا این که در مورد شخص دیگری بوده و لذا ایشان مجهول است. البته بحث آن در درس‌های قبل گذشت.

۲. نصر بن لیث مروزی

مرحوم نمازی در مورد او می‌فرماید: «لم يذكره؛ نامی از او ذکر نکردند»؛ یعنی در معجم رجال الحديث، تنقیح المقال و جامع الرواة یادی از او نشده است و اگر در این سه کتاب نامی از وی نباشد، در هیچ کتاب رجالی دیگر هم یادی از او نشده است. از او چنین روایتی از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «حَقُّ عَلِيٍّ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ؛ حق علی بر این امت همچون حق پدر است بر فرزندش.»^۱ اگر این روایت مستند و صحیح باشد، حکایت از عقیده او دارد؛ هر چند نقل روایت اعم از این است که به آن ملتزم باشد. البته وثاقت او از این روایت استفاده نمی‌شود.

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم الرجال الحديث، ج ۸، ص ۷۱، ش ۱۵۵۶۲.

۲. طوسی، محمدبن حسن، أمالي، مجلس دوم، ص ۵۴.

۳. عبد الله بن لهيعة

نام او نیز در کتاب‌های رجالی ما نیامده است. او از طرف منصور دوانیقی قاضی مصر بود و سال ۱۷۴ هجری فوت شد.^۱

شرح حال عبد الله بن لهيعة در کتاب‌های عامه

ایشان نسبت به امیرالمؤمنین عليه السلام ارادت داشت. شاید به همین دلیل کتابخانه او را آتش زدند و لیث بن سعد نیز که مأمور دشمنی علیه امیرالمؤمنین عليه السلام بود، وقتی وارد مصر شد، او را از مسجد بیرون کرد. لیث توانست بر مصر اثر گذار باشد، مگر در سه خانواده که یکی از آن‌ها خانواده عبد الله بن لهيعة بود. لذا عامه روایتی هم که از نظر خودشان اشکالی نداشته باشد، اگر راوی آن ابن لهيعة باشد، نمی‌پذیرند. به عنوان نمونه، ابن عدی جرجانی در «الکامل فی ضعفاء الرجال» روایتی را از عبد الله بن عمر در مورد فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام رحلت نقل می‌کند که یکی از راویان آن ابن لهيعة است:

أخبرنا أبو يعلى، حَدَّثَنَا كَامِلُ بْنُ طَلْحَةَ، حَدَّثَنَا ابْنُ لَهَيْعَةَ، حَدَّثَنَا حُيَيْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُبَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فِي مَرَضِهِ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَادْعُوا لَهُ أَبَا بَكْرٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَادْعُوا لَهُ عُمَرَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ

۱. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۷۸، ش ۸۶۰۳.

قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَدَعُوا لَهُ عُمَانَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ
 أَخِي فَدَعِيَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسْتَرَهُ بِثَوْبٍ وَانْكَبَّ عَلَيْهِ
 فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قِيلَ لَهُ مَا، قَالَ: قَالَ عَلْمَنِي أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ
 كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛^۱ عبدالله بن عمر می گوید: پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

هنگام بیماری [در حال احتضار و رحلت] فرمود: «برادرم را برای
 من فرا خوانید.» ابو بکر را برایش فرا خواندند. آن حضرت از او
 روی برگرداند و بار دیگر فرمود: «برادرم را برای من فرا خوانید.»
 وقتی عمر را به سویش فراخواندند، آن حضرت از او هم روی
 برگرداند. بار سوم فرمود: «برادرم را برای من فرا خوانید.» آن گاه
 عثمان را خواندند؛ آن حضرت از او نیز روی برگرداند و فرمود:
 «برادرم را برای من فرا خوانید.» پس علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را صدا
 کردند؛ وقتی آمد، پیغمبر او را به پارچه‌ای پوشانید و سینه علی را
 به سینه خود چسبانید. هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از نزد پیغمبر خارج
 شد، از او پرسیدند: پیغمبر به شما چه فرمود؟ پاسخ داد: «مرا
 هزار باب علم آموخت که از هر بابی به هزار باب دیگر راه گشوده
 شود.»

ابن عدی جرجانی پس از نقل این روایت می گوید: آفت این روایت
 عبد الله بن لهيعة است:

۱. ابن عدی، أبو أحمد بن عدی الجرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۳۸۹.

قال ابنُ عَدِيٍّ وَهَذَا هُوَ حَدِيثٌ مُنْكَرٌ وَلَعَلَّ الْبَلَاءَ فِيهِ مِنْ بَنِ هَيْبَةَ
فَإِنَّهُ شَدِيدُ الْإِفْرَاطِ فِي التَّشْيِيعِ وَقَدْ تَكَلَّمَ فِيهِ الْأُئِمَّةُ وَنَسَبُوهُ إِلَى
الضَّعْفِ؛^۱ ابن عدی می گوید: این حدیث منکر است و شاید مشکل
از ابن لهیعه باشد؛ زیرا او در تشیع، بسیار افراط می کرده است و
انمه در مورد او ایراد وارد کرده و او را تضعیف کرده اند.

به هر حال، این روایت از جنبه سند دارای اشکال است و به معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ
هم نمی رسد. البته اگر سند صحیح بود، ما کلام عمار را بدون شک
می پذیرفتیم؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره عمار می فرماید: «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ
مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَ الْحَقِّ حَيْثُ مَا دَارَ؛ عَمَارٌ بَا حَقِّ اسْتِ وَ حَقٌّ بَا او. عَمَارٌ بَا
حَقِّ مِی چَرخِد، هَر جَا کِه حَقِّ بَچَرخِد [عمار به دور حق می چرخد].»^۲
چنین شخصیتی هیچ گاه کلام غیر معصوم را به معصوم نسبت نمی دهد.
نتیجه: پس در کتاب های شیعه پنج روایت در مورد حادثه قرقسیا وجود
دارد که لا اقل چهار روایت آن از طریق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است و این چهار
روایت حاکی از درگیری و جنگ سختی در قرقسیا است. البته تفصیل
آن، مانند طرفین نزاع را نمی توان به دست آورد؛ اما اصل ماجرای قرقسیا
با این روایات مستفیض قابل اثبات و مسلم است.

۱. همان.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵.

محورسوم: قرقیسیا در روایات عامه^۱

این حادثه به تفصیل در کتاب‌های عامه آمده است؛ اما قریب به اتفاق روایات عامه در مورد قرقیسیا از کتاب فتن «نعیم بن حمّاد» نقل شده است.

روایت اول قرقیسیا

حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ جَرَّاحٍ، عَنْ أَرْطَاةَ، قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ التُّرُكُ وَالرُّومُ، وَخَسِفَ بَقْرِيَّةَ بَدِمَشَقَ، وَسَقَطَ طَائِفَةٌ مِنْ غَرَبِيِّ مَسْجِدِهَا، رُفِعَ بِالشَّامِ ثَلَاثَ رَايَاتٍ: الْأَبْقَعُ، وَالْأَصْهَبُ، وَالسُّفْيَانِيُّ، وَخُصِرُ بَدِمَشَقَ رَجُلٌ فَيَقْتُلُ وَمَنْ مَعَهُ، وَيَخْرُجُ رَجُلَانِ مِنْ بَنِي أَبِي سُفْيَانَ، فَيَكُونُ الظَّفَرُ لِلثَّانِي، فَإِذَا أَقْبَلَتْ مَادَّةُ الْأَبْقَعِ مِنْ مِصْرَ ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ بِجَيْشِهِ عَلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُ التُّرُكَ وَالرُّومَ بِقَرَقِيسِيَا حَتَّى تَشْبَعَ سَبَاعُ الْأَرْضِ مِنْ حُومِهِمْ؛^۲ ارطاة می‌گوید: هنگامی که تُرک و روم اجتماع کنند، و قریه‌ای در شام در زمین فرو برود و قسمت غربی مسجد دمشق بریزد؛ سه پرچم در شام برافراشته می‌شود: پرچم ابقع، أصهب و سفیانی، شخصی در دمشق محاصره می‌شود پس او و اطرافیان او کشته می‌شوند، و دو نفر از فرزندان ابو سفیان خروج می‌کنند. پس پیروزی با دومی است و هنگامی که یاران ابقع از

۱. روایات شیعی در مورد قرقیسیا از جلسه چهاردهم تاکنون مطرح گردید.

۲. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، ج ۱، ح ۸۳۳، ص ۲۸۵.

مصر آمدند، سفیانی به همراه لشکریانش بر آن‌ها غلبه می‌کند، پس ترک و روم را در قرقیسیا می‌کشد تا جایی که درندگان زمین از گوشت آن‌ها سیر می‌شوند.

بر اساس این روایت، یک طرف درگیری سفیانی است و طرف دیگر آن ترک‌ها و رومیان هستند.

اشکالات روایت

۱. اگرچه حکم بن نافع و جراح و ارطاة، از نظر اهل سنت ثقه هستند؛ از نظر بعض عامه شخص نعیم بن حمّاد، ثقه نیست؛
۲. مرحوم مامقانی در مورد حکم بن نافع می‌فرماید: «عامی، یروی عن النواصب»^۱ و در مورد جراح می‌فرماید: «لم أقف علی مدح فضلا عن التوثیق فهو من المجاهیل»^۲؛ ارطاة همین‌طور می‌باشد؛
۳. سند روایت به پیامبر ﷺ منتهی نمی‌شود؛
۴. معلوم نیست ارطاة جزء صحابه باشد، تا گفته شود مرفوعه‌های صحابه از نظر اهل سنت مورد قبول است؛
۵. نهایت چیزی که از آن برداشت می‌شود، آن است که یک طرف سفیانی و یک طرف ترک‌ها و رومیان هستند.

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۲۳، ص ۴۱۵.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۲۹۴.

روایت دوم قرقیسیا

حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ جَرَّاحٍ، عَنْ أَرْطَاةَ، قَالَ: «يَدْخُلُ السُّفْيَانِيُّ الْكُوفَةَ فَيَسْبِيهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِهَا سِتِينَ أَلْفًا، ثُمَّ يَمْكُثُ فِيهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً، يَقْسِمُ أَمْوَالَهَا، وَدُخُولُهُ الْكُوفَةَ بَعْدَمَا يُقَاتِلُ التَّرْكَ وَالرُّومَ بِقَرَقِيسِيَا، ثُمَّ يَنْفَتِقُ عَلَيْهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ فَتَقُ فَتَرْجِعُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ إِلَى خُرَّاسَانَ، فَيَقْتُلُ خَيْلَ السُّفْيَانِيِّ وَيَهْدِمُ الْحُصُونَ حَتَّى يَدْخُلَ الْكُوفَةَ، وَيَطْلُبُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ، وَيُظَهِّرُ بِخُرَّاسَانَ قَوْمٌ يَدْعُونَ إِلَى الْمَهْدِيِّ عليه السلام...»^۱ ارطاة گفت: سفیانی وارد کوفه می شود و به مدت سه روز از مردم اسیر می کند و شصت هزار نفر از اهل آن را می - کشد و سپس هجده شب در کوفه توقف و اموال آن ها را تقسیم می - کند و ورود او به کوفه، بعد از قتال او با ترک و روم در قرقیسیا است. سپس یکپارچگی آن ها گسسته می شود و گروهی از پشت سر به آن ها ضربه می زنند. وی گروهی را به خراسان می فرستند. سپس لشکر سفیانی می آید و حصن ها را منهدم می کنند تا به کوفه وارد می شوند و اهل خراسان را جست و جو می کنند و قومی در خراسان ظهور می کنند که مردم را به مهدی عليه السلام فرامی خوانند...

این روایت نیز به حادثه قرقیسیا اشاره دارد؛ البته مکان آن را مشخص نکرده است و طرفین نزاع را ترک و روم با سفیانی بیان می کند. روایت

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۸۹۳.

قبل، همین مطلب را بیان می‌کرد. به نظر ما هر دو روایت یک روایت است که یکی بر اختصار و دیگری بر تفصیل می‌باشد.

منابع روایت دوم

۱. الفتن ابن حمّاد ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۸۹۳؛
۲. العرف الوردی، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۱؛
۳. فتاویٰ حدیثیه، ص ۳۱؛
۴. عقد الدرر سلمی.

اشکالات روایت دوم

۱. سند روایت ضعیف است.
۲. مؤلف (نعیم بن حمّاد) هم ضعیف است.
۳. سند روایت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم نمی‌شود.

جلسه هجدهم

روایت سوم قرقيسيا

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ وَرَشِيدِينَ عَنِ ابْنِ هَيْعَةَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ عَنْ عَمَارِ بْنِ
يَاسِرٍ قَالَ فَبِتَّبِعُ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدَ اللَّهِ فَلَتَلْتَقِي جُنُودَهُمَا بِقَرْقِيسِيَاءَ عَلَى
النَّهْرِ فَيَكُونُ قِتَالٌ عَظِيمٌ وَيَسِيرُ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ وَ
يُسَبِي التِّسَاءَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِي قَيْسٍ حَتَّى يَنْزِلَ الْجَزِيرَةَ إِلَى السَّفِيَانِي فَيَبْنِعُ
الْيَمَانِي فَيَقْتُلُ قَيْسًا بِأَرْيَحَا وَ يَجُوزُ السَّفِيَانِي مَا جَمَعُوا ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى
الْكُوفَةِ فَيَقْتُلُ أَعْوَانَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ يَطْهَرُ السَّفِيَانِي بِالشَّامِ عَلَى الرِّيَاطِ
الْثَّلَاثِ ثُمَّ يَكُونُ لَهُمْ وَقْعَةٌ بَعْدَ قَرْقِيسِيَاءَ عَظِيمَةٌ ثُمَّ يَتَفَقُّ عَلَيْهِمْ فَتَقُّ
مِنْ خَلْفِهِمْ فَيَقْتُلُ طَائِفَةً مِنْهُمْ حَتَّى يَدْخُلُوا أَرْضَ خُرَاسَانَ وَ تُقْبَلُ
خَيْلُ السَّفِيَانِي كَاللَّيْلِ وَ السَّيْلِ فَلَا تَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَتَهُ وَ هَدَمَتْهُ
حَتَّى يَدْخُلُوا الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُونَ شِبَعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ يَطْلُبُونَ أَهْلَ خُرَاسَانَ
فِي كُلِّ وَجْهِ وَ يَخْرُجُ أَهْلُ خُرَاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ فَيَدْعُونَ لَهُ وَ
يَنْصُرُونَهُ؛^١ عمار بن ياسر گفت: [شخصی به نام] عبد الله، عبد الله، عبد الله

١. ابن حماد، نعيم، الفتن، ج ١، ص ٣٠٢، ح ٨٨٢.

دیگری را تعقیب می‌کند تا این که لشکریان آن دو، در قرقیسیا در کنار نهری همدیگر را ملاقات می‌کنند و جنگ بزرگی بین آن‌ها رخ می‌گیرد و صاحب مغرب لشکر کشی می‌کند و مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند. سپس به قیس باز می‌گردد تا این که از جزیره به سوی سفیانی فرود می‌آید و یمانی را تعقیب می‌کند و قیس را در اریحا می‌کشد و سفیانی آنچه را جمع کرده‌اند تصرف و سپس به کوفه لشکرکشی می‌کند و یاران آل محمد را می‌کشد. سپس سفیانی در شام بر پرچم‌های سه‌گانه غالب می‌شود. در ادامه بعد از قرقیسیا جنگ بزرگی خواهند داشت. آن‌گاه لشکری از سفیانی از پشت به آنان حمله می‌کنند و گروهی از آنان را می‌کشند تا وارد سرزمین خراسان می‌شوند و اسب‌های سفیانی مانند شب و سیلاب می‌آیند؛ و از چیزی نمی‌گذرند، مگر آن که آن را خراب و ویران می‌کنند؛ تا وارد کوفه می‌شوند و شیعیان آل محمد را می‌کشند. سپس از هر جهت اهل خراسان را می‌جویند و خراسانی‌ها در جست و جوی مهدی علیه السلام بیرون می‌روند و برای او دعا و ایشان را یاری می‌کنند.

براساس این روایت، جنگ بین دو نفر که نامشان عبد الله است، واقع خواهد شد.

اشکالات روایت سوم قرقیسیا

۱. این روایت نیز مانند دو روایت قبلی که از نعیم بن حماد نقل شده، «ضعیف» است؛

۲. افزون بر نعیم بن حمّاد، ابن لهیعه در سند واقع است که خود اهل سنت، او را تضعیف کرده‌اند.

ذهبی در مورد او می‌گوید:

القاضی، الامام، العلامة و كان من بحور العلم علی لین فی حدیثه لا ریب أن ابن لهیعة كان عالم الدیار المصرية ... و لكن ابن لهیعة تمّاون بالاتفان و روی مناکیر، فانخطّ عن رتبة الاحتجاج به عندهم. و بعض الحفاظ یروی حدیثه و یذکره فی الشواهد و الاعتبارات و الزهد و الملاحم لا فی الأصول؛^۱ او قاضی و امام و علامه و یکی از دریا‌های علم است؛ ولی در حدیث، اندکی ضعف است. تردیدی نیست که وی عالم مصر بوده؛ اما در نقل روایات دقت نداشته است و منکرات را روایت می‌کرد. لذا از درجه اعتبار و استدلال به آن ساقط است و بعضی از اهل حدیث روایت او را نقل می‌کنند؛ اما در شواهد و اعتبارات و زهد و ملاحم ذکر می‌کنند، نه در اصول.

توضیح کلام ذهبی

الشواهد: در مورد این واژه گفته شده است: «احادیث رویت بمعناها من طریق آخر و عن صحابی آخر.» بر این اساس، معنای «شاهد» عبارت است از: نقل حدیثی به عنوان شاهد، به این دلیل که روایت دیگری به

۱. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱ و ۱۳ و ۱۴.

همین معنا به طریق دیگری نقل شده است و روایت شاهد، صرفاً به عنوان تأیید و شاهد آورده می‌شود.

الاعتبارات: در مورد این واژه گفته شده است: «ان یعمد الباحث إلى حدیث و یعنی به و یبحث عن طرقه.» بر این اساس، «الاعتبارات» به این معنا است که حدیث را می‌آورند و می‌خواهند بررسی کنند که آیا این روایت، طریق دیگری دارد یا نه؛ چون به خود حدیث اعتمادی ندارند. **الزهد:** منظور از «زهد»، اخلاقیات است.

الملاحم: پیش‌بینی رویدادها را «ملاحم» می‌گویند.

در ادامه ذهبی در مورد ابن لهیعة می‌گوید:

و بعضهم یبالغ فی وهنه و لا ینبغی اهداره و تتجنب تلك المناکیر،
فإنه عدل فی نفسه و قد ولی قضاء الإقلمیم فی دولة المنصور دون
السنة و صُرف، اعرض أصحاب الصحاح عن رواياته؛^۱ بعضی در
تضعیف او افراط می‌کنند؛ ولی این شیوه سزاوار نیست. آری، از
روایات منکر او سزاوار است پرهیز شود، زیرا وی عادل است و
منصب قضاوت را در زمان منصور کم‌تر از یک سال عهده‌دار بود؛
با این همه، اصحاب صحاح سته از نقل روایات او روگردان
شده‌اند.

۱. همان، ص ۱۴.

بر اساس گزارش ذهبی، ابن سعد در مورد او می‌نویسد: «ابن لهیعة
 حضرمی من أنفسهم، کان ضعیفا؛^۱ ابن لهیعه از قبیله حضرمی و ضعیف
 بود.» مسلم بن حجاج نیز در مورد این راوی می‌گوید: «ابن لهیعة ترکه
 وکیع ویحیی و ابن مهدی»؛^۲ مسلم بن حجاج گفت: وکیع ویحیی و ابن
 مهدی، ابن لهیعه را ترک کردند.» نسائی در مورد او می‌گوید: «لیس
 بثقة.»^۳ احمد ابن حنبل نیز در مورد او گفته است: «من کتب عن ابن لهیعة
 قدیما فسماعه صحیح»؛^۴ کسی که روایاتی را در قدیم از ابن لهیعه نقل کرده
 است [آن روایات] صحیح هستند.»

ذهبی در توضیح کلام احمد بن حنبل چنین می‌گوید:

قلت: لأنه لم یکن بعد تساهل، و کان أمره مضبوطاً، فأفسد
 نفسه؛^۵ قبلاً کار او مضبوط بود؛ پس چون کار او به تساهل کشید
 وی از روایت نقل نکردند.

بر این اساس، خود اهل سنت هم ابن لهیعه را تضعیف می‌کنند؛ مگر
 این که چون آن‌ها روایت او را در مورد ملاحم می‌پذیرند، بتوان این
 روایت را قبول کرد.

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۱.

روایت چهارم قرقسیا

حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ جَرَّاحٍ، عَنْ أَرْطَاةَ بْنِ الْمُنْدَرِ، قَالَ: يَجِيءُ
الرَّبْرُ حَتَّى يَنْزِلُوا بَيْنَ فَلَسْطِينَ وَالْأَزْدِ، فَتَسِيرُ إِلَيْهِمْ جُمُوعُ الْمَشْرِقِ
وَالشَّامِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَابِيَةَ، وَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ صَحْرٍ فِي ضِعْفٍ،
فَيَلْقَى جِيُوشَ الْمَغْرِبِ عَلَى ثَبِيَّةِ بَيْسَانَ فَيَرُدُّهُمْ عَنْهَا، ثُمَّ يَلْقَاهُمْ
مِنَ الْعَدِ فَيَرُدُّهُمْ عَنْهَا، فَيَنْحَارُونَ وَرَاءَهَا، ثُمَّ يَلْقَاهُمْ فِي الْيَوْمِ
الثَّالِثِ فَيَرُدُّهُمْ إِلَى عَيْنِ الرِّيحِ، فَيَأْتِيهِمْ مَوْتُ رِيسِهِمْ فَيَمْتَرِقُونَ
ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ تَرْتَدُّ عَلَى أَعْقَابِهَا، وَفِرْقَةٌ تَلْحُقُ بِالْحِجَازِ، وَفِرْقَةٌ
تَلْحُقُ بِالصَّخْرِيِّ، فَيَسِيرُ إِلَى بَقِيَّةِ جُمُوعِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ ثَبِيَّةَ فِيقٍ،
فَيَلْتَقُونَ عَلَيْهَا، فَيُدَالُّ عَلَيْهِمُ الصَّخْرِيُّ، ثُمَّ تَعَطَّفَ إِلَى جُمُوعِ
الْمَشْرِقِ وَالشَّامِ فَتَلْقَاهُمْ، فَيُدَالُّ عَلَيْهِمْ مَا بَيْنَ الْجَابِيَةِ وَالْحَزْبَةِ، حَتَّى
تَخُوضَ الْحَيْلُ فِي الدِّمَاءِ، وَيَقْتُلُ أَهْلَ الشَّامِ رِيسَهُمْ، وَيَنْحَارُونَ إِلَى
الصَّخْرِيِّ فَيَدْخُلُ دِمَشْقَ فَيَمْتَلِ بِهَا، وَتَخْرُجُ رَايَاتٌ مِنَ الْمَشْرِقِ
مُسَوَّدَةً، فَتَنْزِلُ الْكُوفَةَ فَيَتَوَارَى رِيسُهُمْ فِيهَا، فَلَا يُدْرَى مَوْضِعُهُ،
فَيَتَحَيَّنُ ذَلِكَ الْجَيْشُ، ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ كَانَ مُحْتَفِيًا فِي بَطْنِ الْوَادِي فَيَلِي
أَمْرَ ذَلِكَ الْجَيْشِ، وَأَصْلُ مَخْرَجِهِ غَضَبٌ مِمَّا صَنَعَ الصَّخْرِيُّ بِأَهْلِ
بَيْتِهِ، فَيَسِيرُ بِجُنُودِ الْمَشْرِقِ نَحْوَ الشَّامِ، وَيَبْلُغُ الصَّخْرِيَّ مَسِيرُهُ إِلَيْهِ
فَيَتَوَجَّهُ بِجُنُودِ أَهْلِ الْمَغْرِبِ إِلَيْهِ، فَيَلْتَقُونَ بِجَبَلِ الْحَصَى، فَيَهْلِكُ
بَيْنَهُمَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، وَيُؤَيُّ الْمَشْرِقِيُّ مُنْصَرَفًا، وَيَتْبَعُهُ الصَّخْرِيُّ فَيُدْرِكُهُ
بِقرْقِيسِيَا عِنْدَ مَجْمَعِ النَّهْرَيْنِ فَيَلْتَقِيَانِ، فَيُفْرَعُ عَلَيْهِمَا الصَّرُّ فَيَقْتُلُ
مِنَ جُنُودِ الْمَشْرِقِيِّ مِنْ كُلِّ عَشْرَةٍ سَعَةً، ثُمَّ يَدْخُلُ جُنُودَ الصَّخْرِيِّ

الْكُوفَةَ فَيَسُومُ أَهْلَهَا الْحُسْفَ؛^۱ ارطاة می گوید: بربری‌ها می آیند و بین فلسطین و اردن پایگاه می زنند؛ ولی جمعیت‌های مشرق و شام به سوی آنان می روند تا به جبایه^۲ وارد می شوند؛ و مردی از نسل صخر^۳ با نیروهایی بیش تر خروج و با لشکر مغرب در ثنیه^۴ و بیسان^۵ ملاقات و آنان را به عقب‌نشینی وادار می کند. سپس روز دیگر با هم ملاقات و دوباره آنان را به عقب‌نشینی وادار می کنند. آنان جمع می شوند و در روز سوم رودررو می گردند و آنان را تا عین الریح به عقب‌نشینی وادار می کنند. ناگهان مرگ رئیس آن‌ها فرا می رسد. آنان سه فرقه شوند: گروهی به مغرب [=آفریقا] برمی گردند و گروهی به حجاز ملحق می شوند و فرقه‌ای به

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۷۹۶.

۲. «جبایه» یکی از آبادی‌های اطراف دمشق در منطقه جولان است.

۳. «صخر» جد معاویه است و مراد از صخری سفیانی است.

۴. «ثنیه» به معنای عقبه و هر گردنه‌ای است که گذرگاه دارد.

۵. «ثنیه بیسان، مدینه بالأردن بالغور الشامي، و يقال هي لسان الأرض، و هي بين حوران و فلسطین، و بما عين الفلوس يقال إنها من الجنة، و هي عين فيها ملوحة يسيرة، جاء ذكرها في حديث الجساسة، و قد ذكر حديث الجساسة بطوله في طيبة، و توصف بكثرة النخل، و قد رأيتها مرارا فلم أر فيها غير نخلتين حائلتين، و هو من علامات خروج الدجال، و هي بلدة وبنه حارة أهلها سمر الألوان جعد الشعور لشدة الحر الذي عندهم» (حموی، یاقوت عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۷).

صخری [=سفیانی] ملحق می‌شوند. سفیانی به طرف باقی مانده آن‌ها می‌رود تا به ثنیه فیق^۱ می‌آید و درگیر می‌شوند و صخری بر آن‌ها پیروز می‌شود. سپس به طرف گروه‌های مشرق و شام می‌رود و با آنان درگیر می‌شود و بر آن‌ها بین جابیه و خربه پیروز می‌شود تا این که اسبان در خون فرو می‌روند و اهل شام رئیس‌شان را می‌کشند و به سوی صخری برمی‌گردند. پس سفیانی داخل دمشق می‌شود و آن‌ها را مثله می‌کند و سپس پرچم‌های سیاهی از مشرق خروج می‌کنند و وارد کوفه می‌شوند. پس رئیس آن‌ها فرار می‌کند و مکان او دانسته نمی‌شود و آن لشکر دنبال فرصت است و مردی که در بطن وادی مختفی بود، خروج می‌کند و فرمانده لشکر می‌شود که خروج او برای انتقام است از آنچه صخری به اهل بیت او انجام داده است. وی همراه لشکریان مشرق به سوی شام می‌رود و خبر مسیر او به صخری می‌رسد و همراه لشکریان اهل مغرب به سوی او می‌رود و جنگی در جبل حصی بین آن‌ها درمی‌گیرد و بسیاری هلاک می‌شوند و مشرقی عقب‌نشینی و صخری او را دنبال می‌کند. پس در قرقیسیا نزد مجمع البحرین به

۱. «قرية من حوران في طريق الغور في أول العقبة المعروفة بعقبة أفيق، و العامة تقول فيق، تنزل من هذه العقبة إلى الغور، و هو الأردن» (حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۳۳). «حوران» محل تولد ابن تیمیه و دین اهالی آن التقاطی است.

او می‌رسد و درگیر می‌شوند و هر دو ایستادگی کنند و از لشکریان
مشرقی از هر ده نفر، هفت نفر کشته می‌شوند. سپس صخری وارد
کوفه می‌شود و اهل آن را خار می‌کند.

در این روایت، جنگ، بین بربر و مشرق و شام و دوباره جنگ بین
سفیانی و مغرب و مشرق و شام عنوان شده است و جنگ سرنوشت‌ساز بین
سفیانی و مشرق در قرقیسیا است که از هر ده نفر هفت تن کشته می‌شوند.

توضیحی در مورد بربر

یاقوت حموی در معجم البلدان در مورد بربرها، در دو محور تبار و
جایگاه‌شناسی آنان و اخلاقیات آنان توضیح می‌دهد:

هو اسم یشتمل قبائل كثيرة في جبال المغرب، أولها بركة ثم إلى آخر
المغرب و البحر المحيط و في الجنوب إلى بلاد السودان، و هم أمم و
قبائل لا تخصی، ینسب كل موضع إلى القبيلة التي تنزله، و يقال
لمجموع بلادهم بلاد البربر، و قد اختلف في أصل نسبهم، فأكثر
البربر تزعم أن أصلهم من العرب، و هو بختان منهم و كذب، و أما
أبو المنذر فإنه قال: البربر من ولد فاران بن عمليق، و قال الشرقي:
هو عمليق بن يلمع بن عامر بن اشليخ بن لاوذ بن سام ابن نوح، و
قال غيره: عمليق بن لاوذ بن سام ابن نوح، و قال غيره: عمليق بن
لاوذ بن سام بن نوح عليه السلام، و الأكثر و الأشهر في نسبهم أنهم بقية
قوم جالوت لما قتله طالوت هربوا إلى المغرب فتحصنوا في جبالها و
قاتلوا أهل بلادها ثم صالحوهم على شيء يأخذونه من أهل البلاد و

أقاموا هم في الجبال الحصينة، و قال أحمد بن يحيى بن جابر: حدثني بكر ابن الهيثم قال: سألت عبد الله بن صالح عن البربر فقال: هم يزعمون أنهم من ولد برّ بن قيس بن عيلان، و ما جعل الله لقيس من ولد اسمه برّ و إنما هم من الجبارين الذين قاتلهم داود و طالوت، و كانت منازلهم على الدهر ناحية فلسطين، و هم أهل عمود، فلما أخرجوا من أرض فلسطين أتوا المغرب فتناسلوا به و أقاموا في جباله، و هذه من أسماء قبائلهم التي سميت بهم الأماكن التي نزلوا بها، و هي: هؤارة. أمناهة. ضريسة. مغيلة. و رفجومة. و لطية. مطماطة. صنهاجة. نفزة. كتامة. لواتة. مزاتة. ربوحة. نفوسة. لمطة. صدينة. مصمودة. غمارة. مكناسة. قالمة. وارية. أتينة. كومية. سخور. أمكنة. ضرزبانة. قططة. حبير. يرائن و اكلان. قصداران. زرنجي. برغواطة. لواطة. زواوة. كزولة. و ذكر هشام بن محمد أن جميع هؤلاء عمالقة إلا صنهاجة و كتامة، فإنهم بنو افريقس بن قيس بن صيفى بن سبأ الأصغر كانوا معه لما قدم المغرب و بنى إفريقية فلما رجع إلى بلاده تخلفوا عنه عمالا له على تلك البلاد فبقوا إلى الآن و تناسلوا. و البربر أجفى خلق الله و أكثرهم طيشا و أسرعهم إلى الفتنة و أطوعهم لداعية الضلالة و أصغاهم لنمق الجهالة، و لم تخل جباهم من الفتن و سفك الدماء قط، و لهم أحوال عجيبية و اصطلاحات غريبة، و قد حسن لهم الشيطان الغوايات و زين لهم الضلالات حتى صارت طبائعهم إلى الباطل مائلة و غرائزهم فى ضد الحق جائلة، فكم من ادعى فيهم التبوّة فقبلوا، و كم زاعم فيهم أنه

المهدي الموعود به فأجابوا داعيه و مذهبه انتحلوا، و كم ادعى فيهم مذاهب الخوارج فيالى مذهبه بعد الإسلام انتقلوا ثم سفكوا الدماء المحرمة و استباحوا الفروج بغير حق و نهبوا الأموال و استباحوا الرجال، لا بشجاعة فيهم معروفة و لكن بكثرة العدد و تواتر المدد. و تحكى عنهم عجائب، منها ما ذكره ابن حوقل التاجر الموصلى و كان قد طاف تلك البلاد و أثبت ما شاهد منهم و من غيرهم، قال: و أكثر بربر المغرب من سجلماسة إلى السوس و أغمات و فاس إلى نواحي تاهرت و إلى تونس و المسيلة و طبنة و باغاية إلى أكزيال و آرفون و نواحي بونة إلى مدينة قسطنطينة الهواء و كتامة و ميلة و سطيف، يضيّفون المارة و يطعمون الطعام و يكرمون الضيف حتى بأولادهم الذكور لا يمتنعون من طالب البتة بل لو طلب الضيف هذا المعنى من أكبرهم قدرا و أكثرهم حمية و شجاعة لم يمتنع عليه، و قد جاهدهم أبو عبد الله الشيعى على ذلك حتى بلغ بهم أشدّ مبلغ فما تركوه، قال: و سمعت أبا على ابن أبى سعيد يقول: إنه ليبلغ بهم فرط الحبة فى إكرام الضيف أن يؤمر الصبى الجليل الأب و الأصل الخطير فى نفسه و ماله بمضاجعة الضيف ليقضى منه وطره، و يرون ذلك كرما و الإباء عنه عارا و نقصا، و لهم من هذا فضائح، ذكر بعضها إمام أهل المغرب أبو محمد

علی بن احمد بن حزم الأندلسی فی کتاب له سماه الفضائح فیہ تصدیق لقول ابن حوقل، و قد ذكرت ذلك فی کتابی الذی رسمته بأخبار أهل الملل و قصص أهل النحل فی مقالات أهل الإسلام؛^۱ [بربرها] نامی است که به قبیله‌های بسیار گفته می‌شود. ایشان در کوه‌های باختر زندگی می‌کنند، از برقه تا پایان مغرب و دریای محیط، از جنوب نیز تا سودان می‌رسند. قبیله‌هایی بسیارند و هر سرزمین به قبیله‌ای نسبت دارد که در آن زیست می‌کند، به همه آن‌ها کشور بربر می‌گویند. درباره تبار ایشان نیز اختلاف است. بیش تر بربرها ریشه خود را از عرب می‌شمارند و این [انتساب] دروغ است. ابو منذر می‌گوید: بربرها از فرزندان فاران پسر عملیق هستند. شرقی می‌گوید: عملیق پسر بلعم پسر عامر پسر اشلیخ پسر لاوذ پسر سام پسر نوح علیه السلام بود. دیگری می‌گوید: عملیق پسر لاوذ پسر سام پسر نوح علیه السلام است. مشهورترین دیدگاه در تبار ایشان آن است که آنان باقی‌مانده قوم جالوت هستند که چون طالوت او را کشت، ایشان سوی باختر گریختند و در کوهستان‌های آن جاگزین شدند. بسیاری از بومیان آن جا را کشتند و مالیات و جزیه بر ایشان نهادند تا در کوهستان پا برجا شدند. احمد بن یحیی بن جابر [بلاذری] از بکر هیشم چنین روایت می‌کند: از عبد الله پسر صالح

۱. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸.



درباره بربرها پرسیدم، گفت: ایشان خود را از فرزندان برّ پسر قیس پسر عیلان می‌پندارند؛ ولی خدا به قیس پسری به نام «برّ» نداده بود. ایشان از فرزندان جبّاران هستند که داوود و طالوت با ایشان جنگیدند؛ ایشان در آن روزگار در فلسطین می‌زیستند. پس چون از آن جا رانده شدند، به مغرب رفتند و نسل ایشان در کوهستان آن جا پخش شدند. اینک نام برخی قبیله‌هایشان که سرزمین‌ها را به نام خود ساختند: هوّاره، اماتاه، ضریسه، مغیله، ورفجومه، ولطیه، مطماطه، صنهاجه، نفزه، کتامه، لواته، مزاته، ربوحه، نفوسه، لمطه، صدینه، مصموده، غماره، مکناسه، قالبه، واریه، اتینه، کومیه، سخور، امکنه، ضرزبانه، قططه، حبیر، یراثن، واکلان، قصدران، زرنجی، برغواطه، لواطه، زواوه و کزوله. هشام پسر محمد می‌گوید: همه اینان از عمالقه بودند، به جز صنهاجه و کتامه که از فرزندان افریقس پسر قیس پسر صیفی پسر سبای کوچک بودند و با او به مغرب آمدند «افریقیه» را ساختند و چون او به کشور خود بازگشت، ایشان به کارگزاری او در مغرب ماندند و نسلشان تاکنون در آن جا است. بربرها بی‌وفاترین و زورگوترین خلق خدایند و زودتر به شورش کشیده می‌شوند و برای گمراهی آماده‌تر و گوش به زنگ‌ترند. هیچ‌گاه کوهستان ایشان از آشوب و خونریزی پاک نمی‌شود. اهریمن برای ایشان بدی را خوب و زشتی را زیبا کرد، تا این که رفتار و منش ایشان این گونه شد که از درستی گریزان و به نادرستی گرایش یافتند. چه بسیارند که به دنبال مدعیان دروغین

پیامبری و مهدویت رفتند و آیین آن‌ها را پذیرفتند و چه بسیار که به دنبال خارجیان رفتند از اسلام بیرون شدند؛ خون‌ها ریختند و ناموس‌ها به ناحق بر باد دادند و دارایی‌ها چپاول کردند. ایشان شجاعت و مردانگی ندارند. تکیه ایشان به فزونی شمار و پشتکار است. شگفتی‌ها از ایشان نقل می‌کنند، مانند آنچه حوقل از آن بازرگان موصلی نقل می‌کند که در شهرهایشان گشت و آنچه دید، نوشت. او می‌گوید: اینان رهگذران را میهمان می‌کنند و میهمان را گرامی می‌دارند و در بزرگداشت او به هر کار تن می‌دهند تا پیشکش کردن پسران خود برای هم خوابگی. اگر یک میهمان از بلند پایه‌ترین و شجاع‌ترین ایشان هم [هم خوابگی] بخواهد، او سرپیچی نمی‌کند. عبد الله شیبی برای جلوگیری از این رفتار، بسیار کوشید و سخت‌گیری کرد؛ ولی سودی نداشت. حوقل می‌گوید: از ابو علی، پسر ابو سعید شنیدم که گفت: اینان در میهمان‌نوازی تا آن جا پیش می‌روند که به پسری بزرگ‌زاده با تبار، دستور هم‌خوابگی با میهمان می‌دهند تا مهمان لذت ببرد. ایشان این رفتار را بزرگ منشی و سرپیچی از آن را ننگ می‌شمرند. نمونه‌هایی نیز از این رسوایی‌ها را پیشوای مردم مغرب، أبو محمد علی بن أحمد بن حزم الأندلسی در کتاب خود به نام «فضایح»، آورده است که خود تأییدی بر درستی سخنان حوقل است. من نیز آن را در کتاب خود به نام «أخبار أهل الملل و قصص أهل النحل فی مقالات أهل الإسلام» آورده‌ام.

جلسه نوزدهم

ادامه بررسی روایت چهارم قرقیسیا در کتاب‌های عامه

در جلسه گذشته در مورد واژه «بربر» مطالبی ذکر شد. برای توضیح بیشتر، این نکته شایان توجه است که در روایات ما نیز به «بربر» اشاره شده است:

۱. عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ يُسْرٌ لَا عُسْرَ فِيهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ التُّرْكُ وَالدَّيْلَمُ وَالسِّنْدُ وَ الْهِنْدُ وَ الْبَرْبَرُ وَ الطُّيْلَسَانُ لَنْ يُزِيلُوهُ؛^۱ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: حکومت بنی‌عباس سخت است و هیچ نرمش ندارد. اگر توده‌های ترک و دیلم و هند و سند و بربر جمع شوند، نمی‌توانند آن‌ها را ساقط کنند.

۲. عَنْ هِشَامِ الْجَوَالِقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ سُيُوفٌ مِنْ حَدِيدٍ غَيْرِ هَذَا الْحَدِيدِ لَوْ ضَرَبَ أَحَدُهُمْ بِسَيْفِهِ جَبَلًا لَقَدَّهُ حَتَّى يَفْصِلَهُ يَغْرُزُو بِهِمُ الْإِمَامُ الْهِنْدُ وَ الدَّيْلَمُ وَ الْكُرْكُ وَ التُّرْكُ وَ الرُّومُ وَ بَرْبَرٌ وَ

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۲۴۹، ب ۱۴، ح ۴.

مَا بَيْنَ جَابِرَسَا إِلَى جَابَلَقَا وَ هُمَا مَدِينَتَانِ وَاحِدَةٌ بِالْمَشْرِقِ وَ أُخْرَى
 بِالْمَغْرِبِ؛^۱ هشام جوالمقی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل کرده
 است: «آن‌ها دارای شمشیرهایی از آهن هستند، غیر از این آهن‌ها،
 اگر مردی از ایشان شمشیری به کوهی فرود آورد، آن کوه را دو نیم
 می‌کند.» امام به همراهی آن‌ها با هند و دیلم کرد و ترک و روم و
 بربر و ما بین جابرسا و جابلقا که دو شهر هستند، یکی در مشرق و
 دیگری در مغرب جنگ خواهد کرد.

در این دو روایت، از بربر توصیفی نشده است. همچنین روایتی در
 بحار الانوار^۲ نقل شده که مناظره‌ای بین هشام بن حکم و شخص دیگری
 بوده و رشید هم پشت پرده آن را می‌شنید. در آن مناظره نیز صحبتی از
 بربر شده است؛ و همچنین وقتی جریان کمال الدین انباری^۳ (جزیره
 خضراء) را نقل می‌کند، در آن آمده است: «زمانی که به سرزمین بربر
 رسیدیم.»؛ با وجود این روایاتی از عامه نقل شده که در آن‌ها توصیفات
 بربرها آمده است.

۳. و ذکر مُحَمَّد بن أحمد الهمدانی فی کتابه مرفوعا إلى أنس بن مالك
 قال: جئت إلى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و معي و صيف بربري، فقال: يا أنس

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۱-۴۲، ح ۳.

۲. همان، ج ۶۹، ص ۱۵۰، ح ۲۸.

۳. همان، ج ۵۳، ص ۲۱۴.

ما جنس هذا الغلام؟ فقلت: بربري يا رسول الله، فقال: يا أنس بعه و لو بدينار، فقلت له: و لم يا رسول الله؟ قال: إنهم أمة بعث الله إليهم نبياً فذبحوه و طبخوه و أكلوا لحمه و بعثوا من المرق إلى النساء فلم يتحسوه، فقال الله تعالى: لا اتخذت منكم نبياً و لا بعثت فيكم رسولا وكان يقال: تزوجوا في نسائهم ولا تؤاخوا رجالهم، ويقال: إن الحدة والطيش عشرة أجزاء تسعة في البربر وجزء في سائر الخلق؛^۱ محمد، فرزند احمد همدانی در کتاب خود به نقل از انس مالک چنین آورده است: هنگامی نزد پیامبر ﷺ رفتم که برده‌ای بربری همراهم بود. پیامبر ﷺ پرسید: «ملیت او چیست؟» گفتم: بربری است. فرمود: «ای انس! او را بفروش؛ هر چند به یک دینار!» پرسیدم: چرا ای پیامبر خدا؟! فرمود: «اینان ملتی هستند که چون خدا پیامبری به نزدشان فرستاد، او را کشتند و پختند و گوشتش را خوردند و آبگوشت را به زنانشان خوراندند و ایشان نفهمیدند. پس خدا گفت: دیگر پیامبری از شما برنگزینم! با زنانشان ازدواج کنید؛ ولی با مردانشان برادری نکنید!» نیز گویند: نه دهم تندخویی و زورگویی در بربرها و یک دهم مانده در سایر مردمان است.

راوی این روایت انس بن مالک است که از جمله کسانی بود که معمولاً اخبار غیر واقع را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌داد. امام

۱. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۹.

صادق عليه السلام فرمودند: «سه نفر بودند که دروغ به پیامبر خدا نسبت می‌دادند: یکی از آنها انس بن مالک است.»^۱ این روایت حاکی از این است که بربرها انسان‌هایی بسیار خشن و بی‌توجه به مقدسات بودند.

در روایت دیگر که از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم نقل شده است آن حضرت فرمود:
 و يروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: ما تحت أديم السماء و لا على الأرض خلق شرّ من البربر، و لئن أتصدق بعلاقة سوطي في سبيل الله أحبّ إليّ من أن أعتق رقبة بربري؛ از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم چنین روایت شده است: «در زیر آسمان و روی زمین مخلوقی بدتر از بربرها نیست. اگر بند تازیانه‌ام را در راه خدا بدهم، خوش‌تر دارم تا یک بربری را آزاد گردانم.»

یاقوت حموی بعد از نقل این روایات می‌گوید:

قلت: هكذا وردت هذه الآثار و لا أدري ما المراد بها السود أم البيض، أنشدني أبو القاسم النحوي الأندلسي الملقب بالعلم لبعض المغاربة يهجو البربر فقال:

رأيت آدم في نومي فقلت له: أبا البرية! إن الناس قد حكموا:

أن البرابر نسل منك، قال: أنا؟ حواء طالقة إن كان ما زعموا^۲

می‌گویم: این‌طور وارد شده است؛ ولی من نمی‌دانم مقصود از آنان

۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۴۱.


۲. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۹.



چیست؛ سیاه است یا سفید. ابوالقاسم نحوی اندلسی، ملقب به «علم»، این شعر را که یک نفر مغربی در نکوهش بربرها سروده است؛ برایم خواند:

در خواب آدم را دیدم؛ به او گفتم: ای پدر بشر! به درستی که مردم بربرها را از نسل تو می‌دانند! گفت: «من؟! اگر آنچه گمان کردند، باشد؛ حوا را طلاق می‌دهم!»

بنابراین، در توصیف بربر در روایات ما مطلبی ملاحظه نمی‌شود و آنچه در توصیف آن‌ها آمده، از روایت عامه است.



جلسه بیستم

ادامه بررسی روایت چهارم قرقیسیا در کتاب‌های عامه

بحث در بررسی روایت چهارم بود. در ادامه به منظور تکمیل این بحث، به ذکر اشکالات مطرح در مورد این روایت می‌پردازیم:

اشکالات روایت چهارم قرقیسیا

۱. این روایت، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسناد داده نشده و از پیشگویی‌های خودش است یا از اسرائیلیات؛ که در هر دو صورت، معتبر نیست.
۲. ارطاة بن المنذر، جزو تابعان تابعان است. وی در ۱۶۳ هجری درگذشته است. لذا نمی‌تواند روایت را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده باشد. بنابراین، روایت مرسل است.

نکته

بر پایه روایاتی که بیان شد، خداوند عزّوجلّ پیروزی را از هر دو طرف نزاع در قرقیسیا می‌گیرد و به پرنندگان لاشخور به خوردن آن‌ها امر می‌کند. جیش سفیانی در این مطلب، محل شک نیست؛ اما تطبیق حادثه قرقیسیا بر جیش خراسانی و مشرقی که برای یاری اهل کوفه می‌آیند، بعید است؛

مگر این که گفته شود این پرچم‌های سیاه پرچم‌هایی نیستند که برای یاری شیعه و اهل کوفه می‌آیند، بلکه پرچم‌هایی هستند که برای انتقام شخصی خود از سفیانی آمده‌اند؛ همچنان که به این مطلب اشاره شده که آنان برای انتقام از سفیانی به دلیل آنچه بر اهل بیت علیهم‌السلام آنان وارد کرده است، می‌آیند؛ که اگر این باشد، احتمال دارد این جریان به عباسیان مربوط باشد.

بربر در روایات خاصه

در روایات ما به قوم بربر به عنوان یک طایفه مذموم اشاره شده است؛ ولی بین مردان و زنان آن‌ها تفاوت گذاشته شده است:

۱. قَالَ بِإِسْنَادِهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نِسَاءُ الْبُرْبَرِ خَيْرٌ مِنْ

رَجَالِهِمْ، بُعِثَ فِيهِمْ نَبِيٌّ فَفَتَنَلُوهُ فَتَوَلَّتِ النِّسَاءُ دَفْنَهُ؛^۱ زنان بربر از

مردان آن‌ها بهتر هستند. پیامبری برای آنان فرستاده شد؛ اما او را

کشتند و زنان آن‌ها عهده‌دار دفن آن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدند.»

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ

السِّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

دَخَلَ ابْنُ عُكَّاشَةَ بْنِ مُحْصَنٍ الْأَسَدِيُّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَائِمًا عِنْدَهُ فَقَدِمَ إِلَيْهِ عِنَبًا فَقَالَ حَبَّةٌ حَبَّةٌ يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ

الْكَبِيرُ وَالصَّبِيُّ الصَّغِيرُ وَثَلَاثَةٌ وَارْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۹۳، ب ۴۴، ح ۵۶.

وَ كُلُّهُ حَبْتَيْنِ حَبْتَيْنِ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام لِأَيِّ شَيْءٍ
 لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ قَالَ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ
 فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَحَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرٍ - فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ
 فَتَشْتَرِي لَهُ بِهَذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً قَالَ فَأَتَى لِدَلِكِ مَا أَتَى فَدَخَلْنَا يَوْمًا
 عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّحَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَكُمْ
 قَدْ قَدِمَ فَأَذْهَبُوا فَاشْتَرَوْا بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ جَارِيَةً قَالَ فَأَتَيْنَا النَّحَّاسَ
 فَقَالَ قَدْ بَعْتُ مَا كَانَ عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ
 الْأُخْرَى فَلَنَا فَأَخْرَجَهُمَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا فَلُنَا بِكُمْ
 تَبِيعُنَا هَذِهِ الْمُتَمَاتِلَةَ قَالَ بِسَبْعِينَ دِينَارًا فَلْنَا أَحْسِنَ قَالَ لَا أَنْقُصُ
 مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا فَلْنَا لَهُ نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مَا بَلَغَتْ وَ لَا
 نَذْرِي مَا فِيهَا وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ قَالَ فَكُؤُوا وَ
 زِنُوا فَقَالَ النَّحَّاسُ لَا تَفْكُؤُوا فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا
 لَمْ أَبَايَعُكُمْ فَقَالَ الشَّيْخُ اذْنُوا فَذَنُونَا وَ فَكَّنَا الحَاثِمَ وَ وَزْنَا الدَّنَائِرَ
 فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَارًا لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الجَارِيَةَ فَأَدْخَلْنَاهَا
 عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ جَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ
 فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا اسْمُكَ قَالَتْ حَمِيدَةُ فَقَالَ -
 حَمِيدَةُ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ أَخْبِرْنِي عَنْكَ أَمْ بَكَرٌ أَنْتِ أَمْ تَيْبٌ
 قَالَتْ بَكَرٌ قَالَ وَ كَيْفَ وَ لَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّحَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا
 أَفْسَدُوهُ فَقَالَتْ قَدْ كَانَ يَجِيئُنِي فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ
 فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَجُلًا أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ فَلَا يَزَالُ يَلْطُمُهُ حَتَّى
 يَفُومَ عَنِّي فَفَعَلَ بِي مَرَارًا وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مَرَارًا فَقَالَ يَا جَعْفَرُ خُذْهَا

إِنَّكَ فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ عیسی بن عبد الرحمن از پدر خود نقل کرد که فرزند عکاشه بن محسن اسدی خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید. امام صادق علیه السلام نیز ایستاده بود؛ مقداری انگور برای عکاشه آوردند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پیرمرد کهنسال و بچه کوچک انگور را یک دانه، یک دانه می خوردند؛ کسی که خیال می کند سیر نمی شود سه دانه، چهار دانه می خورد؛ ولی تو دو تا دو تا بخور که مستحب است.» به حضرت باقر علیه السلام گفت: چرا حضرت صادق علیه السلام را داماد نمی کنی؛ موقع دامادی اوست. در جلو امام کیسه ای پر از دینار قرار داشت که آن مهر شده بود. امام فرمود: «به زودی برده فروشی از اهل بربر وارد منزل میمون خواهد شد. کنیزی از او برایش به همین دینارهایی که در این کیسه است می خرم.» مدتی گذشت. روزی خدمت آن جناب رسیدیم؛ فرمود: «برده فروشی که گفته بودم، آمده است. اکنون با همین کیسه پول از او یک کنیز بخرید.» ما رفتیم پیش برده فروش. گفت: هر چه کنیز داشتیم، فروختم؛ فقط دو کنیز دیگر باقی مانده که هر دو مریض هستند. یکی از آنها رو به بهبود است. گفتیم: آن دو را بیاور، ببینم. هر دو کنیز را آورد. گفتیم: همین کنیزی که بیماری اش بهتر شده است، چند می فروشی؟ گفت: هفتاد دینار.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۱.

گفتیم: کم تر کن. گفت: از هفتاد دینار کم تر نمی فروشم. گفتیم: به هر مبلغی که در این کیسه پول هست، می خریم؛ نمی دانیم در این کیسه چه قدر است. مردی که موهای سر و ریشش سفید بود، حضور داشت. او گفت مهر از کیسه بردارید و بشمارید. برده فروش گفت: باز نکنید؛ اگر اندکی از هفتاد دینار کم تر باشد، نمی دهم. آن پیرمرد گفت: شما باز کنید. کیسه را گشودیم و شمردیم، درست هفتاد دینار بود، بدون کم و زیاد. کنیز را بردیم خدمت حضرت باقر علیه السلام؛ امام صادق علیه السلام نیز حضور داشت جریان را گفتیم. حضرت حمد و سپاس خدا را به جای آورد؛ به کنیز فرمود: «اسم تو چیست؟» جواب داد: حمیده. فرمود: «پسندیده هستی در دنیا و شایسته هستی در آخرت! بیوه هستی یا بکر؟» گفت: بکر هستیم. فرمود: چگونه ممکن است بکر باشی با این که هر کنیزی که به دست این برده فروشان بیفتد، او را سالم نمی گذارند!» گفت: [صاحب من] نسبت به من نیز همین تصمیم را داشت؛ ولی هر وقت نزدیک می شد، خداوند پیرمردی که موی سر و صورتش سفید شده بود، بر او مسلط می کرد و مرتب به چهره اش می نواخت تا از تصمیم خود منصرف می شد. چندین مرتبه این کار تکرار شد. حضرت باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمود: «جعفر! این کنیز را داشته باش که برای تو از او بهترین فرد روی زمین به نام موسی بن جعفر علیه السلام متولد خواهد شد.»

روایتی که بیان می‌کرد «کنیز آن‌ها را رد کن، اگر چه به دیناری باشد»؛ از روایات عامه است؛ اما در روایات ما از زنان آن‌ها این‌طور تجلیل شده است. بسیاری از روایات که در مذمت قومیت‌ها غیر بربر مانند اکراد می‌باشد، ضعیف و جعلی است. دشمنان برای این که جلو نفوذ اهل بیت علیهم‌السلام را بگیرند و غسل قومیت‌ها را علیه آنان تحریک کنند؛ چنین روایاتی را جعل می‌کردند.

۳. وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْجُبْنِ فَقُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي مَنْ رَأَى أَنَّهُ يُجْعَلُ فِيهِ الْمَيْتَةُ فَقَالَ أَمِنْ أَجْلِ مَكَانٍ وَاحِدٍ يُجْعَلُ فِيهِ الْمَيْتَةُ حَرَمٌ فِي جَمِيعِ الْأَرْضِينَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مَيْتَةٌ فَلَا تَأْكُلْهُ وَ إِنَّمَا تَعْلَمُ فَاشْتَرِ وَ بَعْ وَ كُلْ وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَعْتَرِضُ السُّوقَ فَاشْتَرِي بِهَا اللَّحْمَ وَ السَّمْنَ وَ الْجُبْنَ وَ اللَّهُ مَا أَظُنُّ كُلَّهُمْ يُسْمُونَ هَذِهِ الْبَرَبِرُ وَ هَذِهِ السُّودَانُ؛ ابو جارود می‌گوید: از امام صادق عليه السلام در مورد پنیر سؤال کردم و گفتم: خبر داد مرا کسی که دیده بود در مخمره‌های پنیر میته قرار داده می‌شود. حضرت فرمودند: «آیا به دلیل مکان واحدی که در آن میته قرار داده شده است، [پنیر] در همه زمین حرام می‌شود؟! هاگر علم پیدا کردی به پنیری که در آن میته قرار داده شده است، از آن نخور و اگر علم نداشتی، آن را خرید و فروش کن و از آن بخور. به خدا قسم

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۱۹، ب ۶۱، ح ۵.

من به بازار می‌روم و گوشت و روغن و پنیر خرید می‌کنم و به خدا قسم گمان نمی‌کنم همه آن‌ها از بربر و سودان تسمیه بگویند.»

۴. عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الشَّجَاعَةُ فِي أَهْلِ خُرَّاسَانَ وَ الْبَاهُ فِي أَهْلِ بَرْبَرٍ وَ السَّخَاءُ وَ الْحَسَدُ فِي الْعَرَبِ فَتَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ؛^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: شجاعت در خراسانی‌هاست و شهوت در اهل بربر و سخاوت و حسادت در عرب است. پس برای نطفه‌تان [زن از یکی از این طوایف] انتخاب کنید.

۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا تَشْتَرِ مِنَ السُّودَانِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَمِنَ النَّوْبَةِ فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ)^۲ أَمَا إِنَّهُمْ سَيَذُكَّرُونَ ذَلِكَ الْخَطُّ وَ سَيَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام مِنَّا عَصَابَةٌ مِنْهُمْ وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جُنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كُشِفَ عَنْهُمْ الْغَطَاءُ؛^۳ ابو الربيع شامی می‌گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: «از سودان کسی [=برده‌ای] را خریداری نکن و اگر ناگزیر شدی، از نوبه بگیر که ایشان از

۱. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۲، ح ۴۶۴۸.

۲. مائده: ۱۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۳۵۲، ح ۲.

کسانی اند که خدای عزّ و جلّ فرموده است: (و از کسانی که گفتند: ما مسیحی هستیم، پیمان گرفتیم [که پیرو کتاب و رسول خدا باشند]. پس آنان بهره‌ای را از آنچه بدان اندریشان داده‌ایم، فراموش کردند). «ایشان آن نصیب و بهره را به یاد خواهند آورد و با قائم از ما، جمعی از ایشان خروج خواهند کرد. از کردها نیز کسی را نکاح نکنید که آنان گونه‌ای از جنّ اند که پرده از [پیش] رویشان برداشته شده است.»

۶. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ نَصْرِ الْكَوْسَجِ عَنْ مُطَرِّفِ مَوْلى مَعْنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَا يَدْخُلُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ قَلْبَ سِنْدِيٍّ وَلَا زَنْجِيٍّ وَلَا خُوزِيٍّ وَلَا كُرْدِيٍّ وَلَا بَرْبَرِيٍّ وَلَا نَبْكَ الرِّيِّ وَلَا مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ مِنَ الزَّانَا؛ امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: هفت قلب شیرینی ایمان را دریافت نمی‌کنند: دل سندی و زنجی و خوزی و کردی و بربری و اهالی تپه ری و کسی که زنازاده باشد.»

البته روایت مذکور، مورد اشکال جدی سندی و دلالی است.

۷. وَ رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْبُرْكَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي التِّجَارَةِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ وَ جَعَلَ الْحِلْمَ عَشْرَةَ أَشْيَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي فُرَيْشٍ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ

۱. صدوق، محمدبن علی، الخصال، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۳۲.

النَّاسِ وَجَعَلَ الْكَرْمَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْعَرَبِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْغَيْرَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْعَرَبِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْغِيَّ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْأَكْرَادِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْمَكْرَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْفُئْبِطِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْجَفَاءَ عَشْرَةَ أَشْيَاءَ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْبَرْبَرِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ اللَّجَّاجَةَ عَشْرَةَ أَشْيَاءَ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الرُّومِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الصَّنَاعَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الصِّينِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الشَّهْوَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي التِّسَاءِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ الرِّجَالِ وَ جَعَلَ الْعَمَلَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ الْحَسَدَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْيَهُودِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ وَ جَعَلَ التِّكَاحَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الْعَرَبِ وَ وَاحِدَةٌ فِي سَائِرِ النَّاسِ؛^۱ ابن عباس گفته است:

خداوند برکت را ده جزء قرار داده که نه جزء از آن در تجارت است و یکی در دیگر اشیا و حلم را ده چیز قرار داده که نه جزء آن در قریش است و یکی در دیگر مردم و کرم را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در عرب است و یکی در دیگر مردمان و غیرت را ده جزء

۱. کراچکی، محمدبن علی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ص ۷۱.

قرار داده که که نه جزء آن در عرب است و یکی در سایر مردمان و یاغیگری را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در اکراد است و یکی در دیگر مردمان و مکر را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در قبط است و یکی در دیگر مردمان و جفا را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در برابر است و یکی در دیگر مردمان و لجاجت را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در رومی‌ها است و یکی در دیگر مردمان و صناعت را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در چین است و یکی در دیگر مردمان و شهوت را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در زنان است و یکی در مردان و عمل را ده جزء قرار داد که نه جزء آن در انبیاست و یکی در دیگر مردمان و حسد را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در یهود است و یکی در دیگر مردمان و نکاح را ده جزء قرار داده که نه جزء آن در عرب است و یکی در دیگر مردمان.

این جمله روایاتی بود که در کتاب‌های ما در شرح حال بربر هست؛ هر چند در این روایات بربر چهره مثبت ندارد اما نسبت به بخشی از زنان آن‌ها نظر مثبتی در روایات بود. بر اساس روایات مربوط به حادثه قرقسیا، قوم بربر در آخر الزمان برای امت اسلام مشکل‌سازند و قومی هستند که جهانیان از دست آنان به ستوه می‌آیند؛ ولی باز هم مورد اشکال سندی و دلالتی است.

جلسه بیست و یکم

روایت پنجم قرقسیا

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ رُشَيْدٍ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أُمِّهِ، عَنْ رَبِيعَةَ الْقَصِيرِ، عَنْ ثُبَيْعٍ، عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: تَكُونُ فِتْنٌ ثَلَاثٌ كَأَمْسِكُمْ الدَّاهِبِ، فِتْنَةٌ تَكُونُ بِالشَّامِ، ثُمَّ الشَّرْقِيَّةُ هَلَاكُ الْمُلُوكِ، ثُمَّ تَتْبَعُهَا الْعَرَبِيَّةُ، وَذَكَرَ الرَّايَاتِ الصُّفْرَ، قَالَ: وَالْعَرَبِيَّةُ هِيَ الْعَمِيَاءُ؛^۱ كعب گفت: سه فتنه در پیش است: فتنه‌ای در شام و فتنه‌ای در شرقیه که هلاکت ملوک در آن است. سپس فتنه‌ای از غرب به دنبال آن می‌باشد و پرچم‌های زرد را ذکر کرد و گفت: اما آن که از ناحیه غرب است، فتنه‌ای کور است.

اشکالات روایت پنجم قرقسیا

۱. این روایت ظهوری در حادثه قرقسیا ندارد. فتنه کوری است که در منطقه آفریقا رخ می‌دهد؛
۲. سند این روایت ضعیف است؛

۱. ابن حمّاد، نعیم، الفتن، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹۷.

۳. روایت به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی نمی‌شود؛
۴. مقصود از «عن امة» در سند روایت مشخص نیست چه کسی است و نام مادر او چیست و میزان اعتبار او چقدر است.
۵. در کتاب‌های رجالی عامی، نام ربیعة بن قصیر ذکر نشده است؛
۶. تبع فرزند خوانده کعب و یکی از مشکلات سند این روایت است. ذهبی در مورد تبع می‌نویسد:

تبع بن عامر س (س به معنای این است که فقط یکی از صحاح (نسائی) از او نقل کرده است) الحمیری، الخبر، ابن امرأة کعب الأخبار قرأ الکتب، و أسلم فی أيام أبی بکر أو عمر. و روی عن کعب فأكثر، و عن أبی الدرداء و قال عبد الغنی المصری: هو تبع صاحب الملاحم اللیث، عن رشید بن کیسان، قال: کنا برودس و أمیرنا جنادة بن أبی أمیة، فکتب إلینا معاویة: إنه الشتاء فتأهبوا، فقال تبع ابن امرأة کعب: تقفلون إلی کذا و کذا، فأنکروا، حتی قال له صاحبه: ما یسمونک إلا الکذاب. قال: فإنه یأتيهم الإذن یوم کذا، و یأتی ریح یومئذ تقلع هذه البنية. فانتشر قوله، و أصبحوا ینتظرون ذلك، فأقبلت ریح أحاطت بالبنية فقلعتها و تصایح الناس، فإذا قارب فی البحر فیه الخبر بموت معاویة، و بیعة یزید. و أذن لهم فی القفول، فأتوا علی تبع. توفي تبع عن عمر

طویل، سنة إحدى مئة بالاسكندرية؛^۱ تبع بن عامر حمیری، عالم، ناپسری کعب الاحبار است. او کتاب‌های یهود و نصارا را خوانده بود و در زمان ابو بکر یا عمر اسلام آورد، و بیش‌تر روایات او از کعب و ابو درداء است. همچنین عبد الغنی مصری گفت: تبع صاحب ملاحم است. رشید بن کیسان گفت: ما در رودس بودیم و امیر ما جنادة بن ابی امیه بود؛ معاویه برای ما نوشت: زمستان در پیش است؛ آماده شوید. تبع گفت: این جا نخواهید ماند؛ بروید جایی دیگر؛ پس انکار کردند تا این که همراه او به او گفت: نمی‌نامیم تو را مگر کذاب. گفت: به درستی که در روز کذا اذن می‌آید آن‌ها را، و در آن روز بادی آید که بناها را از بن برکند. پس قول او منتشر شد و منتظر آن شدند. پس طوفانی به طرف آن‌ها آمد، خانه‌های آن‌ها را احاطه کرد، آن‌ها را از جا کند و مردم بر همدیگر فریاد کشیدند. در این هنگام شخصی خبر مرگ معاویه و بیعت با یزید را آورد و لذا تبع را بر غیب‌گویی تأیید کردند. تبع عمری طولانی داشت؛ در سال ۱۰۱ هجری در اسکندریه فوت کرد.

تبع اگر تضعیف و جرحی از عامه نداشته باشد، مدحی هم ندارد.

۱. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۱۴.

۷. کعب نزد خود اهل سنت نیز معتبر نیست. ذهبی در مورد او می‌گوید:

العلامة الخبر، الذي كان يهوديا فأسلم بعد وفاة النبي ﷺ و قدم
 المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمد ﷺ فكان
 يحدثهم عن الكتب الإسرائيلية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن
 الصحابة و كان حسن الإسلام ... و كان خبيرا بكتب اليهود، له
 ذوق في معرفة صحيحها من باطلها في الجملة... فقال كعب: إنما
 التوراة كما أنزله الله على موسى ما غيرت و لا بدلت و لكن
 خشيت أن يتكلم على ما فيها و لكن قولوا: لا إله الا الله و لقنوها
 موتاكم. « و هذا القول من كعب دال على أن تيك النسخة ما
 غيرت و لا بدلت و إن ما عداها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل
 أن يورد اليوم من التوراة شيئا على وجه الاحتجاج معتقدا أنها التوراة
 المنزلة؟ كلا و الله؛^۱ او علامه و دانشمندی يهودی بود و پس از
 رحلت پیامبر اکرم ﷺ، اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه
 آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت، برای آنان از
 کتاب‌های اسرائیلیات سخن می‌گفت، مطالب شگفتی را می‌دانست
 و از کتاب‌های یهود آگاهی داشت. او صحیح کتاب‌های یهودی را از
 غیر صحیح آن فی الجملة تشخیص می‌داد. کعب گفت: منحصرأ
 تورات - همان‌طور که خداوند بر موسی ﷺ نازل کرد - بدون تغییر و

۱. همان، ج ۳، ص ۴۸۹-۴۹۴.

تبدیل نزد من است؛ لکن می ترسم که اگر آن را ترویج کنم، قرآن کنار رود و به آن عمل نشود. این سخن کعب حاکی از این است که در این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده است و نسخه‌های دیگر دستخوش تغییر شده‌اند. چه کسی امروز می‌تواند به عبارت‌هایی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است؟! به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.

الف
ب
ج
د
هـ

ابن کثیر پس از آن که در تفسیر سوره نمل، بخشی از روایات قصه ملکه سبا با حضرت سلیمان عليه السلام را نقل می‌کند؛ می‌گوید:

و الأقرب في مثل هذه السياقات أنّها متلقاة عن أهل الكتاب مما وجد في صحفهم، كروايات كعب و وهب ساعهما الله تعالى فيما نقلاه إلى هذه الأمة من أخبار بني اسرائيل من الأوابد و الغرائب و العجائب، مما كان و مما لم يكن و مما حرّف و بدّل و نسخ و قد أغنانا الله بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ و لله الحمد و المنة؛^۱ به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتاب‌های اهل کتاب است؛ همانند روایات کعب و وهب- خدا آنان را ببخشد!- این دو، مطالب شگفت‌آوری از اسرائیلیات برای این امت نقل کرده‌اند که آن مطالب دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت‌اند و خداوند ما را از این مطالب بی‌نیاز کرده است.

۱. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي، تفسير القرآن العظيم، ج ۶، ص ۱۷۷.

صاحب تعلیقه کتاب «سیر اعلام النبلاء»، پس از نقل مطلب مذکور، چنین می‌گوید: «و ما یحکمه کعب عن الکتب القدیمة فلیس بحجة عند أحد من أهل العلم؛^۱ آنچه را کعب نقل می‌کند، از نظر علما اعتبار ندارد؛ در نتیجه، کعب از نظر عامه فاقد اعتبار است.»

معاویه در مورد کعب گفته که او به دروغ‌گویی و کذب مبتلا است:

وَقَالَ أَبُو الْيَمَانِ أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: «سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ بِالْمَدِينَةِ وَذَكَرَ كَعْبَ الْأَخْبَارِ فَقَالَ إِنَّ كَانَ مِنْ أَصْدَقِ هَؤُلَاءِ الْمُحَدِّثِينَ الَّذِينَ يُحَدِّثُونَ عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَإِنْ كُنَّا مَعَ ذَلِكَ لَنَبْلُو عَلَيْهِ الْكُذِبَ؛^۲ حمید بن عبد الرحمن می‌گوید: شنیدم که معاویه با بعضی از مردم قریش در مدینه صحبت می‌کرد. وی و کعب الاخبار را یاد کرد و گفت: او از صادق‌ترین کسانی است که از اهل کتاب حدیث می‌کنند و با وجود این، به دروغ‌گویی و کذب مبتلا است.

ابن ابی الحدید معتزلی نقل می‌کند: «و روی جماعة من أهل السير أن علياً عليه السلام كان يقول عن كعب الأخبار إنه لكذاب. و كان كعب منحرفاً عن علي عليه السلام؛^۳ جماعتی از سیره نویسان روایت کرده‌اند که علی عليه السلام، کعب

۱. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۱۰، ح ۷۳۶۱.

۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۷.

الاحبار را کذاب می خوانده و او از علی علیه السلام منحرف بوده است.»

۸. علمای شیعه نیز کعب را معتبر نمی دانند. مرحوم شوشتری چنین

نقل می کند:

و له في مجلس عثمان مع أبي ذر محاصمة، فقال له أبوذر: يا بن

اليهودية تعلمنا ديننا». و مرّ - في عاصم بن عمر - خبر عن أبي

جعفر عليه السلام: كذب كعب الأحبار؛ عاصم به امام باقر عليه السلام گفت:

كعب الأحبار می گوید: كعبه هر روز برای بیت المقدس سجده

می کند. امام فرمود: «عاصم و كعب، هر دو دروغ می گویند.»

مرحوم شوشتری جریانی را به عنوان استدراک نقل می کند:

و لكن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إنَّ عمر قال لكعب:

حدَّثنا عن شيء من التوراة في هذه الأمة، فقال كعب: لا يدخل

الجنة من أمة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له علي عليه السلام: و

يحك يا كعب! أتدري ما قلت؟ قال: نعم، قال و لم لا يدخلون الجنة

و هم يشهدون أن لا إله إلا الله و أنَّ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وسلم رسوله و يصومون

و يصلون؟ فقال يا علي! إنك لتعلم ذلك و هو أنَّهم سيظلمون

صديق هذه الأمة و عالمها الأكبر و خليفة نبيه من بعده حقّه - و

ركب حماره منطلقا إلى قبا - فقال عمر: عهد الله علي إن لم يخرج مما

قال لأضربن عنقه! ايتوني به الساعة فلمّا جىء به و جلس عنده

۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۷۵.

قال له في ذلك، فقال: كنت على أن أكنمه و لا أذكره و ان أردت صدقتك و بحت به فقال: أصدقني و بح به بيني و بينك فقال: هو و الله على بن ابيطالب عليه السلام، فقال عمر: كذلك لقد ضلّت أمة محمد و عموا من بعده و ما حفظوا وصيته؛ روزی عمر بن الخطاب به کعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل کن. کعب گفت: از امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز اندکی از کسانی که پس از پیامبر آمدند، کسی به بهشت وارد نمی شود. حضرت علی عليه السلام فرمود: «ای کعب! می دانی چه می گویی؟! چرا وارد بهشت نمی شونند با این که شهادتین بر زبان جاری می کنند و اهل نماز و روزه هستند؟» کعب در پاسخ گفت: ای علی! تو خود می دانی علت چیست و می دانی که اینان در حق صدیق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می دارند. کعب این را گفت و سوار بر مرکب خود شد و رهسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند اگر از این حرفها دست برندارد، او را گردن می زنم! سریعا او را احضار کنید! چون او را احضار کردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آن را مخفی کنم، حال که اصرار داری من افشا و اعلان کنم؛ منظورم علی بن ابيطالب عليه السلام است. عمر گفت: آری، چنین است و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از او بر اثر بی اعتنایی به وصیت پیامبر گمراه شدند.




مرحوم شوشتري پس از نقل این مطلب چنین پاسخ می‌دهد:

اقول: علی فرض صحة الخبر، ليس فيه أثر لدفع الطعن عنه، لأن نطقه في موضع بالحق - كنطق عمر بالحق - بلا أثر بعد كون قوله و عمله في سایر المواضع علی خلافه و إنما صدور مثله من مثلهما من إتمام الحجّة من الله علی الناس؛^۱ به فرض صحت این خبر، خبر مذکور، هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی‌کند؛ چون گفتار و کردار او برخلاف این حقیقت است. آری، صادر شدن این گونه اقرارها، اتمام حجّت بر مردم است.

پس اولاً، این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ ثانیاً، روات آن ضعیف هستند و ثالثاً، به حادثه قرقیسیا ارتباطی ندارد.

نتیجه بررسی روایات دال بر بازگشت عباسیان

ما تمام روایاتی را که بر بازگشت بنی‌العباس به حکومت قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام دلالت داشتند، بررسی کردیم؛ اکثر آنها یا از جنبه سند ضعیف بودند. یا بر مطلب مورد نظر دلالتی نداشتند؛ لذا برخی به توجیه این روایات پرداخته‌اند که این نکته در جلسه آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد.



جلسه بیست و دوم

بعضی چنین ادعا کرده بودند که یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله فرجه بازگشت بنی العباس به حکومت و به قدرت رسیدن آن‌ها قبل از ظهور می‌باشد و بر این مطلب به روایاتی استدلال کرده بودند که ما آن‌ها را بررسی کردیم؛ بعضی اصلاً چنین دلالتی نداشتند و برخی دیگر از لحاظ سند اشکال داشتند. در روایاتی که علامات حتمی ظهور را بیان می‌کنند، به چنین علامتی اشاره نشده است؛ لذا باید روایات آن را توجیه کنیم.

توجیهاتی در مورد روایات دال بر بازگشت عباسیان به حکومت

۱. بر اساس قراین لفظی و معنوی، روایاتی که بر بازگشت بنی العباس به حکومت و جنگ آن‌ها با بنی امیه دلالت دارند؛ مرادشان کسانی هستند که در عداوت با اهل بیت علیهم السلام پیرو و دنباله‌رو بنی عباس هستند.
۲. شاید مراد کسانی باشند که بعد از حکومت عثمانی و حکومت استعمار بریتانیا بر بغداد حکومت کردند؛ اگر چه معروف نبودند؛ مانند ملک عبد الله و ملک فیصل که از سادات عباسی بودند. این احتمال بعید نیست.

۳. مراد این روایات آن است که بنی‌العباس دوباره به حکومت می‌رسند؛ اما بر بعض از بلاد حکومت خواهند کرد؛ به دلیل آنچه از کعب الاحبار نقل شده است:

و زُوِيَ عَنِ كَعْبِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا مَلَكَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ هُوَ ذُو الْعَيْنِ بِمَا افْتَتَحُوا وَ بِمَا يَخْتَمُونَ وَ هُوَ مُفْتَاخُ الْبَلَاءِ وَ سَيْفُ الْفَنَاءِ فَإِذَا قُرِيَ لَهُ كِتَابٌ بِالشَّامِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ تَلْبَثُوا أَنْ يَبْلُغَكُمْ أَنَّ كِتَابًا قُرِيَ عَلَيَّ مِنْ مِصْرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ: الْمَلِكُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَبْلُغَكُمْ كِتَابٌ قُرِيَ بِمِصْرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَهُوَ زَوَالُ مُلْكِهِمْ وَ انْقِطَاعُ مُدَّتِهِمْ فَإِذَا قُرِيَ عَلَيْكُمْ أَوَّلُ النَّهَارِ لِبَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَانْتَظَرُوا كِتَابًا يُقْرَأُ عَلَيْكُمْ مِنْ آخِرِ النَّهَارِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَيْلٌ لِعَبْدِ اللَّهِ مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ؛^۱ از کعب الاحبار چنین نقل شده است: وقتی که مردی از عباس که نامش عبد الله و صاحب عین است، به حکومت می‌رسد؛ ابتدا و انتهای دولت بنی‌عباس با اوست [=با او حکومتشان را شروع می‌کنند و با او نیز حکومتشان به پایان می‌رسد]. او کلید بلا و شمشیر فناست. وقتی

کعب الاحبار

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۴۴۳، فصل ۷، ح ۱۴ و مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، باب ۲۵، ح ۶۴.

که نامه او در شهر شام به این مضمون خوانده شود: «از بنده خدا، عبد الله امیر مؤمنان»، بلافاصله به شما خبر می‌رسد که در منبر مصر هم نامه‌ای با این مضمون «از بنده خدا عبد الرحمان امیر مؤمنان»، خوانده شده است. در حدیث دیگر از کعب الاحبار آمده است: سلطنت با بنی عباس است تا وقتی که در مصر نامه‌ای [دال بر اظهار موجودیت] به این ترتیب خوانده شود: «از بنده خدا عبد الرحمن امیر مؤمنان». وقتی که این اتفاق بیفتد، بدانید که دولت عباسی از بین رفته و مدّت سلطنتشان پایان یافته است. بنابراین، هر وقت که در اول روز از طرف بنی عباس نامه‌ای به این ترتیب: «از بنده خدا عبد الله امیر مؤمنان»، خوانده بشود؛ منتظر باشید که در آخر همان روز نامه‌ای به این صورت خوانده شود: «از بنده خدا عبد الرحمان امیر المؤمنان» [= ابتدای روز نامه‌ای به نفع آنان خوانده خواهد شد و انتهای روز نامه‌ای علیه آنان]. و وای بر عبدالله از خروج عبد الرحمان!

مرحوم مجلسی در توضیح کلام کعب الاحبار می‌نویسد:

قوله و هو ذو العین ای فی أول اسمه العین كما كان أولهم أبو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس و كان آخرهم عبد الله بن المستنصر الملقب بالمستعصم و سائر أجزاء الخبر لا يهمننا تصحيحها لكونه مرويا عن كعب غير متصل بالمعصوم؛^۱

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، باب ۲۵، ح ۶۴.

قول کعب که او ذو العین است، یعنی در اول اسم او عین است؛ چنان‌که اول آن‌ها أبو العباس، عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و آخرین آن‌ها، عبد الله بن مستنصر ملقب به «مستعصم» است و تتمه خبر تصحیح آن برای ما مهم نیست؛ چون از کعب روایت شده است و به معصوم ع متصل نیست.

مطالب یادشده که به عنوان دلیل برای این توجیه ذکر شده است، قابل قبول نیست؛ چون از کعب الاحبار روایت شده است و او نزد ما اعتباری ندارد.

۴. بر این دو خبر و امثال آن نمی‌توان اعتماد کرد و به بازگشت بنی‌العباس به حکومت نمی‌توان ملتزم شد، بلکه ملک آنان تمام شده است و این وضعیت هست تا سفیانی خروج کند.

در مقابل، بعضی اصرار دارند که در آخر الزمان بنی‌العباس به اسم اسلام بر عراق حکومت می‌کنند و حکومت آن‌ها از همه حکومت‌های گمراه خطرناک‌تر است؛ زیرا حکومت آن‌ها زاییده توطئه بین‌المللی علیه اسلام است. آن‌ها به دنبال این هستند که عباسیان را به عنوان اسلام مجسد، در مقابل حکومت زمینه‌سازان ظهور در ایران، به حکومت برسانند. به عنوان نمونه، فتلاوی در این باره می‌نویسد:

مختوم هو القضاء الالهی المبرم الذی لا یرد و لا یبدل، قال الله تعالی: ﴿كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾^۱ و استخدمت کلمة المختوم بکثرة فی روایات علامات الظهور... و من العلامات المختومة التي تقع فی سنة الظهور، الاختلاف و الصراع السیاسی و الدموی علی الحکم بین اركان الدولة العباسیة، و هذا ما صرحت به اکثر من خمس عشرة روایة؛^۲ محتوم قضای الاهی است که محکم شده و قابل رد و تبدیل نیست؛ خداوند می فرماید: «این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان.» کلمه محتوم در روایات علائم ظهور فراوان به کار رفته است... و از جمله علائم حتمی در سال ظهور، اختلاف و درگیری سیاسی و خونین بین اركان دولت های عباسی در مورد حکومت است و این مطلبی است که بیش از پنجاه روایت به آن تصریح کرده اند.

بررسی ما نشان داد که این روایات که بعضی از لحاظ سند و بعضی از جنبه دلالت مشکل داشتند.

نتیجه

با این که علمای گذشته این مطالب را جمع آوری کردند و در مباحث دقت بالایی داشتند، احدی از آن ها به بازگشت عباسیان به حکومت قبل

۱. مریم: ۷۱.

۲. فتاوی، مهدی حمد، رأیات الهدی و الضلال فی عصر الظهور، ص ۱۳۷.

از ظهور به عنوان علامت ظهور قائل نشده و متعرض آن نشده است. مرحوم مجلسی در مورد این که سفیانی یا دو سفیانی است، بیانی دارد. همچنین علما در مورد این که دجال جزو علامات است یا نیست، اشاره دارد؛ و به جزئیات پرداخته است. اگر این قضیه واقعیت داشت، لااقل به آن اشاره ای می کردند؛ در حالی که آن‌ها تمام روایات را دیده و بررسی کرده‌اند و علاوه بر آن‌ها، متأخران، به این قضیه اشاره نکرده‌اند. تنها از معاصران کسانی آن را بیان کرده‌اند که در این موضوع تخصص و تحقیق کافی نداشته‌اند.

كتابنامه

قرآن كريم.

١. آقا بزرك تهرانى، محمد محسن، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج٣، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ ق.
٢. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة اللّٰه، شرح نهج البلاغة، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم، قم: مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٤ ق.
٣. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تهذيب التهذيب، ج١، هند: دائرة المعارف نظامية، ١٣٢٦ ق.
٤. ابن حمّاد، نعيم، الفتن، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد على بيضون، بى تا.
٥. ابن خردادبه، عبيد اللّٰه بن عبد اللّٰه، المسالك و الممالك، بيروت: دار صادر، بى تا.
٦. ابن طاووس، على بن موسى، التّشريف بالمنن فى التعريف بالفتن (الملاحم والفتن)، ج١، قم: مؤسسه صاحب الأمر، ١٤١٦ ق.

۷. ابن عبد الحق، عبد المومن بن عبد الحق، مرصد الإطلاع على أسماء الأمكنة و البقاع، مصحح: على محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن عدی، أبو أحمد بن عدی الجرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، محقق: عادل أحمد عبد الموجود و علی محمد معوض، چ ۱، بیروت: الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
۹. ابن غضائری، واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال، چ ۱، محقق: سید محمدرضا حسینی، ۱۳۶۴.
۱۰. ابن کثیر، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، محقق: محمد حسین شمس الدین، چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ق.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، محقق: محمد زهیر بن الناصر، چ ۱، بیروت: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
۱۲. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، چ ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۱۳. تهرانی، آقا بزرگ، محمد محسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۴. جمعی از نویسندگان، معجم احادیث الإمام المهدي عجل الله فرجه، قم: مؤسسه معارف اسلامی با همکاری مسجد مقدس جمکران، ۱۴۲۶ق.

١٥. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، چ ١، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق.
١٦. حلی، حسن بن علی بن داود، رجال، محقق: محمد صادق بحر العلوم، چ ١، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٢.
١٧. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، چ ٢، قم: دارالذخائر، ١٤١١ق.
١٨. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
١٩. خطیب بغدادی، ابوبکر احمدبن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
٢٠. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، چ ١، قم: مرکز الثقافة الإسلامية فی العالم، ١٣٧٢.
٢١. ذهبی، شمس الدین، محمدبن احمد، سیر اعلام النبلاء، محقق: شیعب الارنؤوط و محمد نعیم العرقسوسی، چ ١١، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ق.
٢٢. _____، میزان الإعتدال فی نقد الرجال، محقق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار الفكر، بی تا.
٢٣. زبیدی، عبدالکریم، مجله الفكر الجديد، ش ١٥ و ١٦، بی تا.

۲۴. صدوق، محمد بن علی، الخصال، محقق: علی اکبر غفاری، چ ۱، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲.
۲۵. _____، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، چ ۲، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۵.
۲۶. _____، من لا یحضره الفقیه، محقق: علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۲۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، محقق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن إبراهیم الحسینی، القاهرة: دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.
۲۸. طبسی، نجم الدین، تازهور، چ ۱، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی علیه السلام، ۱۳۸۸.
۲۹. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، چ ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، چ ۱، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۱. _____، العدة فی اصول الفقه، چ ۱، قم: محمدتقی علاقبندیان، ۱۴۱۷ق.
۳۲. _____، الاستبصار فیما من اختلف من الأخبار، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ق.

۳۳. _____ ، الغيبة، چ ۱، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۴. _____ ، فهرست، چ ۱، قم: ستاره، ۱۴۲۰ق.
۳۵. _____ ، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۳۶. عسقلانی، احمد بن حجر، تهذیب التهذیب، چ ۱، هند: دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۶ق.
۳۷. فتلاوی، مهدی حمد، رایات الهدی و الضلال فی عصر الظهور، چ ۱، بیروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۲۰ق.
۳۸. _____ ، نهج الخلاص، چ ۱، بغداد: مكتبة الشهاب الثقاب، ۱۴۲۷ق.
۳۹. کراچکی، محمد بن علی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، محقق: احمد حسینی، چ ۲، تهران: المكتبة المرتضویة، ۱۳۹۴ق.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق: علی اکبر غفاری، چ ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۱ق.
۴۱. مامقانی، عبد الله، تنقیح المقال فی علم الرجال، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۲۶ق.
۴۲. _____ ، تنقیح المقال فی علم الرجال، چاپ رحلی (سنگی) نجف: بی نا، ۱۳۴۹ق.
۴۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليه السلام، چ ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

٤٤. _____ ، مرأة العقول فى شرح أخبار آل الرسول ﷺ ، ج ٢ ،
تهران: دار الكتب الاسلاميه ، ١٤٠٤ق.
٤٥. محمودى ، محمداقفر ، نهج السعادة فى مستدرک نهج البلاغه ،
تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى ، بى تا.
٤٦. مزى ، يوسف بن عبدالرحمن ، تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ،
ج ١ ، بيروت: مؤسسه الرساله ، ١٤٠٠ق.
٤٧. مفيد ، محمد بن محمد ، الإرشاد فى معرفة حجج الله على
العباد ، ج ١ ، قم: كنگره شيخ مفيد.
٤٨. مقدسى ، محمد بن احمد ، أحسن التقاسيم فى معرفة الأقاليم ،
بيروت: دار صادر. بى تا.
٤٩. نجاشى ، احمد بن على ، رجال ، ج ٦ ، قم: مؤسسه نشر اسلامى
وابسته به جامعه مدرسين ، ١٣٦٥.
٥٠. نعمانى ، محمد بن ابراهيم ، الغيبة ، محقق: على اكبر غفارى ، ج ١ ،
تهران: دار صادر ، ١٣٨٥.
٥١. نمازى شاهرودى ، على بن محمد ، مستدرکات علم رجال الحديث ،
ج ١ ، تهران: شفق ، ١٤١٢ق.
٥٢. هيشمى ، نور الدين ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، محقق: حسام
الدين القدسى ، القاهرة: مكتبة القدسى ، ١٤١٤ق.